



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد
علیه
اصحاب
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

الكلمة الغراء في تفصيل

الزُّهراء

تأليف

المشيد عبد الجبار شرف الدين البوسوي
قدس سره

ترجم

سيد ارشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الكلمة الغراء في تفضيل الزهراء

نويسنده:

عبدالحسين شرف الدين

ناشر چاپي:

الزهرا (سلام الله عليها)

ناشر دیجيتالي:

مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
الكلمة الغراء في تفضيل الزهراء	۷
مشخصات كتاب	۷
اشاره	۷
فهرست	۹
شرح احوال:	۱۱
شخصیت شرف الدین در جهان اسلام	۲۰
مبارزه با شیاطین	۲۷
درگذشت	۳۰
شرح آثار:	۳۳
سخنی چند:	۴۱
الْكَلِمَةُ الْغَرَاءُ فِي تَفْضِيلِ الزَّهْرَاءِ سَلامَ اللهِ عَلَيْهَا	۴۳
بخش اول	۴۷
اشاره	۴۷
فصل اول: آیه مباهله	۴۹
فصل دوم: آیه تطهیر	۵۷
عکرمه	۶۶
مقاتل:	۷۱
دو تذکر:	۷۹
فصل سوم: آیه موَدّت	۸۳
فصل چهارم: آیات ابرار	۱۰۱
بخش دوم:	۱۱۵
فهرست اعلام	۱۲۸
اسامی کسان	۱۳۰

۱۴۶ ----- اسامی کُتب

۱۵۲ ----- درباره مرکز

الكلمة الغراء في تفضيل الزهراء

مشخصات كتاب

الكلمة الغراء في تفضيل الزهراء

نام كتاب: الكلمة الغراء في تفضيل الزهراء

نام مؤلف: سيّد عبد الحسين شرف الدين رحمة الله عليه

مترجم: بيدار فر - محسن

ناشر: انتشارات الزهراء

چاپ: چاپخانه علامه طباطبائی

تیراژ: 10/000

تاریخ انتشار: آذرماه 1392

آدرس: ناصر خسرو کوچه حاج نایب ساختمان قدس طبقه دوّم

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم آتنا وطن خواه

ص: 1

اشاره

نام کتاب: الکلمة الغراء فى تفضيل الزهراء

نام مؤلف: سيّد عبد الحسين شرف الدين رحمة الله عليه

مترجم: بيدار فر - محسن

ناشر: انتشارات الزهراء

چاپ: چاپخانه علامه طباطبائی

تیراژ: 10/000

تاریخ انتشار: آذرماه 1392

آدرس: ناصر خسرو کوچه حاج نایب ساختمان قدس طبقه دوّم

ص: 2

توضیح: کتاب «الکلمة الغراء» در حقیقت جزء دّوم از کتاب «الفصول المهمة» است که برای اولین بار به وسیله برادر عزیزمان آقای بیدار
فر به فارسی ترجمه گردیده است.

تلاش ما اگر چه ناچیز می باشد ولی از درگاه خداوند متعال امید قبول آن را داشته و این هدیه بزرگ را به دوستداران و پویندگان راه خاندان
عترت و طهارت - سلام الله علیهم اجمعین - تقدیم می داریم.

[ناشر]

فهرست

شرح احوال ... 5

شرح آثار ... 27

سخنی چند ... 33

توضیح مؤلف ... 37

بخش اوّل ... 39

فصل اوّل: آیه مباهله ... 41

فصل دوّم: آیه تطهیر ... 49

فصل سوّم: آیه مودت ... 73

فصل چهارم: آیات ابرار ... 91

بخش دوّم: ... 105

اعلام: ... 117

ص: 3

شرح احوال:

سید عبد الحسین شرف الدین، به سال 1290 هجری قمری، در شهر «کاظمین»، زاده شد. پدر و مادر او، هر دو، از سادات شریف و محترم بودند از آل شرف الدین: پدر سید یوسف شرف الدین، و مادر بانو زهرا صدر، دخت آیت الله سید هادی صدر، و خواهر عالم دینی معروف، سید حسن صدر، صاحب تألیفات بسیار، از جمله: «تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام».

نسب شریف و درخشان شرف الدین، با 31 واسطه (1)، به ابراهیم المرتضی، فرزند امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منتهی می شود. چنان که نسب دو عالم بزرگ و معروف شیعه، در نیمه نخستین سده پنجم هجری. یعنی: سید رضی موسوی، و سید مرتضی علم الهدی موسوی. نیز، از همین طریق، به حضرت امام موسی کاظم می رسد.

شیخ آقا بزرگ تهرانی در این باره می گوید:

سید عبد الحسین بن سید یوسف بن سید جواد بن سید اسماعیل بن سید محمد بن سید ابراهیم شرف الدین، موسوی عاملی، از بزرگان عالمان اسلام، و از نوابغ شیعه، در این عصر (2).

ص: 5

1- «الكلمة الغراء»، به ضمیمه «الفصول المهمة» / 247 - 248، از چاپ چهارم، نجف، دارالعثمان. یا 27 واسطه، چنان که در مقدمه «التص والاجتهاد» / 7 آمده است، از چاپ چهارم، بیروت، مؤسسة الاعلمي (1386).

2- نسب سید شرف الدین، از صحیح ترین و شریف ترین سلسله انساب سادات است. و این نسب نامه چنان مشهور و موثق است که نیازی به ذکر و توثیق ندارد. و در بسیاری از کتاب های قدیم و جدید، و همچنین در تألیفات عالمان این خاندان، ذکر شده است. شرف الدین خود نیز کتابی به نام «بُغْيَةُ الرَّاعِبِينَ فِي آلِ شَرَفِ الدِّينِ» در شرح حال عالمان خاندان خود - که بسیارند - نوشته است.

هنگامی که پدر شرف الدین، تحصیلات خویش را، در عراق به پایان رسانید، و از عالمان بزرگ اجازه اجتهاد گرفت، راهی زادگاه اجدادی خویش، جَبَل عامل، گشت. در این اوقات، سیّد عبد الحسین 8 ساله بود. مادر او می خواست تا فرزندش در عراق بماند، و در جوار عالمان آن سامان تربیت شود. پدر پذیرفت که از فرزند جدا گردد. بدین گونه قرار بر آن شد که چون سیّد عبد الحسین تحصیلات مقدماتی را به پایان رسانید، به نجف باز گردانده شود، تا در آن جا به ادامه تحصیل برای رسیدن به مراحل عالی علم بپردازد.

این شد که شرف الدین به «عامله» رفت، و تا 17 سالگی، در آن جا بزیست، و تحصیلات ابتدایی را فرا گرفت. و نزد پدر خویش سیّد یوسف شرف الدین، صرف، نحو، منطق، معانی و بیان، و سطوح فقه اصول را بخواند، و در همان جوانی، به فضل و معلومات نامبردار شد.

از آن پس راهی نجف گشت و سالیانی چند، در آن حوزه علمی، به تکمیل مراحل تحصیلی خویش پرداخت، و در فقه، و اصول، و حکمت، و تفسیر، و حدیث تحصیلات مداوم کرد. و نزد عالمانی چند و مجتهدانی مشهور، به طلب علم نشست، از جمله، این عالمان بزرگ:

شیخ حسن کربلائی: وفات 1332 ه. ق

شیخ محمد طه نجف: وفات 1323 ه. ق

آخوند ملا محمد کاظم خراسانی: وفات 1329 ه. ق

سیّد محمد کاظم یزدی: وفات 1337 ه. ق

سیّد اسماعیل صدر: وفات 1338 ه. ق

شیخ الشریعه اصفهانی: وفات 1339 ه. ق

سیّد حسن صدر: وفات 1354 ه. ق

حضور تحصیلی و علمی شرف الدین منحصر به حوزه نجف نبود، بلکه وی به کربلا و کاظمین و سامرا نیز سفر می کرد، و با عالمان و استادان آن دیار و آن حوزه ها نیز اتصال می یافت، و از آنان بهره می گرفت، و با آنان به مذاکرات علمی و مباحثات نظری می پرداخت.

در روزگار تحصیل، از جد مادری خویش، آیت الله سیّد هادی صدر، نیز استفاده بسیار برد. چنان که خود، این موضوع را در کتاب «بُغْيَةُ الرَّاعِبِينَ»، که در شرح حال عالمان آل شرف الدین نوشته است، بازگو کرده است.

شرف الدین، در حدود 15 سال در نجف ماند، و با شور و شوق

و پشتکار ویژه طلبگی به تحصیل ادامه داد، و از این حوزه به آن حوزه و از این درس به آن درس رفت، و هیچ گونه کوششی را در این مرحله مهم از عمر از دست نهشت، تا سرانجام به مرتبه عالمان رسید، و صاحب موقعیت علمی گشت. و در قدرتِ ذهن، و توانِ فکر، و امکانِ مناظره، و تسلط بر مسائلِ فقهی و اصولی، و سرعتِ استنباط، نام آور شد. در نجف به نوشتن مباحث فقهی پرداخت، و بسیاری از آن مباحث را به روش کتاب «مدارک الاحکام» به رشته تحریر در آورد.

گفته اند که چون شرف الدین، به سن 32 سالگی، از نجف روانه جبل عامل گشت، صاحب چندین اجازه اجتهاد بود. و اجتهاد مطلق او مورد قبول همگان قرار داشت.

شرف الدین، به دلیل وجدان بیدار اسلامی خویش، و درک درست از مبانی دین و مذهب، و هم به دلیل نیازی که، در کار نشر معارف تشیع و بیان حقایق شیعی، به شناخت محتوای حدیث پیدا کرد، به صورتی وسیع و عمیق، دست به کار شناختِ منابع اصیل و مآخذِ عمده اسلام شد، یعنی کتب تفسیر و حدیث و تاریخ. از این رو به گونه ای گسترده، به حدیث و سنت مراجعه کرد، و از این معارف سرشار سیراب گشت. آثار او مملو است از حدیث و استناد به آن، و استفاده درست از این منبع علم و معرفت و دین و تربیت، آن هم با ضبط و دقت و شناخت و تحلیل.

و همین است که سید عبدالحسین شرف الدین در کتاب های خویش، به صورت یک عالم حکیم، و محدث متبحر، و مصلح فرزانه، و پیشوایی صاحب علم و حکمت حدیثی، جلوه می کند، نه تنها یک راوی و ناقل.

باری، شرف الدین، در این مورد، یکی از نمونه های والا- است. و یکی از انسان های بزرگی است که از معارف حقه بهره یافته است، و محتوای احادیث را به خوبی شناخته است، نهایت در حوزه کار خویش، که روشن کردن ابعاد چند از حکمت رهبری، و ولایت حقه، و فلسفه سیاسی، و مبانی اختلافی تشیع و تسنن است. و در رابطه این شناخت، و تحقیق، و وعی، و فراگیری است که شیخ آقا بزرگ تهرانی - رحمه الله علیه - می گوید:

شرف الدین، احادیثی که از پیامبر و صحابه و اهل بیت روایت شده است همه را خواند، چه از مآخذ سنی و چه شیعه، آن هم به صورتی دقیق و توأم با تحقیق. تا جایی که می توان گفت او همه احادیث را فرا گرفت. و از این جا بود که به نشان دادن مسائلی و روشن کردن حقایقی توفیق

یافت، که بسیاری از عالمان نیز، تا پیش از آن که قلم آزاد و منزّه او آن‌ها را بپراکند، اطلاعی از آن مسائل و حقایق نداشتند. (1)

علم کلام، دانشی است که در آن، مسائل اعتقادی را با استدلال عقلی عرضه می‌دارند. با توجه به محتویات آثار شرف الدین، باید او را در علم کلام اسلامی نیز، از استادان زبردست بدانیم. در خلال مباحث و آثار او مسائل کلامی و استدلال‌های عقلی، درباره حقایق اعتقادی، بسیار و بسیار به چشم می‌خورد، به ویژه در مواردی که - در رابطه مناظره - به طرح مباحث حساس می‌پردازد. با این که ویژگی ممتاز شرف الدین رجوع به اصول و متون است و استفاده دقیق و سرشار از آن‌ها - چنان که یاد شد - با این وصف، در مقام عرضه و تبیین، از مبانی کلامی نیز به خوبی بهره می‌گیرد. و این همان بُعدی است که از او، متکلمی زبردست و پرتوان می‌سازد.

شرف الدین، در جایی به سرشاری استدلال‌های عقلی، و مبانی حکمی و فلسفی، در کلام خود اشاره می‌کند، و خاطر نشان می‌سازد که او به هنگام بیان حقایق شیعی، از تنوع استدلال و غنای منطق فروگذار نکرده است. به هنگام شمارش تألیفات تلف شده خویش - که درباره آن‌ها سخن خواهیم گفت - می‌گوید:

چهارم: کتاب «سبیل المؤمنین» بود، در 3 جلد، درباره امامت دوازده امام، و شرح احوال و مناقب و سیره و زندگی ایشان. در این موضوع، بدین صورت کتابی نوشته بودند.

پنجم: کتاب «النصوص الجلیّة فی إمامة العترة الزکیّة» بود. در این کتاب هشتاد نصّ (دلیل دینی روشن) بر امامت امامان گردآوری شده بود، چهل تا، از آن چه مورد اتفاق همه مسلمین است، چه سنی و چه شیعه، و چهل تا از آن چه شیعه نقل کرده است. در کتاب «سبیل المؤمنین» و در کتاب «النصوص الجلیّة»، تا جایی که بخواهید، دلیل‌های عقلی و نقلی، و استدلال‌های حکمی عرضه شده بود. (2)

فهم شعر، به ویژه شعر عرب، برای فهم قرآن و لحن و تعبیر عرب و فهم «مجاز»، و «استعاره»، و «کنایه» آنان که در «قرآن کریم» به

ص: 8

1- «نُقباء البشّر»، ج 3/01083.

2- «الفصول المهمّة» / 246، پانویشت.

کار گرفته شده است، تأثیر بدل ناپذیر دارد. این است که تفسیر عظیم «الْبَيَان» شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی، و تفسیر ارجمند «مَجْمَعُ الْبَيَان» امین الاسلام طبرسی، مملو است از نقل شعر و استشهاد به شعر.

و چه بسیارند عالمان ربّانی و بزرگ ما که با توجه به مقاصد صحیح و مقدّس، به کار شعر و شاعری و شناخت و نقد و سرایش شعر نیز پرداخته اند، همچون سیّد رضی، سیّد مرتضی، شهیدِ اوّل، شهیدِ ثانی، علامه بحر العلوم، میرزا محمد تقی شیرازی، و...

توجه داریم که در این میان، شعر مکتبی و مرامی، اهمیتی ویژه دارد. و مهم تر از خود شعر، ذوق لطیف است که در همه مراحل درک و القاء و عرضه و تبیین مددگار خدمات مهم و مقدّس متعهدان آگاه است. و چگونه می شود که شرف الدّین، با آن همه آثار زیبا، و کلام سرشار از لطف و لطافت، از این موهبت برخوردار نباشند؟ آری، شرف الدّین نیز از این موهبتِ الهی، به خوبی، برخوردار بوده است. در شرح حال وی آورده اند که شرف الدّین خود شاعر بود و شعر شناس. از شعر و رموز آن و مبانی شناخت و نقد شعر اطلاع داشت، و خود صاحب ذوقی لطیف بود. از شعر خوب، مقداری زیاد، در حفظ داشت. به هنگام گفتگو و بحث، قضایای ادبی ظریفی نقل می کرد، و کلام خود را با آن ها می آراست. در این مورد، قدرت عجیب حافظه او آشکار می گشت. شرف الدّین خود می توانست شعر را در سطح بالا بسراید. و در آغاز عمر از این گونه شعر می سرود، لیکن با اشتغال به کارهای علمی و تحقیقی، از پرداختن به شاعری دست کشید، اما از تلطیف ذوق خویش غافل نماند. در کار شعر و شناخت آن تا آن جا وارد بود و ممارست کرده بود که به وقوع «زحاف» در بیت زود پی می برد، و بحر های نزدیک به هم را، از هم، باز می شناخت. (1)

شرف الدّین، در مقام خطابه و سخنرانی و منبر نیز، جایگاهی بس بلند داشت. گفته اند: «سیّد عبد الحسین شرف الدّین، در مقام سخنرانی و القاء خطابه، به پایگاهی بلند رسید، که خطبای عرب بر آن غبطه می بردند، و دین و علم و فرهنگ بدان عزت می یافت».

سخنرانی ها و خطابه ها و منبر های مؤثر او، همه سرشار بود از مطالب با ارجی که از معلومات بسیار او مایه می یافت. در مقام خطابه، معانی و مطالب درخشان را، در لباس الفاظ زیبا ادا می کرد. نخست در اندیشه توانای خود، موضوعات را دسته بندی و تنظیم می نمود، آن گاه روح استدلال و منطق خویش را در آن ها می دمید، و سپس بر همگان

ص: 9

عرضه می کرد. درباره تسلط وی بر سخن و خطابه، و تأثیر سخنرانی های وی آورده اند:

هنگامی که سید شرف الدین به مصر سفر کرد (1)، نخست در لباس اعراب کوچه و بازار ظاهر شد. روزی، با همین لباس، به یکی از مجامع بزرگ رفت. و در آن جا که مردمان بسیاری حضور داشتند، بر منبر پا نهاد و با این بیت آغاز سخن کرد:

إِنْ لَمْ أَقِفْ حَيْثُ جَيْشُ الْمَوْتِ يَزْدَحِمُ *** فَلَا مَسْتُ بِي فِي طُرُقِ الْعُلَى قَدَمٌ

- اگر من، در بحبوحه مرگ بار میدان های مبارزات حاضر نباشم،

پایم، در پیمودن راه تعالی ها و عظمت ها، شکسته باد!

همین که شرف الدین، این بیت حماسی و عالی را خواند، فریاد تحسین و هورا از همه آن اجتماع به آسمان برخاست. شرف الدین دانست که حاضران، بیت را از خود او دانسته اند، این بود که دوباره آن را تکرار کرد، و یادآور شد که از سروده های شاعر آل محمد، سید حیدر حلّی است. در این جا بود که آن محفل سراسر، غرق در فریاد های آفرین و تحسین مجدد گشت. سپس شرف الدین به سخن آغاز کرد. و با صدای رسا، و الفاظ بلیغ محمدی، و کلمات خروشان علوی برای انبوه مردمان سخن گفت. سخنان شیرین و فصیح و درخشان وی، مردم را غرق در توجه ساخت. و تسلط او بر ادای معانی و مسائل دقیق، با الفاظی گزیده، آن اجتماع را شیفته کرد. همه از هم می پرسیدند: این گوینده توانا و خطیب دانا کیست؟ این شخصیت بزرگ که هم اکنون در برابر ما، در جامه ای ساده، همچون یکی از مردم کوچه و بازار، پیدا شده است چه کسی است؟ هنگامی که پرس و جو بسیار شد، کسی از آن میان فریاد زد:

این گوینده بزرگ، مرد میدان علم و وطن دوستی و اخلاص است. این قهرمان پهنه های مبارزات اجتماعی است. این دشمن نبرد آور استعمار و استعمارگران است. این زاده آزاده حید گزار، حضرت سید عبد الحسین شرف الدین است.

گفته اند، در آن اجتماع، بانوی نویسنده مشهور، می زیاده (2) نیز

ص: 10

1- در سفر دوم خود، به مصر، سال 1338 ه. ق.

2- نویسنده و ادیب لبنانی، صاحب آثاری چند، از جمله: «باحثة البادية» و «المساواة» و «سوانح فتاة».

حضور داشته است و هنگامی که می بیند شرف الدین به هنگام ادای خطابه، با انگشتی خویش بازی می کند، می گوید:

نمیدانم آیا انگشتی بیشتر رام انگشتان اوست، یا سخن و الفاظ رام زبان او.

سخنرانی های شرف الدین، از جمله، در بیروت، و دمشق، و فلسطین، و مصر، القا شده است. و بسیاری از آن ها به وسیله روزنامه نگاران ثبت شده، و پاره ای از آن ها انتشار یافته است. (1)

با توجه به آن چه تاکنون گفته شد، برای خواننده به خوبی روشن می شود، که عالمی چون شرف الدین، باید دارای معلوماتی وسیع، در رشته هایی گوناگون باشد، و از فرهنگی گسترده و ژرف برخوردار باشد. این چنین عالمی، باید دارای جامعیتی در خور باشد، و در جوانب مختلف فرهنگ اسلامی حضور داشته باشد: در ادبیات، شعر، تاریخ، حدیث، تفسیر، منطق، کلام، حکمت، فقه، اصول، رجال، درایه، مناظره، اخلاق، نقد، فنّ تألیف و ابتکار، نویسندگی و...

واقع نیز چنین است. حال در این جا، سخنان دوست و معاصر او، عالم سترک، شیخ آقا بزرگ، را که در این باره حجت است نقل می کنیم:

شرف الدین یکی از افتخارات این روزگار است، و یکی از آیات بزرگ خداست که در عصر حاضر طلوع کرده است. برای این سده اسلامی، همین بس که این نابغه یگانه در آن ظهور کرده است. و برای جبل عامل، همین بس که پایگاه این پرچم افراشته دین، و این نیروی گسترنده هدایت است، یعنی: یادگار خاندان وحی، شرف الدین، کسی که با دانش گسترده خویش بر همتایان فایق آمد، و نیز با بیان روشن و وزین و پرتوان، و استدلال فلج کننده، و سبک استوار، و تحریر رشیق، و دست یافتن به مطالب والا، و دقایق دیر یاب، و مقاصد گرانمایه.

شیخ آقا بزرگ، سپس، به سخنان خود این چنین ادامه می دهد:

چه کسی که بخواهد شرف الدین را توصیف کند، چه بگوید؟ بگوید: او مجتهدی است دانا؟ متکلمی است بی همتا؟ فیلسوفی است پژوهنده؟ اصول دانی است متبحر؟ مفسری است بزرگ؟ محدثی است صادق؟

ص: 11

مورخی است حجت؟ خطیبی است زبان آور؟ پژوهشگری است نقد گرا؟ ادیبی است سترگ؟ آری، شرف الدین این همه هست، و علاوه بر این ها، مجاهدی است نستوه در راه دین، و مبارزی است پیوسته در سنگر مذهب حق، گواه او، خامه و قلم اوست، و کتاب ها و نوشته های او، و سخنرانی ها و منبر های او، و خدمات سودمند، و مباحثات نوآیین، و استدلال های کوبنده او... (1)

رسیدیم به یکی از قله های رفیع بحث و گفتگو، درباره سید عبد الحسین شرف الدین، «نویسنده بزرگ»، و «کاتب کبیر». ما در این مقام، در برابر شرف الدین، دچار هیجانی گسترده و عمیق می شویم. این فقیه محدث که در نجف تحصیل کرده و با کتاب ها و متون معهود سر و کار داشته است، چگونه است که وقتی قلم به دست می گیرد، و به بیان اندیشه و آفرینش تعبیر می نشیند، گوی سبقت از نویسندگان بزرگ و متخصصان اهل قلم می رباید!

پیروزی شرف الدین، در کار آفریدن آثار خجسته و بدیع خویش، مرهون درک درست او بود. او به خوبی درک کرده بود که «عرضه فکر» کمتر از خود «فکر» نیست. او دانسته بود که هر چه معلومات و دلیل و استناد در دست داشته باشد، اگر آن ها در قالبی مناسب و اصیل و پر جاذبه عرضه نگردد، اثری چندان نخواه داشت. او دیده بود که متفکران و مصلحان بزرگ، در راه تعلیم و پیشبرد مقاصد خود، از هنر بلاغت استفاده بسیار برده اند. بالاتر از همه، نگریسته بود که «قرآن کریم»، به سلاح بلاغت مجهز است، و چشم خویش باز کرده و دیده بود که خداوند عالم، برای هدایت انسان، «کلام بلیغ» را وسیله قرار داده است. شرف الدین به این حکمت خداوندی ایمان آورد همچنین سخنان پیامبر اکرم و امام علی بن ابیطالب را - که نمونه فصاحت و بلاغت است - سرمشق خویش ساخت. از این رو، به اهمیت کلام و کیفیت آن اذعان کرد. او همواره کوشید تا «کلمه» و اسرار آن را، و چگونگی تأثیر آن را بشناسد، آن گاه آن را به کار گیرد.

آری، آثار جذاب و برجسته ای که شرف الدین، برای ترویج حق و نشر حقایق، و هدایت نفوس، و تعلیم فضیلت، و تحکیم مبانی عدالت و آزادی، و احیای خلق پدید آورد، همه و همه، مرهون قدرت او بود بر گزینش کلمه، و پیدا کردن تعبیر، و کوشش او در راه فهم اسرار بلاغت، و شناخت، او از اهمیت کلمه و کلام.

ص: 12

شرف الدین، در تحصیل فن نویسندگی، و پرورش ملکه ادبی خویش، زحمات بسیار کشید، و اطلاعات لازم را به دست آورد، و ممارست ها و تمرین های خود را به سامان رسانید، تا توانست صاحب آن قلم توانا و غنی شود، و آن گونه که می نوشت بنویسد. در باره یکی از ادبای عرب نوشته اند:

جَعَلَ مِنَ الْعِلْمِ نِبْرَاسًا، وَ مِنَ الْكَلِمَةِ زَايَةً خَفَاقَةً

- او از دانش، مشعلی ساخته بود، و از کلمه، درفش افرشته.

درست است، کسانی که علم را با هنر نویسندگی درآمیزند، از اطلاعات و معلومات خویش مشعل هایی می سازند که راه جامعه را روشن می کند، و به جامعه جهت درست می دهد، و از آثار خامه خود پرچم هایی می افرازند، که در آشفته بازار افکار و عقاید و تبلیغات، مردمان را به سوی حق و فضیلت فرا می خواند، و در گرداگرد نقطه هدایت گرد می آورد.

فرزند برومند و تربیت شده او، ادیب و نویسنده معروف، سید صدر الدین شرف الدین، درباره این خصلت پدر - گزینش کلمه و کوشش برای پیدا کردن تعبیر زیباتر - چنین نوشته است:

كَانَتْ الْكَلِمَةُ، عِنْدَ أَبِي، حَاسَةً سَادِسَةً، لَا يُرْضِيهِ مِنْهَا، إِلَّا أَنْ تَجْمَعَ إِلَى شُرُوطِ الصَّحَّةِ، مَقَائِيسَ الْجَمَالِ، وَ فَضِيلَةَ الْوُضُوحِ (1).

- کلمه، در نظر پدرم، به منزله حس ششم بود. هیچ گاه راضی نمی شد کلمه ای به کار ببرد، مگر این که هم صحیح باشد، هم زیبا، هم روشن.

عالم و ادیب معروف نجفی، مرحوم میرزا محمد علی اردو بادی نیز، نوشته های شرف الدین را با تعبیر «لَفْظُهُ الْفَخْمُ» (2) می ستاید، یعنی: واژه های فاخر و پرتوان او. و شیخ مرتضی آل یاسین، او را دارای «اسلوب حکیم» می خواند. (3)

یکی از مواردی که سبغه روحی و اخلاقی انسانی، بروز می کند، در مقام بحث و گفتگو و مناظره است، مقامی که انسان با آراء دیگری روبرو می شود، و خود نیز نظر های خویش را عرضه می دارد. اینجاست که رعایت اصول انسانی و اخلاقی اهمیت بسیار

ص: 13

1- «النص والاجتهاد»، مقدمه / 66.

2- «المراجعات»، مقدمه / 31، چاپ 20، قاهره، مطبوعات النّجاح.

3- «المراجعات»، مقدمه / 28، چاپ 20.

دارد. و در این مقام است که شخصیت باطنی، و ظرفیت روحی عالم یا طالب علم، یا استاد، یا دانشجو - یا هر کس دیگر - به خوبی نمایانده می شود.

شرف الدین - چنان که مطلعان نوشته اند - در این مقام نیز نمونه بوده است:

وی به سؤال علمی، و گفتگو درباره مسائل مشکل علاقه بسیار داشت. در نجف که بود، همواره، از عالمان بزرگی که اهل دقت نظر بودند، و به گفتگوی علمی و بیان مطالب علاقه داشتند، سؤال می کرد، و با آنان وارد بحث و تبادل نظر می شد. و خود به هنگام بحث، مجادله و ژاژخایی را دوست نداشت، و از رد و ایراد های بی نتیجه پرهیز می کرد. فقط به این منظور مسئله را مطرح می ساخت که یا مطلبی را بفهمد، یا مطلبی را بفهماند. و هرگز به هم بحث خویش برتری نمی فروخت، و به هنگام داغ شدن بحث، کلمه ای که عاطفه ای را جریحه دارد سازد، بر زبان نمی آورد.

همه دیده بودند که هرگاه با کسی وارد بحث و مذاکره می شد، با او به احترام رفتار می کرد، و به سخنان طرف خوب گوش می داد. و اگر با کسی وارد بحث می شد که از نظر مقام علمی و شخصیت، با خودش فاصله بسیار داشت، هرگز نمی گذاشت این تفاوت را حس کند، بلکه با او، مانند دو همانند، سخن می گفت... (1)

شخصیت شرف الدین در جهان اسلام

از آن چه تاکنون گفته شد، شخصیت عظیم اسلامی شرف الدین شناخته می شود. هنگامی که توجه کنیم که عالمی چون حاج شیخ عباس قمی، از او با عظمت یاد می کند، به موقعیت وی به خوبی واقف می شویم. حاج شیخ عباس قمی، خود از محدثان و مورخان معروف و مورد اعتماد قرن چهاردهم است، و صاحب تألیفات بسیار. او از جمله چندین تألیف، در شرح حال عالمان اسلام دارد، و به تقریب هم سن است با شرف الدین. وی از شرف الدین با تجلیل یاد می کند و مقام او را بزرگ می دارد. در کتاب «مُنْتَهَى الْأَمَالِ»، باب نهم، فصل ششم، در ذکر اولاد امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، به هنگام یاد

ص: 14

کرد «سید صدر الدین عاملی» چنین می نویسد:

ذکر سید جلیل، و عالم نبیل، سید صدر الدین عاملی اصفهانی. و هو السید الشریف، محمد بن سید صالح بن سید محمد بن شرف الدین بن زین العابدین ... و والدش، سید سَند، و رکن مُعتمد، آقا سید صالح، سبط شیخنا الأجلّ شیخ حرّ عاملی است، چه آن که والد ماجدش، آقا سید محمد تلمذ کرده بر شیخ حرّ عاملی، و تزویج کرده کریمه او را، و حق تعالی، روزی فرموده از آن مُحدّره، سید صالح، که از علماء عصر خود و مرجع ریاست امامیه، در بلاد شامیه بوده، ولادتش سنه 1122، و هجرتش از جبل عامل به عراق، به سبب ظلم و تعدیات احمد جزّار، در سنه 1197 بوده، و در نجف اشرف سکنی گرفت، و در سنه 1217 وفات کرد. و نیز از بطن کریمه شیخ حر عاملی است برادر سید صالح، سید محمد «شرف الدین» ابوالسّاده الأشراف، آل شرف الدین، که در بلاد جبل عامل می باشند.

و از ایشان است سید جلیل، عامل فاضل، محدّث کامل، آقا سید عبد الحسین بن شریف یوسف بن جواد بن اسماعیل بن محمد شرف الدین، که صاحب مُصنّفات فائقه، و مؤلّفات نافعیه جلیله است، که از جمله آنهاست: «الفصول المهمه فی تألیف الامه»، و «الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء، علیها السلام»، که در صیدا طبع شده، و غیر ذلک. و من زیارت کردم این سید شریف را در بیروت، اَدَامَ الباری برکات وجوده الشریف، و أعانهُ لِنُصرة الدین الحنیف.

علامه امینی نیز، در این باره، چنین می گوید:

شرف الدین، یکی از قله های رفیع تشیع است، و یکی از درفش های افراشته اسلام. او در این روزگار، نماینده عظمت سادات و بنی هاشم است. شیعه را می سزد که به شرف الدین افتخار کند و به دانش سرشار، و شرف تابان، و پارسایی عمیق، و منطق فصیح، و تبلیغات سودمند او. وی هم اکنون ساکن «صور» است در جبل عامل. و تألیفات ارجدار بسیاری دارد، بیش از 30 تألیف. مشهورترین آن ها کتاب «الفصول المهِمة» (1) است، که در

ص: 15

1- مشهورترین تألیف شرف الدین، در آن تاریخ، این کتاب بوده است، یعنی سال های تألیف کتاب «شهداء الفضیله»، از سال 1355 هجری قمری، به قبل.

صیدا، به سال 1347 (هجری قمری) (1) به چاپ رسیده است. (2)

عالم فاضل نجفی، شیخ مرتضی آل یاسین نیز، در نامه ای به شرف الدین، چنین می نویسد:

سَيِّدَ حُمَاةِ الدِّينِ الْإِسْلَامِيِّ، وَ كَبِيرَ سَدَنَةِ الْمَذْهَبِ الْإِمَامِيِّ، إِمَامَ الْعِلْمِ وَ الدِّينِ، حُجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ، آيَةُ اللَّهِ فِي الْعَالَمِينَ جُعِلَتْ
فِدَاكَ. (3)

- سرور نگهبانان دین اسلام، و بزرگ خادمان مذهب تشیع، پیشوای علم و دین، حجت اسلام و مسلمین، آیت خدای جهان - جانم
بر خیت باد.

همچنین ادیب و مؤلف معروف، و عالم زاهد مؤثق، مرحوم میرزا محمد علی اردوبادی، در نامه ای به شرف الدین چنین می نویسد:

سَيِّدَ عِبَاقِرَةِ الْمُسْلِمِينَ، وَ عَلَمَ الْعِلْمِ وَ الدِّينِ، مَلَا ذَا الْفَقْهَاءِ وَ الْمُجْتَهِدِينَ، حُجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ ... (4)

- سرور سر آمدان مسلمین، و درفش افراشته دانش و دین، و مایه پشتگرمی فقها و مجتهدین، برهان حقانیت اسلام و مسلمانان...

شیخ مرتضی آل یاسین، در مقدمه جامعی که بر «المراجعات» نوشته است نیز، در این باره، چنین می گوید:

در هر یک از آفاق جهان اسلام، نام هایی چند، از تنی از رجال، نقش بسته و جاودان گشته است، رجالی که از نبوغ ها و عظمت هایی
برخوردار بوده اند، و به قلّه عظمت صعود کرده اند، اینان نامشان، مانند ستاره های درخشان در آسمان می درخشند.

در این میان کسانی هستند که نامشان نه تنها در یکی از آفاق عظمت ها می درخشد، بلکه در همه این افق ها طالع و درخشان است. لیکن
این گونه کسان که از همه عظمت ها

ص: 16

1- این تاریخ، تاریخ چاپ دوم «الفصول المهمة» است.

2- «شهداء الفضيلة» / 166.

3- «المراجعات»، مقدمه / 28، چاپ 20.

4- «المراجعات»، مقدمه / 30، چاپ 20.

برخوردارند و در همهٔ افق‌ها درخشان، بسیار بسیار اند کند. این گونه کسان همانانند که گوهر وجودی عالی دارند، و از نبوغ کم‌مانندی بهره‌مندند، که آنان را، در سراسر جهان اسلام، یگانه و بی‌نظیر قرار داده است. از جمله این یگانگان روزگار، در تاریخ اسلام، سید عبد الحسین شرف الدین است. خدا چنان خواسته است که وی از دانشی خجسته و قلمی فرخنده برخوردار باشد، تا از این دانش و قلم، بهترین بهره‌ها نصیب مردمان گردد. مبالغه نیست اگر بنویسیم که سید عبد الحسین شرف الدین، با آثاری که پدید آورده است، در صفِ مُقَدَّم عالمانِ شیعه جای دارد، عالمانی که همهٔ عمر خود را در راه خدمت به دین و مذهب صرف کرده‌اند. و از اینجاست که او هم اکنون در میان متفکران و عالمان، در جهان اسلام، در صدر مجلس جای دارد. (1)

دربارهٔ مقام شرف الدین در جهان اسلام و علم و فرهنگ ادب و جهاد و سیاست، مناسب است به سخن شیخ آقا بزرگ تهرانی توجّه کنیم. ایشان پس از گزارش درگذشت شرف الدین و مراسم عظیمی که برای بزرگداشت او بر پا شده است اشاره به مقالات و قصایدی که در این حادثه نوشته و گفته شده است می‌نماید و می‌گوید:

قصایدی که در سوگ او گفتند، و مقالاتی که نوشتند، و آن چه روزنامه‌ها درج کردند، اگر همه جمع آوری شود چه بسا چندین جلد کتاب شود (2).

همچنین دیگر کسانی که شرح حال شرف الدین را نگاشته‌اند، یا در نوشته‌های خود بدو اشاره کرده‌اند، یا ستایشنامه و تقریظی برای ادای حق او، و تقدیر از زحمات و هدایات او، نوشته‌اند، مقام بلند او را، در علم و ادب، و فضیلت و نبوغ، و علم و تقوی، و جهاد علمی، و جهاد سیاسی، و خدمات اجتماعی و اصلاحی، و هدایت و ارشاد به صراط مستقیم، ستوده‌اند.

شرف الدین که فکر اتحاد اسلامی، به تعبیر خود او، از آغاز جوانی، مانند آذرخش که در دل ابرها می‌درخشد، در جان او

ص: 17

1- «المراجعات»، مقدمه / 20. این مطلب به سال 1365 نوشته شده است، که شرف الدین حدود 75 سال داشته است.

2- «نُقْبَاءُ الْبَشَر»، ج 3/01086.

می درخشیده است، و چون خونِ غیرت در رگ های او می دویده است، از نخستین روزگاری که دست به قلم می برد، کتاب «الْفُصُولُ الْمُهِمَّة» را می نویسد، که منشور اتحاد اسلامی است، و سپس به اندیشه سفر کردن به مصر می افتد، تا در آن جا دست به کاری زند، و در ساحل «نیل» به آرزوی خویش نایل آید، و تفرقه ها را بزدايد، و جلو تبلیغات و سمپاشی ها و خرابکاری های تفرقه افکنان و استعمارگران را بگیرد.

شرف الدین، پس از 15 سال، از درگذشت «سید جمال الدین اسد آبادی»، یعنی: سال 1329 هجری قمری، در نخستین سفر خویش به مصر، وارد آن دیار می شود. و این زمان، بحبوبة کوشش های استعمار، برای هر چه بیشتر کردن اختلاف ها و تفرقه ها و جدایی ها در میان مسلمانان است. شرف الدین این تفرقه افکنی ها را، همراه اختلافات گذشته، یک جا، می نگرد. پیش از آن نیز این درد ها را به خوبی لمس می کرده است. این است که جاننش از درد و دریغ آکنده می شود. و پیوسته می کوشد تا - در این سفر - با عالمان اهل سنت و کسانی که نفوذ کلمه دارند، نزدیک شود، و درد ها را در میان گذارد، و به ادای تکلیف مقدس الهی قیام کند، و راهی برای رهایی اسلام، از چنگال این مشکلات و مصائب بیابد، و مسلمانان خفته را بیدار کند، و عزت اسلامی از دست رفته را به مسلمین باز گرداند، و دین خدا را رونق مجدد بخشد، و بشریت را متوجه صراط مستقیم سازد.

شرف الدین خود، در این باره، با نثر بلیغ و بلند و شورانگیز خویش، در آغاز «المُراجعات» چنین می گوید - و از خود او بشنویم که، عند لیب آشفته تر می گوید این افسانه را - :

افسوس و صد افسوس، که برادران مسلمان، که به یک مبدأ معتقدند و به یک دین، حضورشان در پهنه حیات، همیشه، حضور خصمانه بوده است. و پیوسته با هم درگیر شده اند، و چونان مردم بی فرهنگ، درگیری را به اوج رسانیده اند. گویی زد و خورد نیز از آداب بحث علمی و مناظره است، و در شمار دلیل های روشننگر؟! همین وضع است که احساس وظیفه مرزبانی را زنده می کند، و آدمی را به چاره جویی می اندازد. همین وضع است که جان انسان را، از اندوه و غم و افسوس می آکند، و از خود می پرسد: آیا چاره چیست؟ آیا چه باید کرد؟

این است جو اجتماعی نگرانی بار مسلمین، در طول سال ها

وسده ها! و این است مصیبت هایی که از هر سوی ما را در میان گرفته است: از پیش و پس، و از راست و چپ. و در این میان، قلم هایی که به کار می افتد (که باید در جهت خیر و صلاح و روشننگری جامعه باشد)، گاه قلم هایی است که امید هیچ خیری به نوشته های آن ها نیست، و گاه قلم هایی است مزدور، و گاه قلم هایی در گرو گرو هگرایی، و گاه دستخوش احساسات. و در کشاکش این چگونگی ها و اوضاع است که جامعه اسلامی به سقوط کشانیده می شود. پس چه باید کرد؟ پس راه چاره کدام است؟

کمکم کاسه صبر من، در برابر این مصائب و مشکلات، لبریز شد و همه وجودم، در این اندوه غرق گشت. این بود که در اواخر سال 1329 (هجری قمری) روانه مصر شدم، به این امید که در کرانه «رود نیل»، نیل به آرمان خویش پیدا کنم. و چنان به دلم گذشت که به پاره ای از آرزوهایم خواهم رسید، و کسی را خواهیم یافت که نظر خویش را به او بگویم، و راه خیر طلبی برای مسلمین را با او بجویم. تا بدینسان به یاری خداوند، تیری از سرزمین مصر افکنده به آماجگاه رسانیم، و این بیماری جدایی مسلمانان را، که پیوسته اجتماعات مسلمین را به پراکندگی و از هم گسیختگی می کشاند، درمان کنیم. و شکر خداوند را، که آرزوی من تحقق یافت. زیرا که مصر سرزمینی است بارور به علم و اخلاص و پذیرش حقیقت های مسلم و دلیل های محکم. و این یکی از بهترین امتیازهایی است که مصر دارد.

در مصر با خوشی و آسوده دلی و شادمانی، بخت یار گشت، و مرا با یکی از عالمان مبرز آن سرزمین آشنا ساخت، عالمی برخوردار از خردی بزرگ، و خلقی خوش، و دلی زنده، و دانشی در یاوار، و پایگاه اجتماعی بلند، که به حق و شایستگی، بر مسند والای «زعامت دینی» تکیه زده بود. و چه زیباست آشنایی عالمان دین با یکدیگر هنگامی که با روح پاک، و سخنان دلپسند، و اخلاق محمّدی با هم برخورد می کنند. اگر عالم دینی، به جامعه زیبای فضل و فضیلت آراسته باشد، خودش در

آسایش است و نیک روزی، و پیروانش در آسودگی اند و رحمت. هیچ کس نگران نیست از این که مکنونات دلش را با او در میان گذارد، و آن چه در دلش می گذرد باز گوید.

آن عالم مصری مشهور و پیشوای مصریان - که من با او دیدار کردم - این چنین بود، و جلساتی که با هم داشتیم این چنین برگزار شد، با سپاس های بی پایان. در این ملاقات ها من از اندوه خویش نزد او شکایت بردم، و او از اندوه و بی تابی خویش - از اوضاع - نزد من شکایت آورد. و ساعت، ساعتی سعد بود، زیرا که در ما این اندیشه را انگیخت، تا درباره اتحاد اسلامی، و گرد همایی اهل قبله فکری بکنیم ...

این است و این. و عالمان آگاه شیعه این چنین اند. یکی از محققان مصری، دکتر حامد حَفَنی دَاوِد، از رؤسا و استادان دانشگاه «عین شمس» قاهره، در مقدمه ای که بر «المراجعات» نوشته است، به این واقعیات و بیداری ها و تعهد ها چنین اشاره می کند:

اهمیت کتاب «المراجعات»، وقتی به خوبی روشن می شود، که ما به زمان انتشار آن توجه کنیم، و به وقتی که در دسترس سنی و شیعه قرار گرفت، تا آن را بخوانند. مؤلف، این کتاب را، در اوایل قرن چهاردهم، خلال دهه سوم و چهارم این سده، منتشر ساخت، در فترتی بحرانی و خطرناک، که ایادی استعمار، با سرنوشت مسلمین بازی می کردند، و برای رسیدن به مقاصد پست خویش هیچ وسیله ای بهتر از تفرقه افکنی در میان مسلمین و بهره گیری از اختلافات مذهبی نداشتند. آنان می کوشیدند تا بدین وسیله عظمت جهان عرب و اسلام را پایمال کنند. و این شکاف افکنی در اوایل این قرن به اوج خود رسیده بود (1).

و بدین گونه، خدمات این بزرگان، در حفظ عظمت اسلام، و زمینه سازی برای اتحاد اسلامی، و خنثی کردن نقشه های دشمنان پست اسلام و انسانیت والا، تا اندازه ای، شناخته می شود - رحمةُ الله علیهم رحمةً واسعة - .

ص: 20

لبنان کشوری است که در طول سده های گذشته مورد کشمکش های بسیار بوده است. سرانجام، در پایان جنگ جهانی اول، نیروهای متفقین لبنان را اشغال کردند، و آن را تحت اداره نظامی فرانسه قرار دادند. در 1920 بیروت و سایر شهرهای ساحلی و ناحیه بقاع و بعضی نواحی دیگر به «سرزمین خودمختار لبنان»، که در 1861 تعریف شده بود، منضم شد. و «لبنان بزرگ» که بعداً «جمهوری لبنان» خوانده شد، تشکیل یافت. در 1923، جامعه ملل، سوریه و لبنان را رسماً تحت قیمومت فرانسه قرار داد. در تحت حکومت فرانسه، آرزوهای لبنانی ها تحقق نیافت، و آرامش از جمهوری لبنان رخت بر بست (1).

پیش از این ها نیز لبنان تحت حکومت عثمانی قرار داشت، و همچنان انگلیس و فرانسه در کار آن تصرف می کردند، و فرقه هایی را، از جمله مارونیان و دروزیان را، به جان هم می انداختند (2).

در ارتباط با این چگونگی هاست که مبارزات سیاسی شرف الدین شکل می گیرد.

شرف الدین، در راه آزادی مردم خویش، و گسترش عدالت و ایمنی، زحمات بسیار کشید، هم در دوره تسلط عثمانی ها در لبنان، و هم در دوره تسلط فرانسوی ها، و هم در دوره استقلال. قدرت های مسلط پیوسته با او مبارزه می کردند، و جلو اقدامات او را می گرفتند. شاید بتوان گفت سخنی هایی را که شرف الدین، در راه تأمین سعادت مردم خویش تحمل کرده است، کمتر کسی از زعمای رهبران عرب تحمل کرده است (3).

کار شرف الدین، در این مبارزات سیاسی، به ویژه، در برابر فرانسوی ها، به جایی رسید که حکم اعدام او را صادر کردند، و به خانه او هجوم بردند، و خانه و کتابخانه او را به آتش کشیدند، و هر چه بود سوزاندند. و در این جا بود که 19 کتاب از تألیفات خطی شرف الدین طعمه حریق شد. و او مجبور گشت با عائله خویش، لبنان را ترک کند و به دیار دیگر رود. (4)

سید محمد باقر صدر، در این باره می گوید:

مجاهدات شرف الدین، در دوره عثمانی، منحصر به امور

ص: 21

1- «دایرة المعارف فارسی»، ج 2 / 2484 - 2485.

2- «دایرة المعارف فارسی»، ج 2 / 2484 - 2485.

3- «المراجعات»، مقدمه / 49 - 50، چاپ 20.

4- «المراجعات»، مقدمه / 49 - 50، چاپ 20.

دینی بود، زیرا که حکومت لبنان، حکومت اسلامی بود... لیکن در دوره استیلای فرانسویان - که دست به فساد و تباهی زدند، و بر مسلمین تسلط یافتند، و آثار اسلامی را از بین بردند - مبارزات سیاسی شرف الدین آغاز گشت. وی شروع کرد به بیدار کردن افکار، و توجه دادن مردم به ظلم ها و فساد های فرانسویان، و بدین منظور اجتماعی تشکیل می داد، و از کسانی که مورد اطمینان بودند و اهل شهامت و وطن خواهی، دعوت می کرد و همّت آنان را بر می انگيخت، تا در راه مبارزه با دشمن به پا خیزند، و صحنه ای درخشان بر تاریخ خویش بیفزایند. و معلوم است که در این گونه مبارزات، همیشه، عالمان دین پیشگامند، و رهبری با آنهاست. این بود که وی نخست با دیگر عالمان دینی وارد گفتگو شد، و آنان را به پذیرفتن برنامه واحد دعوت کرد، تا همه از یک خط مبارزاتی واحد پیروی کنند. آن عالمان در محفلی مشورتی که شرف الدین در «وادی الحجیر» بر پا کرد گرد آمدند. رهبران لبنان نیز در آن محفل حضور یافتند. شرف الدین، در آن جا، «فتوی جهاد» صادر کرد، و همه آن فتوی را تأیید کردند. سپس به شهر های خویش رفتند، تا برنامه را علیه فرانسویان، به موقع اجرا گذارند ... و بدین گونه مبارزات بزرگ و شورانگیز آغاز گشت. مردم همه به خانه شرف الدین سرازیر می شدند، و طومارهایی، برای سرنگونی حکومت فرانسویان و ایجاد لبنان مستقل امضاء می کردند. (1)

شرح مبارزات سیاسی شرف الدین (که مانند بسیاری از عالمان شیعه در 150 سال اخیر با استعمارگران و دشمنان بشریت درگیر بوده است)، در نوشته های فاضلانی که درباره او چیزی نوشته اند آمده است.

مقارن ایامی که انگلیس، به قصد تسلط بر عراق، به آن کشور اسلامی چنگ انداخته بود، فرانسه نیز به قصد تسلط بر لبنان، دست به کار شد، و به ظلم و تجاوز و خیانت و هتک مقدّسات اسلامی، و اسارت مسلمین، پرداخت چنان که اشاره شد. در حدود سال های 1338 تا 130 هجری قمری (مقارن 1919 تا 1920 میلادی)، مسلمانان

ص: 22

مظلوم، در عراق، با انگلیس ستمگر لا- انسان درگیر بودند، و در لبنان، با فرانسه ستمگر لا- انسان. در عراق، پرچم دارِ مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی، میرزا محمد تقی شیرازی بود، و در لبنان، سید عبد الحسین شرف الدین، هر دو از عالمان و مراجع بزرگ اسلام.

در یاد کرد مبارزات شرف الدین، با امپریالیسم فرانسوی، یکی از نویسندگان عرب نیز، چنین می گوید:

... حضرت مجتهد بزرگ، سید عبد الحسین شرف الدین

- خداوند خاکش را مشک بیزکند، و نامش را عبیر آمیز

- حجت اسلام و حقیقت بود، و یک رهبر دینی و مردمی، رهبری که هیچ کس به مقام بلند او نمی رسید، و همچون او نمی توانست بود. با یک اشاره او، جنوب لبنان به حرکت در می آمد، و سپس همه لبنان، آن گاه دمشق، و آن گاه بغداد. او امر حکیمانه او، در نزد همگان مطاع و پذیرفته بود. فرانسویان از او می ترسیدند، و در دل از او هراس داشتند، و به مقام ارجمند او حرمت می گذاشتند. دوست می داشتند که به روی یکی از آنان تبسمی کند، یا یک کدام از آنان را به حضور بپذیرد، اگر چه یکی از بالاترین مقامات آنان را. لیکن شرف الدین دشمن حکام فرانسوی بود، و در برابر استعمار فرانسویان به مقاومت برخاست. این بود که اعلام «جهاد مقدس» کرد، و با این اعلام، سرتا سر جبل عامل، شعله ور شد. البته در اثر فشار قوای فرانسوی، وی مجبور شد تا مدتی به فلسطین برود. لیکن فرانسویان در برابر ایستادگی شرف الدین، و مقاومت های مستمر او بیچاره شدند، و صدمات و سختی های بسیار دیدند ... (1)

در نوشته یاد شده آقای سید حسین شرف الدین، در بخشی، این چنین آمده است:

شرف الدین، جنبش هایی را که در جهان عرب و اسلام به وقوع می پیوست، پیگیری می نمود، و در برابر آن ها موضع مناسب اتخاذ می کرد. یک نمونه، جنبش مصر بود و ملی کردن کانال سوئز، که آن را تأیید کرد. نمونه دیگر، جنبش ملی شدن صنعت نفت بود در ایران. شرف الدین رهبران این جنبش ها را نیز به خوبی می شناخت. و اطلاعات

ص: 23

خویش را با کسانی که نزد او می آمدند، و به مجالس او حاضر می گشتند، در میان می گذاشت، و با روشنفکران و مطلعان، درباره مسائل سیاسی - در این جنبش ها و نهضت ها - به بحث و گفتگو می پرداخت. در نتیجه، مردم سرزمین شرف الدین نیز، رهبران جنبش های آزادی خواهانه را، یکایک، می شناختند، و همین امر بود که باعث تعجب آیت الله کاشانی شد. داستان این بود: وقتی که آیت الله کاشانی به لبنان آمد، یک روز عصر، بدون اطلاع قبلی، به «صور» آمد. پس از گذشت اندک زمانی، خانه پدر بزرگ مملو از جمعیتی شد که برای دیدار ایشان آمده بودند. آیت الله کاشانی تعجب کرد، که چگونه این جمعیت گرد آمدند، با این که ایشان بدون اطلاع آمده بود، و وقت زیادی هم بود و وقت زیادی هم از آمدنش نگذشته بود. و چون چنین دید، و دید که مردم از جریانات ایران آگاهند، بر پا خاست، و چنان که با مردمی آشنا سخن بگوید، مسائل ایران را، با مردم صور در میان گذاشت، و برای آنان درباره مسائل نهضت سخن گفت گفت ... (1)

سید مجتبی نواب صفوی نیز به صور می رود، و با شرف الدین ملاقات می کند. در نوشته یاد شده، در این باره، چنین آمده است:

چگونگی که در مورد آیت الله کاشانی پیش آمد، در مورد آقای نواب صفوی نیز پیش آمد. نواب صفوی، هنگامی که به کنفرانس اسلامی قدس می رفت، شبانگاه، در سر راه خود به قدس، به صور آمد، و وارد خانه شرف الدین شد، و با این که شب بود، و فرصت چندان مناسب نبود، جمعیتی قابل توجه، در آن جا، برای دیدار او حضور یافتند.

درگذشت

سرانجام، شرف الدین با عمری خجسته و پر برکت، همچون عمر مردان بزرگ تاریخ، پس از 87 سال زندگی، بدرود حیات گفت.

جریان رحلت او را، شیخ آقا بزرگ تهرانی، چنین می نگارد:

شرف الدین روزگار خویش را بدانسان سپری کرد که سراسر سرشار بود از کارهای بزرگ، و حضورهای

ص: 24

1- این سفر، مربوط به سال 1331 است. در این سال، آیت الله کاشانی، مشرف می شوند، و به لبنان نیز می روند.

اجتماعی عظیم، و خدمت‌ها به دین، تا این که در یکی از بیمارستان‌های بیروت، روز سه‌شنبه، دهم جمادی الثانی، به سال 1377 هجری، به رحمت خدا پیوست. و بدین گونه جامعه اسلامی، و به ویژه، جامعه شیعی، یکی از زعمای بزرگ خویش را از دست داد، و از نعمت وجود یکی از بزرگترین رجال اسلام، و یکی از قهرمانان افتخار آفرین، و یکی از کم‌ماندترین مردان تاریخ خود، محروم گشت ...

پیکر شریف شرف الدین را، پس از آن که در بیروت مورد تشییع رسمی قرار گرفت، در حالی که برخی از فرزندان و گروهی از رجال برجسته لبنان، آن را همراهی می‌کردند، به بغداد آوردند. از بغداد تا کاظمین جنازه را بر سر دست بردند. در این جا تشییع پیکر او پنج ساعت به طول انجامید. و همه گونه تکریم و تجلیل که در خور مقام بلند، و خدمات بزرگ، و عظمت‌های والای او بود، در حق او گزارده آمد. سپس جنازه او را به کربلا بردند، و به همان‌گونه‌ها و کیفیت‌ها، بزرگداری و تجلیل و تشییع کردند. پس آن گاه جنازه روانه نجف گردید.

شهر نجف در سوگ شرف الدین سیاه پوش گشت. عالمان و طالب علمان همه، از مرگ او، غرق در اندوه و ماتم شدند. مردم بازارها و خیابان‌ها را تعطیل کردند، و همراه برجستگان شهر، تا نیمه راه کربلا، به استقبال رفتند. از دروازه نجف، جنازه او را، بر سر دست گرفتند. دسته‌های عزاداری، در حالی که پرچم‌های سیاه افراشته بودند، با نوحه‌های سوزان و اشک‌های ریزان، جنازه را همراهی می‌کردند، تا بدین گونه، آن پیکر پاک را به حرم امام علی بن ابیطالب علیه السلام آوردند، و در حجره مجاور آرامگاه «سید محمد کاظم یزدی»، در سمت جنوبی صحن مطهر علوی، به خاک سپردند.

سپس در کشور های مختلف اسلامی، شب و روز، مجالس ترحیم بر پا گشت، در عراق (- در نجف، کربلا، کاظمین، بغداد و ...)، در ایران (- در طهران، اصفهان و ...)، در هند، در پاکستان، در سوریه، در لبنان و دیگر جاها ... و علما و بزرگان و اندیشمندان، در سوگ

او سخن ها گفتند. اگر سخنانی که در مرگ او گفتند و قصایدی که سرودند، و آن چه روزنامه ها در شهر ها و کشور ها نوشتند، گردآوری گردد، خود چندین جلد کتاب خواهد شد (1).

تا آن جا که به یاد دارم، خبر درگذشت شرف الدین، در حوزه علمی خراسان نیز، انتشاری غم انگیز یافت. عالمان، فضلا، مدرسان و طالب علمان مشهد، به سوگ نشستند. و مردم، در «مسجد جامع گوهر شاد»، سوگ او را به پا داشتند. (2)

ص: 26

1- «نُقباءُ البَشَر»، ج 3/1085 - 1086.

2- اقتباس این بخش، از کتاب: شرف الدین نوشته آقای محمد رضا حکیمی بود که البته با جرح و تعدیل - به مقتضای مقدمه - آورده شد. [ناشر]

شرح آثار:

شماری از نوشته های عالی و مقدّس شرف الدّین:

1- الفصول المهمّة.

2- الكلمة الغراء.

3- المراجعات.

4- النصّ والاجتهاد.

5- ابو هريرة.

6- المجالس الفاخرة.

- مقدمه. شرحی است بر حرکتِ عاشورا، و تأثیر آن در بقای اسلام و مسلمین، و همچنین فلسفهٔ سیاسی و اجتماعی و تربیتی اقامهٔ شعائر حسینی.

- چاپ صیدا، و نجف، و تهران.

7- فلسفهٔ الميثاق والولاية.

بحثی است پیرامون ميثاقِ الاهي ازلی، و شرح آیه (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ)، و بیانی از ولایت. گفته اند: در موضوع خود یگانه است (1).

- صیدا 1360 ه. ق، 1371، و...

8- أجوبةُ مسائلِ جار الله.

پاسخی است علمی و مستند به 20 سؤال که موسی جارالله، از علمای شیعه کرده است. در این کتاب مطالب و اطلاعات بسیاری عرضه شده است. مؤلف در مقدّمه، مسلمانان را به اتحاد دعوت کرده است، و در خاتمه نشان داده است که موسی جارالله و بسیاری از قلم بدستان اهل سنت، از کتب و منابع شیعه بی اطلاعند.

- صیدا / 1355 ه. ق، و 1373، و تهران.

9- مسائل خلافيّة (فقهية).

شامل بحث هایی است دقیق، در فقه تطبیقی، مؤلف، در خلال این بحث ها، مسائلی را بر اساس پنج مذهب اسلامی، مطرح ساخته و مورد تحقیق قرار داده است.

- صيدا / 1355 هـ . ق، و 1373، و تهران.

ص: 27

1- «المراجعات» مقدمه / 24 ، «النص والاجتهاد»، مقدمه / 29.

رساله ای است عقایدی، شامل بحثی فلسفی و عمیق.

- صیدا 1371.

11- إلى المجمع العلمي العربي بدمشق.

بحث و توضیحی است دربارهٔ تهمت پراکنی هایی که مجمع علمی دمشق، در آن ایام، نسبت به شیعه روا داشته بود، و گفتاری است در رد آن اتهامات، و دعوت به اتفاق و اتحاد اسلامی.

- صیدا / 1369.

12- ثبت الأثبات في سلسلة الرواة.

ذکر استادان و شیوخ مؤلف است از علمای مذاهب اسلامی، و آنان که به سلسله اسناد متصل تا پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام نقل حدیث کرده اند. و همچنین ذکر تالیفات آنان، و اجازات مؤلف در نقل روایت، از عالمان شیعه امامیه، و زیدیه، و اهل سنت.

- صیدا، 2 چاپ.

13- مؤلفو الشيعة في صدر الاسلام.

تحقیقی است پیرامون نخستین مؤلفان و کتاب نویسان اسلامی، از شیعه. کتاب ناتمام است. بخش هایی که در مجله «العرفان» (در صیدا) به چاپ رسیده است، به صورت رساله ای جدا انتشار یافته است. فاضل متبّع، حجت الاسلام، سید احمد حسینی اشکوری در مقدمه ای که به سال 1385، بر این کتاب نوشته است می گوید: «کتابی که هم اکنون آن را بیرون می دهیم، و بدین وسیله گوهر درخشان دیگری، از رشته تالیفات شرف الدین - رحمة الله علیه - عرضه می داریم، نخستین بار، در حدود نیم قرن پیش، در صفحات تابان مجله «العرفان»، سال اول و دوم، به چاپ رسیده است. و موضوع آن، معرفی ویژه ای است از مؤلفان شیعه، در عصر نبوت، و سپس عصر های دیگر، تا عصر امام هادی - علیه السلام - و بیشتر مطالب این کتاب از مدارک اهل سنت گرفته شده است». (1)

- نجف / 1385 و تهران (2).

ص: 28

1- «مؤلفو الشيعة في صدر الاسلام»، مقدمه 9.

2- در همین راه و همین کار، کتاب ارزنده «تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام» نیز تألیف یافته است، به دست عالم محقق، صاحب تالیفات بسیار، دایه جلیل القدر شرف الدین، سید حسن صدر کاظمینی - رحمة الله علیه.

رساله ای است گران ارج، در بیان مقام والای بانوی انقلابیون و مجاهدان، افتخار آزادگان و مبارزان و شرف راد مردان و آزاده زنان، حضرت صدیقۀ صغری زینب کبری - سلام الله علیها - این رساله، چاپ شده سخنرانی شرف الدین، است در صحن مبارک زینبیه.

- صیدا.

15- بُغیةُ الرَّاعِبین

کتابی است ادبی، تاریخی، رجالی، در شرح حال عالمانِ خاندان شرف الدین و خاندان صدر، و ذکر آثار و احوال و استادان و شاگردان آنان. شیخ مرتضی آل یاسین، درباره این کتاب می گوید: (إنَّه تاریخُ أجيال، بتاریخِ رجال) - تاریخِ عصرها و نسل هایی چند، به نام شرح زندگانی مردانی از آل شرف الدین تدوین یافته است.

- خطی.

یکی از حوادث غم آوری که در گیراگیر مبارزات اجتماعی و درگیری های ضد استعماری شرف الدین رخ داد، غارتِ خانه و سوختن کتابخانه شرف الدین بود. شماری از آثار این خامه که یاد شد، در آن حادثه به دست جنایتکاران روسیاه، نصیب آتش گردید. شیخ آقا بزرگ تهرانی، از این حادثه در دخیز، اظهار تأسف می کند، و از این که تعداد عمده ای از آثار قلم شریف شرف الدین، سوخته است، غمگانه، سخن می گوید (1).

همچنین دیگر فاضلان و عالمانی که در ترجمۀ حال، و شرح احوال شرف الدین قلم زده اند، به هنگام ذکر این حادثه، با سوز و گداز بسیار، آن را یاد کرده اند. خود شرف الدین نیز، این فاجعۀ غمبار را، از سر درد و سوز یاد می کرده و می گفته است:

غم از دست دادن فرزند چه بسا از دل رخت بر بندد، اما غم از دست دادن فرزندان فکر و زاده های اندیشه، تا روزگار باقی است، باقی است (2).

در همین زمینه است که شیخ مرتضی آل یاسین و سید محمد صادق

ص: 29

1- «مُصَفِّی المقال» / 221.

2- «النص والاجتهاد»، مقدمه / 32.

صدر، تألیفات و آثار علمی و تحقیقی و اسلامی شرف الدین را زیر دو عنوان بر شمرده اند: «آثار بر جای مانده»، و «آثار از دست رفته».

تعبیر شیخ مرتضی آل یاسین چنین است:

1- لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَنْصُودَةُ.

2- نَفَائِسُ الْمَفْقُودَةِ. (1)

و تعبیر سید محمد صادق صدر چنین است:

1- دَخَائِرُ الْخَالِدَةِ.

2- نَفَائِسُ الْبَائِدَةِ (2).

این تألیفات سوخته و از دست رفته، که برای فرهنگ انسانی اسلام، زبانی بزرگ بود، بیش از 20 مجلد بوده است. و در میان فهرست آن ها، به این نام ها و عنوان ها بر می خوریم:

1- شَرْحُ التَّبَصُّرَةِ (- فقه).

2- تعلیقه علی الاستصحاب.

حاشیه ای بر بحث «استصحاب»، از رسائل شیخ انصاری.

3- سبیل المؤمنین

این کتاب دارای 3 جلد بوده است، درباره امامت و تشریح حکمت رهبری، و فلسفه سیاسی در اسلام. شرف الدین، خود به این کتاب نظر ویژه داشته و می فرموده است: «سبیل المؤمنین (راه مؤمنان)، کتابی بود اجتماعی، سیاسی، عمرانی، و از رده بهترین کتاب هایی بود که درباره امامت و سیاست اسلامی نوشته اند».

4- النَّصُوصُ الْجَلِيَّةُ (- امامت).

5- تنزیلُ الآياتِ الباهرة (- امامت).

این کتاب، درباره صد آیه، از آیات قرآن بوده است، که بنابر نوشته ها و اسناد کُتُب «صیاح» اهل سنت، درباره ائمه طاهرين نازل شده است.

6- الْمَجَالِسُ الْفَاخِرَةُ

آن چه از این کتاب در دست مانده و به چاپ رسیده است، قسمت مقدمه آن است - چنان که در فصل پیش اشاره کردیم. قسمت اصلی این کتاب از دست رفته است. این قسمت در 4 جلد تنظیم شده بوده است:

-
- 1- «المراجعات»، مقدمه / 22 - 26 ، «النص والاجتهاد»، مقدمه / 28 - 32.
 - 2- «المراجعات»، مقدمه / 22 - 26 ، «النص والاجتهاد»، مقدمه / 28 - 32.

جلد اول - شرح زندگانی پیامبر اکرم.

جلد دوم - شرح زندگانی امام علی، و حضرت زهرا، و امام حسن مجتبی.

جلد سوم - شرح زندگانی امام حسین.

جلد چهارم - شرح زندگانی دیگر امامان.

7- زکاة الاخلاق.

قسمتی از آن، در مجله «العرفان» انتشار یافته است (1).

8- تعلیقه علی صحیح البخاری.

9- تعلیقه علی صحیح المسلم.

گفته اند: از این دو حاشیه، که شرف الدین بر «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» نوشته است، به خوبی دامنه اطلاعات وسیع او از احادیث اهل سنت نیز روشن می شود، و هم نیروی تحقیق و تشخیص و قضاوت او درباره صحت و سقم حدیث، و روش عمیق او در بحث و تحلیل. (2)

10- تحفه المحدثین.

نام کامل این کتاب چنین بوده است: «تحفه المحدثین، فیما أخرج عنه السیئة من المصنفین». یعنی: هدیه ای برای اهل حدیث، در شناخت راویان ضعیفی که در «صحاح ست» از آنان حدیث نقل شده است. شیخ مرتضی آل یاسین می گوید: «این کتاب نوشته ای بوده است ابتکاری درباره حدیث، و بی سابقه در فن نقد حدیث» (3).

صحاح ست، یعنی: شش کتاب حدیث صحیح. بنابراین نامگذاری، احادیث این شش کتاب همه صحیح است.

اما شرف الدین، در کتاب «تحفه المحدثین»، راویان ضعیف و غیر قابل اعتمادی، که از آنان در شش کتاب صحیح، حدیث نقل شده است؟ با سند و مأخذ معرفی کرده بوده است. (4)

ص: 31

1- «النص والاجتهاد»، مقدمه/ 31.

2- «النص والاجتهاد»، مقدمه/ 31.

3- «المراجعات»، مقدمه / 25.

4- اسامی کتب از کتاب شرف الدین نوشته آقای محمد رضا حکیمی استخراج شده است.

سخنی چند:

تفصیل و برتری بانوی دو عالم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و صدیقہ کبری، دخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همسر امیرالمؤمنین علیه السلام و مادر ائمه اثنی عشر و مصداق کریمه (اَنَا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) مطلبی نیست که کسی در آن تردید کند و شاید گروهی گمان برند مؤلف بزرگوار در پی توضیح واضحات و نمایاندن آفتاب نیم روز است.

ولی تبلیغات مزدوران بنی امیه و بنی عباس و حدیث سازان و عالم نمایان مزور آنان که رسانه های گروهی قدرت باطل روز، بشمار می رفتند. و فعالیت های مداوم آنان شُبّهاتی را در ذهن عده ای به ارث نهاده بود که مؤلف - رضوان الله علیه - در این مطلب مورد سؤال قرار می گیرد و با وجود مشاغل فراوانی که داشته است با نوشتن این رساله مختصر به جواب سائل همت گماشته است. لذا کتاب در عین اختصار، شامل مباحث دقیق، ظریف و مستندی ست که نزد هیچ خواننده منصفی، جای تردید باقی نمی گذارد.

مؤلف - رضوان الله علیه - مطلب را در دو بخش با استناد به آیات و اخبار پی می گیرد:

بخش اول: ذکر چهار آیه (آیه مباهله، آیه تطهیر، آیه الموده فی القربی، آیات سورة «هل اتی») و اثبات نزول این آیات در شأن عترت طاهرین می باشد.

بخش دوم: ذکر دوازده حدیث که در آن ها به برتری حضرت زهرا علیها السلام تصریح شده است.

همچنان که در مقدمه و متن کتاب تصریح می شود، نویسنده بزرگوار در پی جمع کردن همه فضائل و مناقب و دلائل برتری آن حضرت نبوده و مقصود او صرفاً بیان مختصری در این رساله بوده است. چون تفصیل در این مقام احتیاج به نوشتار مبسوط و پر حجمی داشت که: «ترکبی سر انگشت و صفحه بشماری.»

بعضی از محبین حضرتش ترجمه آن را خواستار بودند. این بنده نیز، چنین پیشنهادی را توفیق الهی دیده و به ترجمه آن همت گماشت تا نفع آن همگان را شامل گردد و «ران ملخی» در پیشگاه فرزندش قطب دائرة امکان و پیشوای انس و جان، ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بشمار آید.

همام لو السبع الطباق تطابقت *** علی نقض ما یجریه من حکمه الجاری

لنکس من ابراجها کل شامخ *** و سکن من افلاکها کل دوار (1)

پاورقی ها؛ به جز چند مورد که مشخص شده از مؤلف است و از ترجمه چند پاورقی که فارسی زبانان را مفید نمی نمود خودداری شد؛ همچنان که نسب نامه مؤلف را که به امام همام «موسی بن جعفر» - علیهما السلام - می رسد و در آخر رساله یاد شده بود نیاورده ایم.

سعی شد عین عبارات مؤلف ترجمه شود، لیکن مقید به ترجمه تحت الفظی نبوده ام. آن چه انجام یافته نه در حد کمال، بلکه در حد توان مترجم است.

سروران گرامی که خطا و سهوی می بینند به نظر اغماض نگریسته و با تذکر آن بر این بنده منت نهند.

محسن بیدار فر

1362/1/17

هجری - شمسی

ص: 34

1- والا فرمانروائی که اگر هفت آسمان بر شکستن حکمی که روا می دارد همگون گردند. بلند بر جهاشان همه سرنگون شود؛ و چرخ زنان فلک هاشان از حرکت باز ایستد. (از قصیده شیخ بهائی در مدح آن حضرت)

الكلمة الغراء في تفضيل الزهراء سلام الله عليها

تأليف: السيد عبد الحسين شرف الدين الموسوي قدس سره

ترجمة: بيدار فر

ص: 35

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.)

و بعد این کتاب «الکلمة الغراء» در تفضیل فاطمه زهرا - علیها السلام - جواب کسی است که از من پرسید:

آیا طائفه امامیه دلیل معتبری که مورد توجه معارضین آن ها قرار گیرد، در تفضیل فاطمه زهرا علیها السلام بر سائر امت دارد؟ و این حجت کدام است؟ امید است به تفصیل بیان دارید.

جواب گفتم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، کتاب خدا که بدون شک هادی متقین است و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که هیچ مسلمانی را در آن شبهه نباشد، دو گواه این مطلبند. این دو دلیل قاطع که هیچ منکری انکار آن نتواند کرد، و این دو قاضی عادل که هیچ معاندی در پذیرش آن تکبر نتواند ورزید، اثبات این معنی را کافیت. بنابراین سخن در دو بخش خواهد آمد:

ص: 37

دلالت کتاب: و در این مورد آیات محکم و روشن مباهله، تطهیر، مودت و ابرار؛ براهین قاطعی هستند که سر همگان در برابر آن به خضوع فرود آید، پس این بخش شامل چهار فصل است:

ص: 39

این آیه گفتار خداوند است در سوره آل عمران آیه 61:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَبَنَاتَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَائِكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (1)

همگی اهل قبله - حتی خوارج - متفقند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباهله از زن ها کسی جز پاره تن خود، زهرا علیها السلام را فرا نخواند، و از فرزندان جز دو نوه و دوریخانه اش را، و از جان ها جز برادرش را که موقعیتش به او مانند موقعیت هارون نسبت به موسی بود. پس به حکم ضرورتی که انکار آن ممکن نیست، مورد نظر این آیه، اینانند و در این معنی، کسی دیگر از عالمیان با آن ها شریک نمی باشد. این مطلب برای هر کس که آشنائی با تاریخ مسلمین دارد از بدیهیاتست که آیه مختص آن ها و نه دیگران نازل شد. (2)

با این عده بود که پیامبر اکرم با مخاصمه کنندگان که از اهل نجران بودند به مباهله بیرون شد و آنان عقب نشستند. در این میان امتهات مؤمنین (همسران

ص: 41

1- پس هر کس به ردّ تو سخن گوید، بعد از آن چه از علم برای تو آمده، بگو بیائید فرا خوانیم فرزندان ما و فرزندان شما را و زنان ما و زنان شما را و نفس های ما و نفس های شما را، آن گاه مباهله کنیم و لعنت خداوند را بر دروغ زنان قرار دهیم.

2- این مطلب را همه مسلمین می دانند و محدثین از بزرگان صحابه نقل کرده اند. از جمله امام واحدی در کتاب اسباب النزول از جابر بن عبدالله نقل نموده است، و شعبی در تفسیر آیه گفته است: «ابناء نا» حسن و حسین هستند؛ و «نساءنا» فاطمه و «انفسنا» علی ابن ابیطالب - رضی الله عنهم - (اسباب النزول ص 75). و دارقطنی نقل می کند که علی در روز شوری به احتجاج برخاسته، گفت: شما را به خدا قسم می دهم! آیا میان شما کسی جز من هست که خداوند او را نفس نبی قرار داده باشد و فرزندان او را فرزندان نبی و زنان او را زنان نبی؟ گفتند: نه بخدا ... حدیث به نقل از الصواعق المحرقة باب 11، آیه نهم.

پیامبر) - رضی الله عنهن - در خانه پیامبر بودند ولی هیچ کدامشان را - در حالی که همگی پیش چشم بودند - فرا نخواند، و نه «صفیه» که خواهر تنی پدر و بازمانده خویشان پیامبر بود، و نه «ام هانی» که دخت ابوطالب عموی گره گشای پیامبر صلی الله علیه و آله و میان مسلمین چون جواهری درخشان بود، و نه کس دیگر از بانوانی که نمونه های شرافت و بزرگی بشمار می رفتند، و نه همسر هیچ کدام از خلفای ثلاثه و یا همسران دیگران از مهاجر و انصار را.

همچنان که همراه «حسنین» علیه السلام، دو سرور جوانان بهشت، هیچ یک از فرزندان هاشمیان را (که به مثابه لؤلؤ های پراکنده بودند) نیز فرا نخواند. و نه هیچ کدام از فرزندان صحابه را با این که تعدادشان فراوان و فضائلشان بسیار بود.

همچنین از آنفس (جان ها) همراه «علی» علیه السلام، عمویش (برادر تنی پدرش) عباس ابن عبد المطلب را که بزرگ هاشمیان و کریمترین قریشیان و بزرگترین (1) فرد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بود، فرا نخواند، و بلکه هیچ کس از همه خویشان نزدیکش و نه کسی از اولین گروندگان به اسلام - رضی الله عنهم اجمعین - با این که همگی در کنار دیدگاه مباحله بودند، و نه احدی از ساکنان طول و عرض زمین را همراه آن چند کس برای مباحله دعوت نمود. بلکه آن چنان که فخر رازی در «تفسیر کبیر» خود تصریح کرده:

آن روز پیامبر در حالی که پارچه ای سیاه و پشمین بر خود داشت، بیرون آمد و حسین را به بغل گرفته و دست حسن به دستش، فاطمه پشت سرش می آمد و علی در

ص: 42

1- آن طور که بغوی در شرح حال ابی سفیان بن حارث از پدرش روایت کرده است (بنقل الاصابه ذیل شرح حال عباس).

پشت او، و پیامبر می فرمود:

چون من دعا کردم، شما آمین گوئید.

اسقف نجران به جماعت نصرانیان گفت:

ای جماعت نصرانیان! صورت هائی می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از زمین بر کنند، به دعای آنان بر می کند، با اینان مباحله نکنید که هلاک خواهید شد و تا روز قیامت دیگر نصرانی به روی زمین باقی نماند. (1)

شگفتا! چه نیکوست! هر کس به ترس سهمگین و وحشت عجیبی که بزرگان و نمایندگان دینی و دنیائی نجران را - به مجرد بیرون آمدن اصحاب کساء برای مباحله - فرا گرفت (2)، دقت کند، می فهمد که محمد صلی الله علیه و آله و آل او را جلالتی خدائی است که چشم ها را خیره می کند، و آن ها را مهابتی روحانی است که همه را در مقابل خود به کوچکی وا می دارد.

آیا نمی بینی! شصت سوار قهرمان چون شیران دمان که چگونه بند بندشان به لرزه در آمده و قلب هایشان از حرکت ایستاده است.

و بزرگشان وحشزده و پریشان آن چه را که بیان شد، به زبان آورد.

و این نتواند بود جز به خاطر جلالت خدائی و عظمت روحی «آل کساء»

ص: 43

1- این حدیث را مفسرین و محدثین و مؤرخین و همه کسانی که حوادث سال دهم هجرت را - سال مباحله بوده است - نوشته اند نقل کرده اند. فخر رازی بعد از ذکر حدیث در تفسیر خود می گوید: و دانسته باش که بر صحت این حدیث میان مفسرین اتفاقست. مؤلف گوید: بلکه این از ضروریاتی است که کسی به آن جاهل نباشد، و عالم بزرگوار ابن طاوس در کتاب اقبال به تفصیل آن پرداخته است. برای اطلاع به آن کتاب مراجعه شود.

2- واحدی در اسباب النزول و دیگران نقل کرده اند که این گروه با لباس های رسمی روحانین نصاری پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند به طوری که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند که گروهی این چنین ندیده بودیم. میان آنان چهارده نفر از بزرگان قوم بود که از این چهارده نفر سه نفرشان مراجع امر در نجران بودند. از این سه، یکی رهبر و بزرگ هیئت بود به نام «ایهم»، و دیگری فرمانده و مشاورشان بود به نام «عبدالمسیح» و سومی که اسقف و بزرگ و پیشوایشان بشمار بود «ابو حارثة بن علقمه» نامیده می شد که مدت ها میان نصاری بوده و به کتاب ها و عقائد آنان آگاهی کامل داشت و ملوک روم او را شرافت بخشیده و برای او کنیسه ها بنا کرده و او را به تولیت آن ها معین کرده بودند.

که معارض آنان به نگاه اول در صورت های مبارکشان، آن را دریافت. گویا که جلالت و عظمت و مهابت و قرب منزلت در پنهانگاه پیشانی های مبارکشان، به نور خدائی نوشته شده بود و از شمایل آن بزرگواران آشکارا بود. و به خدا قسم بسی در شگفتم از مسلمانی که قدر و منزلت این مقام شناسد.

بدیهی است که مباحله حضرت صلی الله علیه و آله به وسیله اینان و این که حضرت از آنان خواسته بود چون دعا کند، آمین گویند، خود فضلی است عظیم، و همچنین انتخاب آن ها برای این امر بسیار مهم و ترجیحشان بر دیگر سابقه داران، فضلی است علاوه بر فضل گذشته، که نه گذشتگان بدان مقام رسیده اند و نه آیندگان خواهند رسید. نازل شدن دستور قرآن کریم برای مباحله به همراهی اینان نیز فضل سومی است که فضیلت مباحله را بیشتر می گرداند و شرف دیگری به شرافت اختصاصشان به مباحله، و نوری بر نور آن، می افزاید.

در این جا نکته ای است که عمق آن را علمای بلاغت در یابند و قدر آن را راسخین در علم و آشنایان به اسرار قرآن می شناسند، و آن این که دعوت آیه کریمه همگی فرزندان و زنان و جان ها را فرا می گیرد. آن چنان که علمای علم بیان بر این گواهند که «کلمه جمع» اگر حالت «اضافه» داشته باشد، شامل تمامی افراد معنی می شود. (1)

جز این نیست که اطلاق این الفاظ - که دلالت بر عموم دارد - به خصوص این چند نفر، برای بیان این مطلب است که اینان نمایندگان اسلامند، و اعلان این که اینان کاملترین مردمانند، و اظهار این که اینان برگزیده عالمند و دلیلی بر این که بهترین بهران بنی آدمند، و آگاه ساختن مردم از این که روحانیت و اخلاصی

ص: 44

1- مقصود این است که کلمات «ابناء» و «نساء» و «انفس» که جمع «ابن» و «نسوة» و «نفس» است به ضمیر متکلم مع الغیر «نا» (یعنی ما) اضافه می شود و حضور تنها این چند تن به جای همه نشان دهنده برابری و بلکه بطور مسلم برتری اینان بر همه امت است. (مترجم).

که اینان دارا هستند، دیگر ساکنان زمین دارا نمی باشند. دعوتشان بر امر مباحله در حکم دعوت همه است، و حضورشان به تنهایی به جای حضور همه امت، به طوری که آمین گفتشان برای دعای پیامبر صلی الله علیه و آله از آمین گفتن دیگران بی نیاز می کند. به همین جهت امکان یافته است الفاظ امکان یافته است الفاظ عمومی که همه را فرا می گیرد، فقط بر اینان اطلاق شود.

هر کس در اسرار قرآن حکیم تعمق و تدبّر کرده و بر اغراض آن آگاهی یافته باشد، می داند اطلاق این الفاظ که دلالتشان عام است بر خصوص اینان، همچون گفته آن شاعر است:

از قدرت خدائی به دور نیست *** که همه عالم را در یک نفر جمع آرد (1)

به همین جهت زمخشری در کشف ذیل این آیه گوید:

در این آیه دلیلی بر برتری اصحاب کسا علیهم السّلام وجود دارد که قوی تر از آن نتوان یافت.

نکته دیگری نیز باقی است که باید به آن اشاره شود، و آن این که انتخاب حضرت زهرا علیها السّلام به تنهایی از میان زن ها و انتخاب فقط حضرت علی علیه السّلام از میان جان ها، در حالی که از میان فرزندان، هر دو سبط فرا خوانده شدند و به یکی اکتفا نگردید، دلیلی است بر فضلی که یاد شد. چه علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام را همانندی میان جان ها و زن ها نبود و لذا وجودشان از دیگران بی نیازی می بخشید، به خلاف دو سبط که چون هر دو همانندند، وجود هر کدام از دیگری بی نیاز نمی کند، و به همین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر دو را فرا خواند، چه اگر یکی را دعوت می کرد و همتایش را و او می گذاشت، ترجیحی بدون مرجّح داده شده بود و با حکمت و عدالت منافات داشت.

آری! اگر میان فرزندان، شخص دیگری همانند آنان می بود، پیامبر او را نیز همراهشان فرا می خواند، همچنان که اگر علی علیه السّلام را همانندی از جان ها و یا فاطمه علیها السّلام را همسانی میان زن ها می بود، هرگز او را و نمی گذاشت تا همان طور

ص: 45

1- لیسَ مِنَ اللَّهِ بِمُسْتَكْر *** أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ

که گفتیم به حکمت و عدالت عمل شده باشد.

آن چه ناگفته ماند، ذکر فضیلتی برای علی - علیه السلام - است که این آیه بدان دلالت دارد، فضیلتی که دیگر امتیازات در برابر آن به نابودی گرایند و دیگر فضائل و مناقب در کنار آن فانی شوند و به حساب نیایند و آن این که:

حضرت به نصّ آیه شریفه نفس نبیّ به حساب آمده و جاری مجرای آن شمرده شده است. فضلی که سرها در مقابل آن فرود آید و دلها را هیبت و جلال آن فرا گیرد و همّت ها در رسیدن به کرانه های آن کوتاهی پذیرد.

(ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)

و تو - که خدایت هدایت کناد - چون دانستی خداوند در کتاب محکم خود، او را نفس نبیّ خوانده، شک نخواهی داشت که او برترین مردم و اولی ترین آنان به پیامبر اکرم در حال حیات و ممات است. بر این فضیلت که یاد آن در قرآن جاویدان گشته است، اولیای اهل بیت تصریح و دشمنانشان اقرار کرده اند. حتّی فخر رازی با ولعی که در نقض محکّمات و عطشی که در ایراد شبهات دارد، نتوانسته است در دلالت آیه بر فضل حضرتش تشکیک کند و فقط با «محمود بن حسن» که به فضیلت حضرتش بر همگی انبیاء جز حضرت محمّد صلی الله علیه و آله تصریح دارد، به مناقشه پرداخته است.

فخر رازی گوید (1):

در ری مردی به نام «محمود بن حسن حمصی»، معلّم اثنا عشریان بود، و اعتقاد داشت که علی - رضی الله عنه - بر همهّ پیامبران به جز محمّد صلی الله علیه و آله برتری دارد و بدین قسمت از آیه استدلال می کرد:

(وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) که مراد از کلمه «أَنْفُسَنَا» (جان های ما) نفس محمّد صلی الله علیه و آله نتواند بود، چون انسان خود را دعوت نمی کند، بلکه مراد کسی دیگر است؛ و اجماع بر این است که علی بن ابیطالب - رضی الله عنه -

ص: 46

1- تفسیر فخر رازی (مفاتیح الغیب) ص 488 جزء دوم تفسیر آیه مباهله.

مراد بوده است. پس آیه دلالت می کند که نفس علی نفس محمد صلی الله علیه و آله است. (1)

و از آن جا که این نفس نمی تواند خود آن نفس باشد، لا جرم باید گفت که این نفس مثل آن نفس است. این معنی مقتضی برابری در همه موارد است، به جز در مورد نبوت که چه براهین بر این قائم است که محمد صلی الله علیه و آله نبی بود و علی نبود، و اجماع به برتری محمد بر علی منعقد است. پس آن چه غیر از نبوت باشد باید مورد نظر قرار گیرد. و چون اجماع منعقد است که محمد صلی الله علیه و آله از دیگر پیامبران برتر بوده است، لازم می آید که علی نیز برتر از دیگر پیامبران باشد.

این وجه استدلال به ظاهر این آیه است و بنگر! که چگونه «رازی» دلالت آیه را بر این مطلب واضح ساخته، و (برخلاف خواستش) صلاهی (حَیِّ عَلَیِّ الْفَلَاحِ) در داده است و در آن چه از سخنان قدما و متأخرین شیعه نقل کرده، کلمه ای مناقشه نداشته و نشان داده که به گفتار آنان اعتراف دارد و دلالت آیه را بر عقیده آنان اذعان می کند. تنها با «محمود بن حسن» به بهانه اجماع، به مناقشه برخاست؛ در حالی که محمود و کسانی که به مذهب اویند، نظر «رازی» را نمی پذیرند.

ص: 47

1- همچنان که در مدح آن حضرت گفته شده: و هو فی آیه التباهل نفس *** مصطفی لیس غیره ایاها و خداوند در سوره توبه آیه 120 می فرماید: (مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ) اگر با دقت در معنی کلمه «أَنْفُسَنَا» که در آیه مباحله آمده به این آیه نظر شود، مطالب و اسرار فراوانی روشن می شود.

خداوند - جَلَّ و عَلا - در سوره احزاب آیه 33 می فرماید:

(... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (1)

شکی نیست که مراد از «اهل» در این آیه که خداوند ناپاکی را از آنان دور کرده و پاکشان نموده است، پنج تن «آل عبا» می باشند؛ و این دلیلی است قاطع بر این که اینان برترین کسانی بودند که در آن روز زمین سنگینی شان را تحمل می کرد و آسمان بر آنان سایه افکنده بود.

آری! این افراد عبارت بودند از: پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و برادر او که به نصّ قرآن همسان نفس اوست، و پاره تن او - که خداوند به خاطر غضبش غضب می کند و برای رضای او راضی می شود - و دو ریحانه پیامبر از آن چه در دنیا است (دو سبط شهیدش و دو سرور جوانان بهشت).

اینان - به حکم براهین قاطع و روشن - اصحاب این آیه اند (2) و کسی از فرزندان آدم در این معنی شریکشان نباشد، و در زیر آن «عبا» شخص دیگری از

ص: 49

-
- 1- ... خداوند اراده فرمود است تا ناپاکی را از شما اهل بیت ببرد، و شما را پاک گرداند، بسیار پاک.
 - 2- امام بغوی و ابن خازن و بسیاری از مفسرین تصریح به این مطلب را از ابو سعید خدری و گروهی از تابعین چون مجاهد و قتاده و دیگران نقل کرده اند (به نقل از کتاب الشرف المؤبد لآل محمد تألیف یوسف بن اسماعیل نبهانی معاصر). برای تفصیل بیشتر به کتاب رشفة الصادی تألیف امام ابی بکر شهاب الدین علوی - رضی الله عنه - مراجعه کنید.

افراد این عالم جایگزین نبوده است.

امام جلال الدین سیوطی - مفسر و محدث شهر اهل سنت - در کتاب الدر المنثور (1) در تفسیر این آیه، بیست روایت به سند های گوناگون ذکر کرده به این مضمون که مراد از اهل بیت در این آیه پنج نفرند و نه دیگری. و ابن جریر طبری در تفسیرش پانزده روایت به سند های مختلف آورده که این آیه تنها در خصوص این پنج تن نازل شده است.

در این خصوص، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله (2) به تنهایی کافیهست که فرمود:

این آیه درباره پنج تن نازل شده؛ درباره من و علی و حسن و حسین و فاطمه. (3)

همه اهل قبله و فرق مسلمین متفقند که چون این وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، دو نوه اش و پدر و مادرشان را در آغوش گرفت، آن گاه عبا را به روی خود و آن ها کشید تا از دیگران مشخص شوند و هنگامی که از میان همه اهل خانه تنها ایشان زیر آن عبا قرار گرفتند و از بقیه امت مشخص و جدا شدند، آیه را به آنان ابلاغ کرد تا دیگری از صحابه یا اهل خانه طمع مشارکت با آنان در این حکم ننماید.

در این موقعیت که این پنج تن از دیگران جدا شده بودند، آنان را مخاطب قرارداده، گفت:

خداوند اراده فرموده است تا ناپاکی از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند.

آن حضرت با پوشاندن اینان به عبا خود، پرده های شک و تردید و شبهه را کنار زد؛ آن امر مخفی به حکمت بالغه وی بروز کرد و انوار درخشانش به تبلیغ

ص: 50

1- به نقل از کتاب الشرف المؤبد.

2- ابن جریر و طبرانی این حدیث را با ذکر سند نقل کرده اند. چنان که ابن حجر در تفسیر این آیه از کتاب الصواعق المحرقة و همچنین نبهانی در الشرف المؤبد ص 7 آورده اند.

3- امام احمد بن حنبل روایت می کند (به نقل الصواعق المحرقة) از ابوسعید خدری که این آیه درباره پنج تن نازل شد: پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین. این حدیث را بسیاری دیگر از محدثین و مفسرین نقل کرده اند چون امام واحدی در اسباب النزول و امام ثعلبی در تفسیرش.

آشکار آن حضرت پرتو افکند - (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) - .

با تمام این احوال حضرتش با این مقدار توضیح برای اختصاص آیه با این چند نفر بسنده نکرد، بلکه دست ها را از زیر عبا بیرون آورده سوی آسمان گرفت و گفت:

خداوندا! اینان اهل بیت منند، ناپاکی را از آن ها ببر و پاکشان گردان، بسیار پاک.

«ام سلمه» می دید و می شنید که حضرت این دعا را تکرار می کند، چرا که نزول این آیه و داستان «کسا» در خانه او اتفاق افتاد. پیش آمده، گفت: من هم با شمایم، ای پیامبر خدا! آن گاه گوشه عبا را بلند کرد تا او نیز زیر آن رود.

حضرت عبا را از دست او کشید و گفت:

«تو خوبی» (1)

ص: 51

1- امام احمد بن حنبل در کتاب مسند (ج 2 ص 323) از «ام سلمه» نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله به «فاطمه» علیها السلام فرمود: شوهر و دو پسر را نزد من بیاور. فاطمه آنان را آورد. حضرت عبائی فدکی به روی آنان افکنده دست خود بر آنان نهاد و فرمود: خداوندا! اینان آل محمدند. درود ها و برکات خود را بر محمد و آل محمد قرار ده تو ستوده و بلند مقامی. ام سلمه گوید: عبا را بلند کردم تا من نیز زیر آن بروم، از دست من کشید و فرمود: «تو خوبی». این حدیث را ابو اسحاق ثعلبی در تفسیرش و دیگران از محدثین و مفسرین نیز با سند نقل نموده اند. امام احمد بن حنبل در مسند (ج 6 ص 292) از «ام سلمه» روایت کرده که: پیامبر در خانه او بود، فاطمه علیها السلام با ظرف سنگی که در آن حریره پخته بود آمد؛ پیامبر به او فرمود: شوهر و دو پسر را فراخوان. ام سلمه گوید: همه آمده و نزد پیامبر که روی رختخوابش نشسته بود، نشستند و با او بخوردن مشغول شدند. بر سکویی نشسته و عبائی خیری به زیرشان بود - و من در حجره نماز می خواندم - پس خداوند نازل فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). پیامبر زیادی عبا را گرفته و به روی آنان پوشاند، آن گاه دست های خود را سوی آسمان گرفت و گفت: خداوندا! این ها اهل بیت و افراد مخصوص منند، ناپاکی را از اینان زائل کن و پاکشان گردان، بسیار پاک. من سر خود را داخل اطاق کرده و گفتم: من هم با شمایم یا رسول الله! فرمود: تو به سوی خوبی هستی، تو به سوی خوبی هستی. و همین حدیث را امام واحدی در کتاب اسباب النزول ذیل آیه مبارکه ص 267 و ابن جریر طبری در تفسیر آیه و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و طبرانی و دیگران نقل کرده اند. و ترمذی و حاکم و ابن جریر و بیهقی در کتاب سنن به سند های مختلف از ام سلمه روایت کرده اند که گفت: این آیه در خانه من نازل شد - در حالی که علی و فاطمه و حسن و حسین آن جا بودند - پس پیامبر آنان را به عبائی که بر او بود پوشانید و گفت: (اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا) و مسلم در کتاب صحیح خود در باب فضائل علی علیه السلام از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کند که معاویه به سعد گفت: چرا علی را دشنام نمی گویی؟ سعد گفت: تا زمانی که سه سخن از پیامبر که درباره علی فرمود مرا بیاد است دشنامش نگویم. اگر یکی از آن سخنان درباره من بود بیشتر دوست می داشتم تا این که بهترین نعمت های دنیا از آن من باشد. از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم وقتی که او را در یکی از جنگ ها با خود نبرد و علی به او گفت: یا رسول الله! مرا با زنان و کودکان گذاشتی؟ پیامبر فرمود: راضی نیستی موقعیت تو از من چون موقعیت هارون از موسی باشد، جز این که پس از من دیگر پیامبری نخواهد بود. و روز خیر پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم که فرمود: پرچم را فردا بدست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می دارد، و خدا و رسولش او را دوست

دارند. پس همه ما پیش رسول الله شدیم و او فرمود: علی را پیش من فراخوانید، او را در حالی که چشمانش درد می کرد آوردند. پیامبر آب دهان به چشم او زد و پرچم را بدست او داد و خداوند بدست او پیروزی بخشید. و چون این آیه نازل شد: (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ). پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخوانده و گفت: خداوندا! اینان اهل منند. و نیز مسلم در صحیح (باب فضائل اهل البیت ص 331 ج 2) از عایشه روایت کرده که: صبحی پیامبر بیرون آمد در حالی که پارچه ای سیاه و پشمین بر خود داشت. حسن بن علی نزد او شد، او را زیر آن برد و آن گاه حسین آمد. او نیز داخل شد، پس فاطمه آمد او را نیز داخل نمود، پس علی آمد او را نیز داخل کرد، آن گاه فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) و همین حدیث را احمد بن حنبل در کتاب مسند (احادیث عایشه) و ابن جریر و ابن ابی حاتم و حاکم و صاحب الجمع بین الصحیحین و صاحب الجمع بین الصحاح السبعة نقل کرده اند و آنان که اطلاع بیشتر خواهند به کتاب رشفة الصادی؛ امام ابی بکر بن شهاب الدین علوی مراجعه کنند. گو این که مقدار ذکر شده صاحبان بصیرت را کفایت باشد.

بر تمامی این گفتار احادیث صحیح فراوان از طریق عترت طاهرین وارد گشته است.

اکنون، ای کسانی که به رسول الله صلی الله علیه و آله بینش دارید! و پایه حکمت و عصمت وی را می شناسید! و به سنجش گفتار و کردار وی می پردازید!

آیا هیچ جهتی برای جمع کردن این چند نفر در زیر عبا هنگام تبلیغ این آیه، جز همان مبالغه فراوانی که برای اختصاص این ها به مضمون آیه و جدا کردنشان از بقیه عالمیان ذکر کردیم، می بینید؟

و آیا از جمله ای که پیامبر اکرم فرمود: خدای من اینان اهل بیت منند، ناپاکی را از اینان ببر و پاکشان گردان، بسیار پاک، چیزی جز حصر این سخن بر

ص: 52

آنان و اختصاصش بر ایشان می فهمید؟

و آیا از کشیدن عبا از دست «ام سلمه» و منع او از این که همراهشان در زیر عبا قرار گیرد - با وجود قدر و شأن عظیم این زن - چیزی جز آن چه یاد کردیم، فهمیده می شود؟

ص: 53

به کدام طرف می روید؟ و به کدام بهتان می اندیشید؟

این گفته پیام آوری گرامی است؛ قدرتمندی که به نزد صاحب عرش قرارگاه دارد، فرمانروا و در عین حال امین، و هم سختتان دیوانه نیست. (1) که تا یهوده آنان را زیر عبا پوشانده باشد.

یا هنگامی که می گوید، خدای من این ها اهل بیت منند، هذیان گفته یا عبا را به گزاف از دست «ام سلمه» کشیده باشد؟! حاشالله؛

این جز وحیی که به او می رسد نیست و اسراری است که جبرئیل شدید القوی به وی تعلیم داده است (2).

داستان «کسا» را آن حضرت تکرار کرده است. به طوری که عده ای از علما احتمال داده اند آیه مکرر نازل شده باشد. لیکن به عقیده اینجانب درست تر اینست که این آیه یکبار نازل شده، ولی اندیشه حکیمانه حضرت برای تبلیغ این آیه اقتضا می کرد داستان را تکرار کند. یک بار در خانه ام سلمه - هنگامی که وحی نازل شد (3) - آن را به مخاطبین آیه تبلیغ نمود، و بار دیگر در خانه فاطمه علیها السلام و هر بار در حالی که آنان را جدا از دیگران زیر عبای خود جای داده بود، مخاطب قرار داده و آیه را بر آنان تلاوت می فرمود تا صدای شبیه آفرینان را در گلوگاه آنان - که دل های زنگ زده

ص: 54

1- إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ . [التکویر 19/81-22]

2- إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى [النجم 4/53 - 5]

3- چنان که احادیث گذشته که از «ام سلمه» نقل شد بر آن دلالت دارد.

- و به جان پدر و مادرم - برای توضیح اختصاص آیه به این چند نفر آن چه را می دانسته انجام داده و برای اعلان آن راهی را پیموده که راه فتنه هر فتنه جوئی را بریده و بعد از آن جائی برای هذیانات ناصبیان نگذاشته است. تا آن جا که پس از نزول آیه هر بار که برای نماز صبح بیرون می شد کنار خانه فاطمه می آمد و می فرمود:

نماز! ای اهل بیت! هر آینه خدا اراده فرموده است تا ناپاکی را از شما اهل بیت بزدايد و پاکتان گرداند، بسیار پاک.

ص: 55

1- و بر این معنی دلالت می کند آن چه امام احمد بن حنبل در ص 1007 ج 4 مسند از «واثلة بن اسقع» روایت کرده ضمن حدیثی که: نزد فاطمه رفتم تا از او پرسم علی کجاست. گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته است. به انتظارش نشستم تا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آمد، - در حالی که علی و حسن و حسین همراهش بودند و پیامبر و علی هر کدام دست یکی از حسنین را گرفته بودند - پیامبر، علی و فاطمه را نزد خود خواند و پیش خود نشاند و هر یک از حسن و حسین را روی یکی از زانوان خود نشانید و لباس خود را روی آنان پوشانید - شاید راوی گفته باشد که عباى خود را - آن گاه تلاوت فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) و فرمود: خداوندا! اینان اهل بیت منند ناپاکی را از اینان زائل کن و پاکشان ساز، بسیار پاک. همین حدیث را ابن جریر در تفسیر خود و ابن منذر و ابن ابی شیبه و ابن ابی حاتم و طبرانی و بیهقی در سنن و حاکم نیشابوری و دیگر محدثین و حافظان اخبار از واثله نقل کرده اند. و نبهانی در ص 7 کتاب الشرف المؤبد گوید: از طرق عدیده نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و همراه او علی و فاطمه و حسن و حسین بودند - هر کدام دست یکی را گرفته بود - تا داخل شد، علی و فاطمه را پیش خوانده نشانید و هر کدام از حسن و حسین را به روی زانوئی نشانید، آن گاه عبائی به روی آنان کشیده و این آیه را خواند: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) ام سلمه گفت: عبا را بلند کردم تا من نیز با آنان داخل شوم که حضرت از دست من کشید، گفتم: من نیز با شما میم، یا رسول الله! فرمود: تو از همسران پیامبری، به خوبی.

و بر این منوال طبق روایت «انس» (1) شش ماه و آن چنان که «ابن عباس» روایت کرده، هفت ماه و مطابق روایتی که نهانی (2) و دیگران نقل کرده اند هشت ماه مداومت می فرمود، تا حق آن چنان که خالص باید، ظاهر شد و آنان که چشمان بینا داشتند روشنائی روز را دریافتند. با این همه، تفاله هائی از دشمنان اهل بیت و مزدوران بنی امیه و داعیان خوارج به هر دری زده اند تا شاید دلالت آیه را از اهلش برگردانند.

گروهی گفته اند آیه به زنان پیامبر اختصاص دارد و دلالت سیاق آیات را دستاویز خود کرده اند. «عکرمه» و «مقاتل بن سلیمان» آن چه در توان داشته اند برای کمک به این توجیه، استدلال به سیاق آیه نموده اند. حتی عکرمه به خاطر دشمنی که با آل عبا داشت، در کوچه و بازار بر این مطلب جار می زد (3). جای

ص: 56

1- امام احمد حنبل در مسند ج 3 ص 259 از انس بن مالک روایت کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه چون به نماز صبح بیرون می شد به خانه فاطمه می گذشت و می فرمود: نماز! ای اهل بیت! خداوند می خواهد ناپاکی را از شما اهل بیت زائل سازد و بیت زائل سازد و پاکتان کند، بسیار پاک. حاکم همین حدیث را نقل نموده و صحیحش خوانده و ترمذی حدیث حسن دانسته و ابن بی شیبه و ابن جریر و ابن منذر و ابن مردویه و طبرانی و دیگران نیز از انس روایت کرده اند. به کتاب رشفة الصادی امام ابی بکر بن شهاب الدین علوی مراجعه شود.

2- کتاب الشرف المؤبد ص 8.

3- چنان که گروه زیادی نقل کرده اند از جمله واحدی در اسباب النزول و ابن حجر در صواعق.

تعجب هم نیست، زیرا عکرمه از مبلغان برای دشمنی با علی علیه السلام بود. و از کسانی بود که برای برگرداندن مردم از آن حضرت کوشش ها می کردند. و به هر طریقی متوسل می شدند. [و ما اکنون به روشنگری این دو چهره در تاریخ خواهیم پرداخت]

عکرمه

از یحیی بن بکیر روایت شده:

عکرمه قصد رفتن به مغرب را داشت که به مصر آمد.

او گوید:

پس خوارجی که در مغربند، مذهب خود از او دریافت کرده اند (1).

از خالد بن عمران روایت شده که:

ما در مغرب بودیم و در ایام حج عکرمه نزد ما بود.

او می گفت:

دوست داشتم سلاحی به دستم بود و تمامی کسانی را که به موسم حج حاضر شده اند، از راست و چپ می زدم (چرا که او معتقد به کفر همگی اهل قبله جز خوارج بود).

و از یعقوب حضرمی روایت شده از جدش که:

عکرمه بدر مسجد ایستاد و گفت: این جا تنها کافرانند.

گوید:

اعتقاد او اعتقاد اباضیه بود (اباضیه از غلات خوارجند).

ص: 57

1- قاضی جعابی (کتاب الموالی) هنگام ذکر عکرمه گوید: عکرمه رأی «حروریه» از خوارج را پذیرفته بود و به مغرب رفته و برای آنان تبلیغ نمود. و یاقوت در معجم در شرح حال عکرمه از ابی علی اهوازی نقل کرده: عکرمه عقیده خوارج را داشت و به شنیدن غنا راغب بود. او گوید: گفته اند بر آقای خود «ابن عباس» دروغ می بست.

از ابن مدینی روایت شده که:

عکرمه عقیده نجده حروری را داشت (نجده از میان خوارج دشمنترین آن ها با علی علیه السلام است).

از مصعب زبیری آمده است:

عکرمه عقیده خوارج را داشت.

و از عطا نقل شده:

عکرمه اباضی بود.

و احمد بن حنبل نیز گوید:

عکرمه عقیده صفریه را داشت (صفریه هم از غلات خوارجند).

ایوب از عکرمه روایت کند که گفته است:

خداوند آیات متشابه را جهت گمراهی نازل کرده است. (بنگر تا چه عقیده کثیفی!).

از ابن ابی شعیب روایت گردیده است که می گوید:

از محمد بن سیرین درباره عکرمه پرسیدم.

گفت:

بدم نمی آید که او اهل بهشت باشد ولی کذاب است.

و از وهیب نقل شده که گفت:

یحیی بن سعید انصاری و ایوب را دیدم و صحبت عکرمه شد.

یحیی گفت:

کذاب است.

از ابن مسیب نقل شده که عکرمه را دروغگو می خواند.

و از عبد الله بن حارث که گفت:

بر علی بن عبد الله بن عباس وارد شدم و عکرمه را در بند دیدم.

گفتم:

از خدا نمی ترسی؟

گفت:

این خبیث بر پدرم دروغ می بندد (1)

و از ابن مسیب روایت شده که به «برد» غلام خود می گفت:

بر من دروغ میند انسان که عکرمه بر ابن عباس دروغ می بندد.

مانند همین سخن از ابن عمر شنیده شد که به غلام خود «نافع» می گفت.

و از طاوس نقل شده که:

اگر عکرمه، غلام ابن عباس ترسی از خدا می داشت و حدیث نمی کرد بارهای سفر به سوی او بسته می شد.

و از ابن ذؤیب نقل شده است که:

ص: 59

1- این گفته ذهبی در میزان الاعتدال است که از عبد الله بن حارث نقل کرده است. و یاقوت در معجم ذیل شرح حال عکرمه از عبد الله بن حارث چنین آورده است: بر علی بن عبد الله بن عباس وارد شدم، عکرمه را به درب مستراح بسته دیدم. گفتم: چرا با غلام خود چنین می کنید؟ گفت: این خبیث بر پدرم دروغ می بندد. و یاقوت در آخر شرح حال عکرمه از یزید بن زناد نقل می کند: بر علی بن عبد الله بن مسعود وارد شدم در حالی که عکرمه را به درب مستراح بسته بود گفتم: این چرا چنین است؟ گفت: بر پدرم دروغ می بندد. پس به مقتضای این دو روایت او گاهی بر ابن عباس و گاهی هم بر ابن مسعود دروغ بسته است.

عکرمه را دیدم و او را شخصی غیر قابل اعتماد یافتیم.

از یحیی بن سعید آمده است که گفت:

به خدا قسم مرا از ایوب حکایت کرده اند که نزد او گفته شد عکرمه نماز نیکو نمی تواند بخواند.

ایوب گفت: مگر عکرمه نماز می خواند؟

محمد بن سعید گفته است:

عکرمه دانش فراوانی داشت و به حدیث او اعتماد نمی توان کرد و مردم درباره او حرف ها می زنند.

مطرق بن عبد الله گفت:

شنیدم مالک اکراه داشت از این که از عکرمه سخن آید و درست نمی دانست که از او روایت شود.

و احمد بن حنبل گوید:

ندیده ام مالک جز در یک مساله از عکرمه روایت کرده باشد.

سلیمان بن معبد سنجی می گوید:

عکرمه و «کثیر عزه» (شاعر) در یک روز مردند. مردم بر جنازه «کثیر» حاضر شدند و جنازه عکرمه را واگذارند. (1)

و فضل شیبانی از مردی روایت کرده که:

عکرمه را دیدم که «نرد» می باخت.

یزید بن هارون گوید:

عکرمه به بصره آمد و ایوب و یونس و سلیمان نزد او رفتند. صدای غنائی بگوش عکرمه رسید.

ص: 60

1- یاقوت در معجم مثل همین سخن را از ریاشی، از اصمعی، از نافع مدنی و همچنین از ابن سلام نقل می کند که بیشتر مردم برای جنازه «کثیر» آمده بودند.

گفت:

ساکت باشید! خدا بکشد او را خیلی خوب خواند.

یونس و سلیمان پس از آن دیگر نزد او برنگشتند...

و مطالب دیگری که از این مرد نقل شده دلالت بر سقوط او می کند. در صورت لزوم به شرح حال او در کتاب میزان الاعتدال ذهبی مراجعه باید کرد که آن چه این جا نقل کردم در آن مسطور است (1).

مقاتل:

او نیز دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام بود. و عادتش برگرداندن فضائل از آن حضرت؛ تا جایی که کارش به رسوائی کشید.

ابن خلکان در وفیات الاعیان از قول ابراهیم حربی می نویسد:

«مقاتل بن سلیمان» برای این که نور امیرالمؤمنین را خاموش کند، برنشسته گفت:

درباره هر چه از عرش پائین تر باشد از من سؤال کنید.

مردی از او پرسید:

سر تراشیدن حضرت آدم علیه السلام را هنگام حج بگو.

او مبهوت ماند.

ذهبی (2) از جوزجانی روایت می کند:

مقاتل کذاب بی باک بود. از ابا الیمان شنیدم که گفت:

مقاتل به این جا آمد و پشت خود را به قبله کرد و گفت:

مرا از آن چه پائین تر از عرش است سؤال کنید.

ص: 61

1- علاوه بر این هر که شرح حال عکرمه را نوشته است مانند عسقلانی در مقدمه فتح الباری و ابن خلکان در وفیات الاعیان و یاقوت در معجم الادباء و دیگران با مثال همین مطالبی که ذکر کردم درباره او طعن نموده اند. و آن جا که شهرستانی در کتاب ملل و نحل رجال خوارج را نام می برد اول کسی را که نام برده است؛ عکرمه می باشد.

2- میزان الاعتدال: شرح حال مقاتل

گوید:

شنیده ام چنین سخنی را نیز در مکه گفت. پس مردی برخاست و پرسید:

بگو بینم روده های مورچه کجاست؟

مقاتل ساکت شد.

همین حکایت را ابن خلکان در شرح حال مقاتل از «سفیان بن عیینه» نقل کرده است.

با همه این احوال، مقاتل از «رجال مُرجئه» (1) و «غلاة مشبهه» (2) بوده است. چنان چه عدّه ای بر این معنی تصریح کرده اند. از آن جمله ابن حزم (3) و شهرستانی (در کتاب ملل و نحل)، او را از رجال مُرجئه بشمار آورده اند.

و در میزان الاعتدال در شرح حال «مقاتل» آمده است که:

امام ابو حنیفه گفت:

«جهنم» در نفی تشبیه [درباره خدا] آن قدر افراط کرد که گفت: خدا چیزی نیست و «مقاتل» در مقابل او آن قدر در اثبات افراط کرد که خدا را چون مخلوقش ساخت.

ص: 62

1- فرقه مُرجئه از فرق اسلام در پایان نیمه اول قرن هجری پدید شد. پس از واقعه صفین این بحث آمد که مرتکب کبیره در آتش جهنم مخلّد خواهد بود یا نه. مرجئه (مرجئ اسم فاعل از إرجاء به معنی تأخیر افکننده است) مرتکب گناه کبیره را مخلّد در دوزخ نمی دانستند، بلکه کار او را به خدا وا می گذاشتند و در این باره به آیه 107 سوره توبه توسل می جستند: (وَ الْآخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). بدین سبب آنان را مرجئه خواندند. این طایفه ایمان را قول بلا عمل می دانند و قول - کلمه شهادت - را مقدم بر عمل می شمارند و معتقدند تارک عمل را ایمانش نجات می بخشد و نیز می گویند با ایمان معصیت خدا نکند چنان که با کفر طاعت.

2- قومی که خدای تعالی را به مخلوقات تشبیه کردند و درباره باری تعالی به تجسّم و حرکت و انتقال حلول در اجسام و غیر آن قایل شدند. از شیعه نیز جماعتی را به این عقیده منتسب کرده اند. از جمله فرقه های این گروه غلاة سبعة اند مانند: سبائیه، بنانیه، مغیره، هشامیه و دیگر: کرامیه، کلاییه، شیبانیه، زراریه، نعمانیه. فرقه مزبور که مشبهه و مجسمه خوانده شدند مورد اعتراض عامه مسلمین و ارباب نظر قرار گرفتند.

3- کتاب «الفصل»، جزء چهارم صفحه 205.

ابن خلکان می نویسد که ابو حاتم بن حیان بستی گوید:

مقاتل علم به قرآن را از یهود و نصاری و آن چنان که موافق کتب آن ها بود دریافت می کرد. او از مشبهه بود و خداوند را به مخلوق تشبیه می کرد. و با این همه در حدیث دروغپرداز بود.

علمای جرح و تعدیل روات از این قبیل مطالب فراوانی درباره او نقل کرده اند. اینان در جرح عکرمه و مقاتل، سخنانی واضح تر و در گمراهیشان اقوالی صریح تر دارند. لیکن مجال ذکر همه آن ها نیست. ما به همین مقدار اکتفا می کنیم و آن چه را که ذکر شد در بیان سقوط این دو مرد و فساد آراء و بطلان گفته هاشان، خصوصاً سخنان آن ها درباره مطلب مورد بحث، کافی می دانیم. چه از آنان سخنی جز آن چه اقتضای کینه، حسد، خارجی و ناصبی بودنشان را کند، انتظاری نیست و از این دو تعجبی نباید کرد، بلکه تعجب از کسانی ست که به اینان اعتماد می کنند در حالی که به چهره واقعی آن ها هم آشنایند.

اما آن چه را که آن ها دستاویز خود کرده اند که: سیاق آیه در خطاب به زنان پیامبر است؛ صرفاً آشفته سازی و ایجاد گمراهی می باشد اگر چه صاحب نوادر الاصول و دیگر دشمنان آل رسول در ساختن و پرداختن آن سخن به درازا کشانده اند، و از هیچ کوششی برای اصلاح و آرایش سخن خود فروگذار نکرده اند و همگی توان خود را در تقریر و تحریر این معنی بکار گرفته اند، لیکن مثلاً اینان در این کار مثل عنکبوت است که برای خود خانه ای تنیده و (إِنَّ أَوْهَنَ الْيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.)

این گفتار به چند جهت مردود است:

اول: این سخن اجتهاد در مقابل نصوص صریحه و احادیث متواتره ای می باشد که بخشی از آن ها ذکر شد.

دوم: اگر این آیه در خصوص بانوان می بود - آن چنان که اینان پنداشته اند - می باید ضمیر های خطاب در آیه، ضمیر مؤنث باشد؛ همچنان که در دیگر آیاتی که مخاطب زنان هستند، چنین است. و حتماً می بایست خداوند بجای «عنکم» و

«یطهرکم»، «عنکن و یطهرکن» می فرمود، در صورتی که آوردن ضمیر مخاطب مذکر در این جا، برخلاف دیگر آیاتی است که مخاطب آن را تنها بانوان تشکیل می دهند. این سخن در دفع گمراهی اینان کفایت می کند.

سوم: می دانیم که جمله معترضه در کلمات بلغا فراوان یافت می شود - غرض جمله ای غریبه است که میان دو جمله هم سیاق وارد می شود - . برای مثال خداوند تعالی در حکایت خطاب عزیز به زنش چنین می فرماید:

این از حیلَت شماس است هر آینه حیلۀ شما سنگین است یوسف از این بگذر - و تو (خطاب به زن) برای گناه خویش طلب آمرزش کن (1).

پس جمله «یوسف از این بگذر» - میان دو خطابی که عزیز به زنش دارد - به عنوان جمله معترضه و به طور استطراد ایراد شده است.

نظیر همین سخن آیه مبارکه:

پادشاهان چون به دیاری وارد شوند، آن کشور را ویران سازند و عزیز ترین اشخاص مملکت را ذلیل ترین افراد می گیرند - و چنین می کردند - . من برای ایشان هدیه ای بفرستم تا بینم فرستادگانم (از جانب سلیمان) چگونه پاسخ باز آرند (2).

جمله «و چنین می کردند» کلام خداوند است که میان نقل قول بلقیس جا گرفته است.

از همین مقوله است قول خداوند تعالی:

قسم نمی خورم به جایگاه ستارگان - و این قسمی بزرگ است اگر می دانستید - هر آینه این قرآن کتابی گرامی است (3).

ص: 64

1- (إِنَّهُ مِنْ كَيْدٍ كُنَّ إِنَّ كَيْدَ عَظِيمٍ) * (يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ) [یوسف 28/12 - 29]

2- (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ) * (وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرُهُ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ .) [نمل 34/27 - 35].

3- (فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ) * (وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ) * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ . [واقعه 75/56 - 77].

جمله معترضه (وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ) میان دو جمله قسم آمده است که خود جمله نیز معترضه می باشد. این معنی در کتاب و سنت و سخنان عرب و دیگر بلغا فراوان یافت می شود.

آیه «تطهیر» نیز به همین سبک به صورت معترضه میان آیات خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله واقع گردیده است تا روشن کند، او امر و نواهی و نصایح و آدابی را که در این آیات آمده به جهت عنایتی است که خداوند به تطهیر اهل بیت (آن پنج تن) دارد. زیرا خداوند نمی خواهد که ولو از سوی این زن ها نکوهشی به آنان رسد، و یا به واسطه این زنان ننگی به آن ها بچسبد و یا منافقین به سبب این زن ها راهی برای لُغز گوئی با آنان بیابند. و چنان چه این جمله به طور استطراد در میان این سیاق نمی آمد مقصود حاصل نمی شد - غرضی که بلاغت قرآن کریم با آن عظمت یافته و اعجازش از این راه کامل گشته است - همچنان که پوشیده نیست.

چهارم: مسلمین متفقند که ترتیب قرآن کریم به ترتیب نزول آن نیست. و بنابراین استدلال به سیاق آیات در جائی که با ادله قطعی معارض باشد با آن برابری نخواهد کرد. و چون اطمینانی از این که آیه هنگام نزول در همین سیاق نازل گردیده است، موجود نمی باشد، به همین جهت اگر هم سیاق آیه مورد بحث دلالت اعتقاد مخالفین دارد؛ لازم است فحوای سیاق را ترک کنیم و به حکم ادله قاطع و حجت های روشنی تسلیم شویم که بخشی از آن ها را در این جا ذکر کردیم؛ زیرا حمل آیه بر خلاف سیاق آن نه با بلاغت مخالف است و نه به اعجاز آن خللی می رساند و براین معنی اجماع است که چون دلیل های قاطعی داشته باشیم حمل بر خلاف سیاق بی اشکال است.

عده ای نیز مراد از «اهل بیت» در آیه را کسانی دانسته اند که صدقه بر آنان حرام است - که آن ها بنی هاشم باشند - استدلال اینان به حدیثی می باشد که مسلم در کتاب صحیح خود در باب فضائل علی علیه السلام آورده است که:

از زید بن أرقم سؤال شد:

اهل بیت او چه کسانی هستند؟ آیا زن های اویند؟

جواب گفت:

ص: 65

نه، بخدا که چه بسا، زن مدّتی با مرد زندگی می کند، پس از چندی مرد او را طلاق می دهد و زن به نزد پدر و قوم خود باز می گردد.

اهل بیت او کسانی هستند که بعد از او صدقه بر آنان حرام است.

استدلال به این حدیث به دو جهت باطل است:

اولاً: اگر این حدیث را در کتاب صحیح مسلم ببینی؛ متوجّه می شوی سؤالی که از زید شده است در مورد تفسیر «اهل بیت» آن هم در این جمله پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: من در میان شما چیزی را باقی می گذارم که اگر به آن

چنگ زنی هرگز گمراه نمی گردید: کتاب خدا و عترت من - اهل بیت (1) - .

سؤال در خصوص این حدیث بوده است که زید چنین جوابی را می دهد و در مقام تفسیر «اهل بیت» که در آیه مذکور آمده نبوده است، چرا که مورد سؤال نبوده است. و حال چگونه می توان به کلامی که زید در تفسیر حدیث گفته است در تفسیر آیه استناد کرد. آیا این مغالطه نیست؟! و اگر از زید تفسیر آیه مورد بحث را می پرسیدند، چنین جواب نمی داد. همچنان که ابوسعید خدری و مجاهد و قتاده و دیگران چنان کردند، و او نیز کسی نبوده است که حدیث «کسا» را ندانسته باشد و یا در تفسیر آن مخالفت سیّد الانبیاء کند.

خلاصه این که آن چه مسلم از زید نقل می کند خارج از موضوع بحث ماست و استدلال به آن در تفسیر این آیه بی مورد است.

ثانیاً: فرض کنیم که زید آن چه را که به او نسبت می دهند تفسیر کرده باشد. جز این نخواهد بود که او آیه را به رأی خود تفسیر کرده است، که نه چیزی به

ص: 66

1- (إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي.) مراد از «اهل بیت» در این جا همگی آنان به طور جمعی و یک جا است، به اعتبار ورود ائمه اهل بیت در آن و قرینه این مطلب قرار دادن آنان در کنار کتاب حکیم می باشد که (لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ) (باطل از پیش روی و نه از پشت سر، سوی آن نیاید). و مراد از «عترت» و «اهل بیت» آنان به طور فراگیر و شمول تک تک افراد نیست و این معنی است که زید بن ارقم اراده کرده است.

آن ثابت می شود و نه آن را برهانی بر مطلبی می توان قرارداد. چرا که هر کس به کتاب صحیح مسلم مراجعه کند می تواند ببیند که این تفسیر را از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نکرده است. پس چگونه آن را معارض ادله قاطع و براهین ساطع قرار دهیم، و بر نصوص صریح و احادیث متواتر صحیح مقدمش داریم؟

اما چه توان کرد با قومی روبرو شده ایم که انصاف نمی دهند - (فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) - .

سخن غریب تر را فخر رازی در تفسیر خود گفته است. او می گوید:

در مقصود از اهل بیت اختلاف است، اولی در این مورد سخن «بقاعی» است که می گوید:

اطلاق اهل بیت به همه کسانی می شود که ملازم پیامبرند، از مردان و زنان و همسران و کنیزان و نزدیکان...

سخنان وی که بر منوال بقاعی به بافندگی پرداخته مخالف سخنان پیامبر بشیر نذیر صلی الله علیه و آله می باشد.

ارزانتان باد اندوخته هاتان که پیامبر و خویشان و گروه آنان اندوخته من اند روزی که اندوخته می جوئیم دوستی فاطمیان را وسیله تقرّب خود به سوی خالقم قرار داده ام تا روزی که هستم (1)

گروهی نیز گفته اند آیه شامل همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و آل عبا می شود تا میان ادله مذکوره و آن چه از سیاق آیه ظاهر می شود جمع کرده باشند.

این قول نیز به چند جهت مردود است:

اولاً: آن چه در مورد عدم اعتنا به استفاده از مفهوم سیاق گفتیم.

ثانیاً: منع «ام سلمه» از این که او نیز زیر «عبا» قرار گیرد، چه این خود

ص: 67

1- لکم ذخرم انّ النبی ورهطه *** و جیلهم ذخری اذا التمس الذخر / جعلت هواي الفاطميين زلفة *** الى خالقي ما دمت او دام لی عمر

بهترین دلیل بر خارج بودن زن های پیامبر صلی الله علیه و آله از شمول آیه می باشد.

ثالثاً: اگر کسی جز فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام و دو فرزندشان - علیهما السلام - نیز مراد آیه بود، حضرتش زمانی که آنان را زیر عبا گرفت باید می فرمود: خداوندا! اینان از اهل بیت منند. ولی آن حضرت اهل بیت را در این عده محصور فرمود و گفت: خدای من! این ها اهل بیت و نزدیکان منند، ناپاکی را از اینان زایل کن، و پاکشان گردان بسیار پاک.

و در روایتی که این حجر در صواعق نقل کرده اضافه می کند:

من با هر کس با اینان بجنگد در جنگم و با هر کس که با اینان در صلح باشد در صلحم و دشمن آن کسی هستم که با اینان دشمنی ورزد.

و احمد بن حنبل (1) از حدیث «ام سلمه» آورده است که گفت:

رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه من بود که خادم گفت:

علی و فاطمه در آستانه درب هستند.

ام سلمه گوید حضرت به من فرمود:

برای من از اهل بیتم کنار رو.

- کمی در خانه دورتر رفتم. علی و فاطمه وارد شدند و همراهشان حسن و حسین که دو بچه کوچک بودند بودند.

حضرت دو کودک را در آغوش خود گرفت و بوسید و دستی به گردن علی و دست دیگر به گردن فاطمه افکند. آن ها را بوسید و گلیمی سیاه روی سر آنان افکند و گفت:

خداوندا! به سوی تونه به سوی آتش، من و اهل بیتم... (2)

ص: 68

1- کتاب مسند جزء ششم صفحه 296.

2- کتاب مسند، ج 6، صفحه 304.

این حدیث همچنان که مشهود است ظهور در حصر اهل بیت در آن چند نفر دارد، آیا حضرتش آنان را از پیش خود به زیر عبایش گرفت و آن دعا و ثنایی را که شنیدی خواند؟ یا این سخش که: آیه در مورد من و علی و حسن و حسین و فاطمه نازل شده، از روی اشتباه و گمراهی بوده است؟

آیا وقتی حضرت هر روز وقت بیرون شدن برای نماز صبح می گفت: نماز! ای اهل بیت! هرآینه خدا اراده کرده که ناپاکی را از شما زایل کند و پاکتان گرداند، بسیار پاک، از روی هوس سخن گفته بوده است؟ یا - العیاذ بالله - سخنی که به ام سلمه گفت: برخیز و برای من از اهل بیتم کناره گیر، هذیان بوده است؟

نه بخدا قسم:

گمراه نشده است هم صحبت شما و اشتباه نکرده و از روی هوس سخن نمی گوید. آن چه می گوید به جز وحی ای که به او می رسد نمی باشد. اسراری است که جبرئیل شدید القوی به وی آموخته است (1).

و در این مقام چه نیکو سروده است امام ابی بکر بن شهاب الدین در کتاب خود رشفة الصادی:

واگذارید هر سخنی جز سخن محمد را *** که هنگام طلوع آفتاب ستاره ناپیدا شود (2).

دو تذکر:

1 - این آیه دلالت بر عصمت این پنج تن دارد. چرا که کلمه «رجس» در این جا همان طور که در کشف و غیر آن مذکور می باشد عبارت از گناهانست، و چون به اول این جمله کلمه حصر «انّما» اضافه شده است چنین

ص: 69

1- (ماضِلٌ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى) * (وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى) * (اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) * (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى) . [النجم 53 / 2 - 5].

2- دعوا کل قول غیر قول محمد *** فعند بزوغ الشمس ينطمس النجم

فهمیده می شود که اراده خداوند (که در این جا ذکر شده است) محصور در نابودی گناهان از اینهاست و پاک گردانیدنشان از گناه، عمق و حقیقت عصمت نیز همین است. (1)

ص: 70

1- نهانی در ابتدای کتاب الشرف المؤبد این آیه را نقل کرده و پس از آن مطالبی را از عده ای مشاهیر نقل نموده که همگی بیانگر این نکته می باشد که گویندگانش، عصمت اهل بیت - علیهم السلام - را از این آیه فهمیده اند و اکنون ما گفته های نهانی را نقل می کنیم: امام ابو جعفر محمد بن جریر طبری در تفسیرش گوید: خداوند تعالی می فرماید: هر آینه خداوند اراده کرده است تا بدی و فحشا را از شما ای اهل بیت محمد زائل کند و پاکتان سازد از ناپاکی ها؛ بسیار پاک. گوید: و از ابی زید روایت شده که «رجس» در این جا شیطانست. گوید: و طبری به سند خود (تأقاده) ذکر کرده است که گفت: گفتار خداوند: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) دلالتی ست بر این که این ها اهل بیتی هستند که خداوندشان از بدی پاک نموده و به رحمتی از جانب خود اختصاصشان بخشیده است. گوید: و ابن عطیه گفت: «رجس» اسمی است که بر گناه و عذاب و بر نجاست و نقص ها اطلاق می شود. پس خداوند همگی این ها را از اهل بیت زائل فرموده است. گوید: امام نووی گفته است: «رجس» بر شک، عذاب و گناه گفته شده است. و ازهری گفته است: اسم هر چیز ناپاکی است حال چه عمل باشد و یا چیز دیگر. شیخ محی الدین عربی در باب 29 فتوحات، «رجس» را به هر چیز ننگ آور تفسیر کرده است و می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله یاد کرده که خداوند او و اهل بیتش را پاک نموده و از آنان «رجس» را زائل کرده است، و آن هر چیزی است که ننگ آرد، چون «رجس» هر چیز ناپاکی را گویند که (قدر) نزد عرب باشد. - فراء نیز این چنین حکایت کرده است.

2 - این آیه به دلالت التزامی شاهی بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است، چرا که او برای خویش، و حسنین - علیهما السلام - و فاطمه علیها السلام نیز برای او ادعای خلافت نموده اند و این ها دروغگو نتوانند بود، زیرا که دروغ خود از انواع «رجس» است که خداوند از آنان زائل کرده و آنان را پاکیزه نموده است.

ص: 71

خداوند - تبارک و تعالی - در سوره آل حم شوری آیات 23 و 24 می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا.) (1)

اهل بیت بر این معنی متفق و دوستانشان نیز در هر نسلی چنین باور داشته اند که منظور از «قربى» (2) (نزدیکان) در این جا علی و فاطمه و دو فرزند ایشانند. و منظور از «حسنه» در این آیه دوستی آنان است و خدای تعالی «غفور و شکور» برای دوستان آنان است. این مطلب نزد ما از ضروریاتی است که جای بحث ندارد و براین معنی

ص: 73

1- ای رسول ما بگو من از شما اجر (رسالت) جز این نمی خواهم که محبت و دوستی در حق نزدیکانم منظور دارید و هر کس کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویی اش بیفزائیم که خدا بسیار آمرزنده گناه و پذیرنده شکر بندگان است. یا (مردم نادان) خواهند گفت که محمد صلس الله علیه و آله بر خدا دروغ می بندد.

2- «قربى» مصدر است مانند «زلفى» و «بُشرى» و به معنی قرابت (نزدیکی) است. و استثنا در این جا متصل است و معنی چنین می شود: از شما اجرى جز این که نزدیکان مرا دوست بدارید نمی خواهم. پس این کلام مانند قول شاعر است که: و لاعیب فیه فیهم غیران سیوفهم *** بهن فلول من قراع الکتاب. عیبى بر آنان نیست جز این که به شمشیر هایشان خوردگی هایی در اثر برخورد با جمجمه ها نمایان است. و ممکن است استثنا منقطع باشد: یعنی من هرگز پاداشی برای آن (رسالتم) نمی خواهم ولیکن می خواهم نزدیکانم را دوست بدارید. و به هر نحو که باشد دوستی اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله واجب می گردد

اخبار صحیح و متواتر از ائمه عترت طاهرین وارد شده، و اکنون نیز احادیثی که از غیر طریق ایشان، نقل شده است، ذکر می کنیم:

احمد بن حنبل و طبرانی و حاکم نیشابوری و ابن ابی حاتم نقل کرده اند، (1) که بن عباس گفت

چون این آیه نازل شد پرسیدند:

یا رسول الله! نزدیکان تو چه کسانی هستند، هم آن هایی که دوستی شان بر ما واجب گردیده است؟

حضرت فرمود:

علی و فاطمه و دو فرزندشان. (2)

همین حدیث را زمخشری بدون ذکر سند نقل کرده (3) و برای تأیید آن احادیث دیگری نیز از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ذکر کرده است. از آن جمله روایتی که از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

از حسد مردم به خودم، به رسول خدا شکایت بردم.

فرمود:

آیا راضی نمی شوی یکی از چهار نفری باشی که نخستین داخل شوندگان در بهشتند؟ من و تو، حسن و حسین؟

دیگر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

حرام شده است بهشت بر کسی که بر اهل بیت من ظلم کند و با آزار عترتم مرا بیازارد.

و از آن جمله سخن پیامبر است که فرمود:

ص: 74

1- از کتاب الصواعق المحرقة نوشته ابن حجر، باب یازدهم، فصل اول، ذیل آیه چهاردهم .

2- همچنین ابن منذر و ابن مردویه به نقل نبهانی در کتاب اربعین) و مقریزی (طبق آن چه نبهانی در الشرف المؤبد نقل می کند) و بغوی و ثعلبی در تفاسیرشان و جلال الدین سیوطی م(طبق نقل نبهانی در الشرف المؤبد) در در المنثور و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و حموینی شافعی در فرائدش و دیگران از مفسرین و محدثین نیز این حدیث را از ابن عباس نقل کرده اند.

3- کتاب تفسیر کشاف

هر که با دوستی آل محمد بمیرد، شهید مرده است آگاه باشید! هر که با دوستی آل محمد بمیرد، بخشوده مرده است.

آگاه باشید! هر که با دوستی آل محمد بمیرد تائب مرده است.

آگاه باشید! هر که با دوستی آل محمد بمیرد مؤمن و با ایمان کامل مرده است.

آگاه باشید! هر که با دوستی آل محمد بمیرد ملک الموت و پس از او نکیر و منکر به بهشت بشارت می دهند.

آگاه باشید! هر که با دوستی آل محمد بمیرد چنان با تشریفات او را به بهشت برند گویی عروس به خانه داماد می برند.

آگاه باشید! هر که با دوستی آل محمد بمیرد برای او دو درب از قبر به بهشت بگشایند.

آگاه باشید! هر که با دوستی آل محمد بمیرد خداوند قبر او را زیارتگاه ملائکه رحمت قرار دهد.

آگاه باشید! هر که با حُب آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است.

آگاه باشید! هر که با بغض آل محمد بمیرد کافر مرده است.

آگاه باشید! هرکس با بغض آل محمد بمیرد چون روز قیامت بیاید، میان دو چشمش نوشته خواهد بود «مأیوس از رحمت خدا»... (1)

ص: 75

1- مراد از «آل محمد» در این حدیث و احادیث مثل آن، مجموع آن ها به طور یک جا و به اعتبار داخل بودن ائمه اهل بیت میان آنهاست که خلفا و اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله و وارثان علم و حکمت و اولیای اویند. این ها ثقل پیامبرند که با قرآن مقرون شده اند و از هم جدا نشوند و هرکس به ایشان تمسک جوید گمراه نشود و آن کس که از ایشان روی گرداند، هدایت نیابد. روشن است که مراد از «آل محمد» همه آن ها بطور تک تک نیستند. چرا که این مرتبه بلند، جز اولیای خدا را شایسته نیست. [یعنی حکم روی مجموعه آمده، نه افراد]، آری، محبت همه اهل بیت و خصوصاً اولاد آن حضرت - چون به او منتسبند - واجب است و با محبت آنان نزدیکی به خداوند و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله حاصل شود.

همین حدیث را امام ثعلبی در تفسیر کبیرش از جزیر بن عبد الله بجلی نقل نموده است و همچنین عدّه دیگری از محدثین و مفسرین و مؤلفین مناقب نیز آورده اند.

خواننده توجّه دارد که این منزلت بلند بدان جهت از طرف خداوند تعالی برای آنان ثابت گشته است که این ها خلفای او در روی زمین، و اولیای گرامش در قبص و بسطند. این ها حُجَجِ بالغه خداوند و اُمنای او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بروحی و سفرای او در امر و نهی اند. پس کسی که اینان را به این جهت دوست بدارد، دوستدار خداست و کسی که غضب کند بر آنان، هر آینه مبغض خدای تعالی خواهد بود. به همین مناسبت فرزدق در اشعاری که در مدح حضرت سجاد علیه السّلام سروده است می گوید:

از گروهی است که حُبّ آنان دین، و بغضشان کفر، قُرب آنان نجات بخش و دستاویز است. اگر اهل تقوی را بشمارند، اینان پیشوایانشان خواهند بود

و اگر سؤال شود بهترین اهل زمین چه کسانی اند؟ گفته می شود: اینان [\(1\)](#)

حاکم نیشابوری طبق نوشته مجمع البیان حدیثی مسند از ابی امامه باهلی نقل می کند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: 76

1- من معشر جبهم دین و بغضهم *** کفر و قربهم منجی و معتصم / ان عداهل التقی کانوا ائمتهم *** او قیل: من خیر اهل الارض؟
قیل: هم

خداوند پیامبران را از درختان مختلفی آفرید، و من و علی از یک درخت آفریده شدیم. من ساقه درختم و علی شاخه است. فاطمه شکوفه آن و حسن و حسین میوه های آن و پیروان ما برگ های آنها. پس هرکس به شاخه ای از شاخه های آن دست گیرد، نجات یابد و آن کس که از آن انحراف پیدا کند سقوط خواهد کرد. حتی اگر بنده ای هزار سال عبادت خدای را بجای آورد و پس از آن هزار سال دیگر عبادت خدا کند و باز هم هزار سال دیگر عبادت کند به طوری که (از فرط عبادت) چون مشگ کهنه گردد، ولی ما را دوست نداشته باشد خداوندش او را با سر در آتش افکند.

آن گاه این آیه را تلاوت فرمود:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.)

ابو شیخ و دیگران طبق نقل الصواعق المحرقة از علی علیه السلام روایت کرده اند:

درباره ما در سوره آل حم آیه ایست؛ حفظ نمی کند

دوستی ما را مگر هر مؤمنی، آن گاه خواند:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ.)

«کمیت» شاعر اشاره به همین مطلب نموده می گوید:

درباره شما در آل حم آیه ای یافته ایم که تاویل کرده اند آن را از ما، آنان که تقیه می کنند و آنان که عقیده خود را آشکار می دارند (1)

همچنین بزاز و طبرانی، طبق نوشته صواعق و دیگران از امام ابی محمد حسن المجتبی علیه السلام به سند های مختلف روایت کرده اند که:

ص: 77

1- وجدنا لكم في آل حم آية *** تأولها مناتقي و معرب

آن حضرت خطبه ای خواند و در آن فرمود:

و من از اهل بیتی هستم که خداوند دوستی و محبت آنان را واجب نموده است و در آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا). آن حضرت فرمود: معنای «اقتراف الحسنه» مودت ما اهل بیت است.

طبرانی نیز طبق نقل صواعق و دیگران، از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام روایت می کند که:

چون آن حضرت را - پدرم و مادرم به فدایش - در وسط دمشق به اسیری گرفته بودند، سفله ای از شامیان به او گفت:

شکر خداوندی را که شما را بکشت.

حضرت به او فرمود:

ایا نخواندی (این آیه را) که: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ؟

آن مرد گفت: مگر شما نید آنان؟

حضرت فرمود: بله (1).

همچنین احمد بن حنبل به نقل صواعق از ابن عباس روایت می کند که گفته است:

آیه (وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) این دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله است.

همین حدیث را چنان که در کتاب الشرف المؤبد (ص 95) مذکور شده ابن ابی حاتم نیز نقل نموده است.

ص: 78

1- این روایت را نهانی در مقصد سوم کتاب الشرف المؤبد از «سدی» و او از «ابی الدیلم» نقل کرده است.

ابی حمزه ثمالی در تفسیرش از ابن عباس نقل می کند:

چون اسلام بعد از هجرت استحکام یافت انصار گفتند، پیش پیامبر رویم و بگوئیم گرفتاری هایی به تو می رسد و اکنون این اموال ما در اختیار توست، آن چنان که خواهی دستور ده که این آیه نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله آیه را بر آنان خواند. انصار با حالت تسلیم از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون شدند.

منافقین گفتند:

این سخنی ست که فی المجلس ساخت تا ما را پس از خود به وسیله این حکم، پیش خویشانش ذلیل گردانند.

پس این آیه نازل شد:

(أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا.)

همین حدیث را ثعلبی و بغوی از ابن عباس روایت کرده اند. (1)

خداوند حسد را نابود کند که در هر کسی باشد او را به درک اسفل جهنم می فرستد. بنگر! چگونه عدّه ای از دین خارج شدند و به خاطر حسدورزی به اولیای خدا، پیامبر صادق و امین خود را تکذیب کردند، تا خداوند در نفاق آنان آیه ای نازل فرمود که مسلمانان شبانه روز آن را تلاوت می کنند، با این همه بذر حسد و نفاق با پشتیبانی حکمرانانی چون بنی امیه و دیگران ریشه دواند و در حالی که جماعت مسلمانان در غفلت بودند، رشد و نمو یافت، تا امر مشتبه شد و شبهه پیش آمد. علّت پیش آمدن این بلا، اعتماد عامّه بر تمامی کسانی است که در صدر اوّل بوده اند، و مبنای آنان بر عدالت آن بود که هر کسی فقط مصاحبتی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته باشد، در حالی که آیات و روایاتی که راجع به کارهای منافقین است می خوانند و بر منتظر ماندن آن ها - تا این که اوضاع بر علیه سرور انبیاء و مرسلین برگردد - آگاهند. منع از کنجکاوی در این احوال و بستن راه بررسی حقائق احوال رجال سبب بزرگ شدن

ص: 79

این بلا گردیده و فهم بسیاری از حقائق را از دست اینان گرفته است و چه بسا ناخواسته و ندانسته دنباله رو منافقین شده اند.

از اینجا است که با وجود نصوص آشکار راجع به نزول این آیه در مورد عترت

زکّیه در تفسیر آن اختلاف کرده اند و تا آن جا که می دانم مخالفین چهار قول دارند:

قول اول: در این آیه خداوند به پیامبرش دستور داده است که به مشرکین قریش بگوید:

از شما پاداشی نمی خواهم جز دوستی در حق خویشاوندان.

یعنی این که مرا بخاطر خویشاوندی که با شما دارم دوست داشته باشید، و صلّه رحمی که میان من و شما هست بنمائید.

این گفتار به چند وجه مردود است:

1- همچنان که از تفسیر بغوی و ثعلبی نقل شده و در آینده نیز از دیگران ذکر خواهیم کرد، این آیه در مدینه نازل شده است، پس چه ربطی به مشرکین قریش دارد؟!

2- به حکم اخباری که آمد و تعدادی هم ذکر خواهد شد سبب نزول آیه تقدیم نمودن انصار، اموال خود را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و یا تفاخر آنان بر بنی هاشم بوده است پس در هر صورت خطاب آیه به آنان خواهد بود نه به مشرکین قریش.

3- مشرکین نمی توانند مخاطب آیه باشند، زیرا چقدر زشت است که شخص حکیم برای ادای رسالت، از کسانی که به رسالت او کفر ورزیده و نهایت انکار و تکذیب را بر او دارند، طلب اجر کند. طلب اجر از کسی نیکوست که به این رسالت ایمان آورده و آن را نعمتی بر خود می شمارد.

4- این سخن مخالف حدیث گذشته است که دلالت بر این آیه در دوستی علی و فاطمه و دوفرزند ایشان داشت.

5- این قول، قول عکرمه است و گروهی از مزدوران بنی امیه و دشمنان اهل بیت، دنباله روی وی را کرده اند. بدانسان که ما در کتاب سیبل المؤمنین خود این مطلب را آشکار ساخته ایم. و اقوال این گروه خصوصاً در مثل این مقام پذیرفته

نیست، و با بیاناتی که در فصل سابق ذکر شد روشن گشت که عکرمه از داعیان خوارج و محدثین دروغپرداز است، و کسانی که این قول را به اعتماد روایتی که در کتاب تفسیر از صحیح بخاری ضمن باب «قوله المودة فی القربی» - از محمد بن بشار از محمد بن جعفر نقل شده - به ابن عباس نسبت داده اند به خطا رفته اند؛ چه امامیه بر ضعف این دو نفر متفقند و - آن چنان که در کتاب میزان الاعتدال است - یحیی بن معین نیز در ضعیف شمردن محمد بن بشار با آنان هم داستان است، بلکه فلاس نیز او را تکذیب نموده است (برای مطالعه بیشتر به آن کتاب مراجعه شود).

چگونه ممکن است ابن عباس در تفسیر «قُربی» سخنی جز آن چه ما گفتیم بگوید، با وجود احادیث ثابتی که از او روایت شده و ذکر آن ها گذشت که در آن ها «قُربی» را به علی و فاطمه و فرزندان شان و «حسنه» را به دوست داشتن آنان تفسیر نموده است؟

قول دوم: می تواند معنی آیه چنین باشد:

بگو اجری نمی خواهم بر آن از شما جز این که نزدیکی (قُربی) از خداوند را دوست دارید، به وسیله عمل های صالح.

قول سوم: این که معنی آیه چنین است:

جز این که نزدیکان خود را دوست داشته باشید و ارحامتان را صله کنید.

خواننده متوجه است که گویندگان این اقوال غرضی جز پریشان نمودن افکار و گمراه کردن ندارند و در رد این ها کافی است بگوئیم: این ها سخنانی است مخالف با نصوص وارده و ادله قاطعه ای که ذکر پاره ای از آن ها گذشت.

قول چهارم: این که این آیه با آیه دیگری که در سورة سبا آمده است: (1) (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ)، نسخ شده است و این از یاهو ترین سخنان و عجیب ترین اباطیل است؛ چرا که وجوب «مودت قربی» - به هر گونه تفسیر شود - به حکم ضرورت اسلامی، تا روز قیامت استمرار دارد.

ص: 81

پس ای مسلمانان! این نسخ چه معنایی می تواند داشته باشد؟! گذشته از این که هیچ منافاتی بین دو آیه نیست تا بتوانند ناسخ و منسوخ بشمار آیند؛ چون معنی آیه مورد بحث در سوره شوری چنین است:

نمی خواهم از شما برای ادای رسالتم اجری، مگر دوستی نزدیکانم.

و معنی آیه واقع در سوره سباء این است که:

بگو هر اجری من برای رسالتم از شما طلبیدم از آنتان باشد، و آن چه را به عنوان اجر بر آن از شما خواسته ام هر آینه به نفع شماست نه من.

چرا که نزدیکان من حُجَج بالغه خدایند نزد شما و نعمت های تامه اند بر شما. اینان امان اهل زمین و باب حطه و سفینه نجات این امت اند و چون قرآن حکیم اند؛ پس دوستی ایشان بر شما لازم است و فایده اش هم به شما بر می گردد.

یکبار دیگر دو آیه را بنگر! - خدایت هدایت کناد و تعمق کن که این دو آیه که یکی می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) و آیه دیگر که خداوند سبحان فرموده است: (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) خواهی دید که آیه دوم مؤکد مفاد آیه اول است و مشوق به آن؛ چنان چه روشن می باشد.

دو اعتراض دیگر به ما شده است:

اشکال اول: اگر غرض آیه مودت، «قربى» بود باید گفته می شد: (إِلَّا مَوَدَّةَ الْقُرْبَى) یا (إِلَّا الْمَوَدَّةَ لِلْقُرْبَى).

جواب: این گوینده تغافل می کند از مطلبی که هیچ صاحب فهمی از آن غافل نشود و تجاهل می کند در باره چیزی که هیچ سخن شناسی بدان جاهل نباشد؛ چرا که «اضافه» و «لام» هرگز نمی توانند مبالغه ای را که کلمه «فی» در این جا می رساند، برسانند (1)، و چون کلمه «فی» آنان را موضع و محل دوستی می سازد، بدانسان که قهرمانان ادبیات عرب آشنا و رهبران فن بلاغت بر آن گواهند. (2)

ص: 82

1- به نقل از نبهانی در کتاب الشرف المؤبد

2- زمخشری در کشف بعد از تفسیر «قربى» به کسانی که ذکرشان رفت می گوید: اگر سؤال کنی: چرا (إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْقُرْبَى) (مگر دوستی خویشان) گفته نشده، یا (إِلَّا الْمَوَدَّةَ لِلْقُرْبَى) (مگر دوستی برای خویشان) نیامده است و معنی کلام خدا (إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْقُرْبَى) چیست؟ گوئیم: برای دوستی مکان و مقری قرارداد شده است. همچنان که گفته می شود: (لِي فِي آلِ فُلَانٍ مَوَدَّةٌ) (مرا در فلان قوم دوستی است) یا (لِي فِيهِمْ هَوًى وَحُبٌّ شَدِيدٌ) (مرا در آنان عشق و حب شدیدی است)، غرض گوینده این است که: دوستشان دارم و آنان به منزله ظرف و محل دوستی من هستند. در این جا «فی» به «مودت» تعلق ندارد، همچون «لام» در جمله «إِلَّا الْمَوَدَّةَ لِلْقُرْبَى» بلکه جار و مجرور «فی القربى» متعلق به مخدوف است آن چنان که ظرف در جمله «الْمَالُ فِي الْكَيْسِ» (مال در کیسه است) به آن تعلق گیرد و معنی چنین خواهد بود: مگر مودتی که ثابت است در نزدیکان و در آن جا گرفته است. این عین گفته زمخشری ست، آفرین بر او باد! چقدر به اسراری که بلاغت بدون آن ها به اوج خود نرسد و اعجاز بی آنها کامل نشود، آگاهی داشته است.

اشکال دوّم: گفته اند این آیه در سوره شوری می باشد و سوره «مکی» است (در مکه نازل شده است) ولی حسن و حسین در مدینه متولد شده اند و نمی توانند مراد آیه باشند.

جواب: این آیه و آیات بعد تا آخر آیه سوّم؛ بدون شک به حکم اخبار فراوانی که از عترت طاهرین رسیده است «مدنی» اند.

این معنی را صاحب مجمع البیان از ابن عباس و قتاده نقل کرده است و آن چه از ابی حمزه ثمالی و دو تفسیر ثعلبی و بغوی نقل شده گواه بر آن است. و کافی ست برای تائید سخن ما آن چه را امام واحدی در کتاب اسباب النزول از ابن عباس نقل می کند، این جا بیاوریم:

چون پیامبر اکرم به مدینه آمدند، گرفتاری ها و مخارجی برایش پیش آمد و ثروتی هم نداشت.

انصار گفتند:

خداوند به وسیله این مرد شما را هدایت کرده است. او فرزند خواهر شماست و مخارج و پرداخت هائی برایش پیش می آید و ثروتی هم در مقابل ندارد، مقداری که به شما نیز ضرری نداشته باشد از اموال خود جمع کنید و پیش او آرید تا در گرفتاری ها به آن کمک جوید.

چنین کردند و اموال را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و گفتند:

ای پیامبر خدا!

ص: 83

تو خواهر زاده مائی و خداوند ما را به دست تو هدایت نموده است. گرفتاری ها و مخارجی برایت هست که در مقابل ثروتی هم نداری. اندیشیدیم که از اموال خود مقداری جمع کرده پیش تو آریم تا در گرفتاری ها کمک تو باشد. این اموال است.

پس این آیه نازل شد:

از شما پاداشی بر آن نمی خواهم جز دوستی نزدیکان.

این حدیث در کشاف و دیگر تفاسیر معتبر و کتاب هائی که در شأن نزول آیات تألیف شده مسطور است.

در کشاف و کتاب های دیگر روایت دیگری در شأن نزول این آیه آمده است:

انصار بر بعضی از بنی هاشم فخر فروشی نمودند، بدین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان عتاب نمود.

به زانو در آمده گفتند:

دارائی ما و آن چه بدست ماست از آن خدا و رسول اوست.

پس این آیه نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان بخواند.

آیا این اخبار دلالت روشن به نزول آیه در مدینه ندارد؟ و آیا گواه بر این که مخاطب این آیه انصارند، نیست؟

این مطلب منافاتی با «مکی» بودن سوره ندارد. چون بر این معنی اتفاق است که ترتیب جمع آوری قرآن به ترتیب نزول آیات نیست. (1) به همین سبب به حکم علمای گذشته و جانشینانشان از شیعه و سنی بیشتر سوره های «مدنی» مشتمل بر آیاتی «مکی» هستند. (2) و جهت نامیده شدن سوره ای به «مکی» یا «مدنی» فزونی آن آیات در سوره مربوط است. چنان که ائمه فن از هر مذهبی بر این معنی تصریح نموده اند.

علیرغم این مسائل حتی اگر به فرض محال، آیه مورد بحث در مکه و قبل از ولادت حسنین علیه السلام نازل شده باشد؛ مانعی ندارد که حکم را شامل ایشان نیز بدانیم. چرا که دوستی مذکور در آیه تنها برای نزدیکان موجود هنگام نزول آیه نیست، بلکه در آنان ثابت است و آنان مطلقاً ظرف و محل دوستی اند، چنان که شرح آن گذشت. بنابراین این آیه شبیه آیه (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ) در سوره نساء است. آیا هیچ مسلمانی حکم وصیت در این آیه را منحصر به اولادی می داند که هنگام نزول آیه موجود باشند؟

هرگز! بلکه چنین فکری بخاطر هیچ بشری هم خطور نکرده است. حال چه فرقی میان دو آیه هست؟!

و اما آن چه از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تفسیر «قریبی» مذکور شد (فاطمه و علی و دو فرزند ایشانند) ممکن است بعد ها و پس از نزول آیه بوده باشد با این که آن حضرت از طرف خداوند اخبار به غیب فرموده و این از نشانه های نبوتش بوده است و خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از

ص: 85

1- ملاحظه می شود که اغلب آیات اواخر قرآن «مکی» و اوائل آن «مدنی» ست. چنان چه به ترتیب نزول می بود، نمی بایست چنین ترتیبی باشد. مثلاً لازم بود که سوره «علق» در اوائل کتاب و سوره «برائة» در اواخر قرار گیرد. بنا بر آن چه که بخاری از سلیمان بن حرب و او از شعبه روایت کرده و همچنین مسلم از بندار و او از غندر و او از شعبه نیز نقل کرده است. و می بایستی آخرین آیه (وَإِنَّكُمْ يَوْمًا تَرْجَعُونَ فِيهِ اللَّهُ) و یا «آیه آخر سوره نساء» و یا آیه (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) باشد؛ آن چنان که بر اهل فن و مراجعه کنندگان به کتب ایشان پوشیده نیست.

2- برای اطلاع از تفصیل این مطلب به اوائل سوره در تفسیرهای مجمع البیان و طبری و رازی و کشف مراجعه شود و همچنین به کتاب ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری (کتاب التفسیر: اول سوره های مائده، اعراف، رعد، اسراء، کهف، مریم، حج، شعراء، قصص، روم، لقمان، سباء، زمر، زخرف، دخان، الرحمن، مجادله) و همچنین دیگر مؤلفات در این زمینه مراجعه شود. بعد از این تتبعات باید پرسید: به چه دلیلی این آقایان به مجرد این که اسم این سوره «مکی» ست، چنین استدلالی کرده اند و از چنین احادیث صحیحه اعراض نموده اند؟

آینده چیز تعجب آوری هم نیست. چه آن حضرت از «خلفای خود» مبنی بر این که تعدادشان دوازده نفر است خبر داده بود. و از جریان «جنگ جمل» و «سگ های حوآب» و «فئه باغیه» [گروه متجاوز و ظالم که غرض لشکر معاویه است] و این که آن ها عمار را خواهند کشت، سخن ها گفته بود. از «مارقین» - کسانی که از دین بیرون روند آن چنان که تیر از کمان خارج می شود - و «ناکثین» و «قاسطین» و کینه هائی که در قلب های گروهی مخفی ست و تا آن حضرت صلی الله علیه و آله زنده است آشکار نخواهند کرد [امت را] آگاه نموده بود. آن حضرت از «اشقی الآخرين» [ابن ملجم] و ضربت شمشیری که بر سر مبارک «سید الوصیین» علیه السلام می زند به طوری که محاسن سفیدش از خون سرش خضاب می گردد نیز خبر داده بود. و از حال پاره تن خود «زهرا» علیها السلام پس از خود، و این که آن حضرت اولین نفر از اهل بیت است که به او ملحق می شود؛ از گرفتاری امام «حسن» علیه السلام و زهری که به او خورانده می شود و از مصائب سید الشهداء علیه السلام در کربلا و گرفتاری ها و بلا ها و کشتار ها و سرگردانی ها و شهر گرداندن ها، [آیندگان را] خبر کرده بود. و از «حکام ظالمی» که پس از او بر این امت سلطه پیدا می کنند و شرارت های «بنی امیه» و «بنی مروان» و این که طول حکومت آنان هزار ماه خواهد بود؛ از «بنی عباس» و حکومت آنان، از «فتنه نجد» و «طوع قرن الشیطان» و دیگر خبر های غیب بی شماری که خداوندش به آن ها آگاهش ساخته بود؛ خبر داده بود که امت او آن ها را بعد ها چون روز روشن دیدند.

پس علم ازلی خداوند تعالی که همه چیز را پیش از آن که به وجود آید فرا گرفته، از تولد حسنین از علی و فاطمه، کوتاهی نپذیرد؟ و آیا جای تعجب است که پیامبرش را به آن بشارت دهد و دوستی آنان را پیش از تولدشان - به جهت کرامت و قرب منزلتی که پیش او دارند - بر امت واجب گرداند؟ همچنان که آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و دیگر پیامبران - علیهم السلام - را به

محمّد صلی الله علیه و آله بشارت داد و از جلالت قدر و بزرگی مقام او آگاهشان کرد تا به او ایمان آورده و در مقابل عظمتش سر تعظیم فرود آوردند.

و کسی را جای تردید نیست که «عترت» و «کتاب» دو «ثقل» پیامبرند که هر کس به آن دو چنگ زند گمراه نشود و هر کدام از این دو متمم دیگری ست و از هم جدا شدنی نیستند تا در حوض کوثر بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد گردند.

و اخبار در تفسیر «قربی» بدانسان که ما معنی کردیم از اهل بیت به تواتر رسیده و برای اثبات آن چه گفتیم، که غرض از «قربی» علی و فاطمه و دو فرزند ایشانست، همین کافی ست که عموم اهل سنت، بر این باور بوده اند، و بزرگانشان بر این معنی یقین کرده اند. (1)

کافی ست شعری را که امام خلف و سلفشان محمّد بن ادریس شافعی - رحمه الله - سروده است در این جا بیاوریم:

ای اهل پیامبر خدا! دوستی شما واجب خدائی ست که در قرآن نازل فرموده در عظمت قدر شما همین بس که هر کس بر شما درود نفرستد نمازش نباشد. (2)

و ابن عربی نیز چنین سروده است:

آشکارا ولایت آل طه را بر خود امر واجبی می دانم که علیرغم از خدا دوران، به خدایم نزدیک می سازد

ص: 87

1- چنان چه بسیاری از بزرگان بر این تصریح کرده اند. همچون امام ابی بکر بن شهاب الدّین در کتاب رشفة الصّادی.

2- یا اهل بیت رسول الله حبکم *** کفاکم من عظیم القدر انکم / فرض من الله فی القرآن انزلہ *** من لم یصل علیکم لإصلاح له. - دو بیت اوّل این اشعار را به امام شافعی نسبت داده اند همچون ابن حجر در کتاب صواعق و نهانی در الشرف المؤبد و این دو بیت بسیار مشهور و در میان مردم پخش و بر زبان ها جاری ست. و دو بیت بعدی هم صاحب کتاب الصواعق و دیگران به ابن عربی منسوب می دانند.

پیامبر برانگیخته، پاداشی برای هدایت به تبلیغ خود، جز دوستی نزدیکان را نخواست. (1)

و نبهانی عالم معاصر گوید:

ای آل طه! ای آل بهترین پیامبر! جد شما برگزیده و شما برگزیدگانید خداوند ناپاکی را در ازل از شما اهل بیت زائل کرد پس شما پاکیزگانید جد شما برای دین پاداشی نخواست. جز دوستی «قربی» و چه پاداش خوبی (2)

وقتی اعتقاد به این سخن از ائمه اهل سنت و جماهیر امت ثابت شد، مخالفت چند مخالف و پرت و پلاگویی چند بیهوده گو اهمیتی نخواهد داشت. کسانی که نبهانی در کتاب الشرف الموبد به آنان اشاره کرده و در خطبه کتابش می گوید:

از این قبیل گروهی در زمان ما هستند. (3) جاهلانی در اثر بغض «آل محمد» در لجنزار غرقه شده و در اثر نادانی خود اخبار و احادیثی را که در فضل اهل بیت نبوت و معدن رسالت و مهبط وحی و منبع حکمت وارد شده تأویل می کنند؛ و آن ها را با درک مریض و انکار پست خود از ظاهرشان خارج ساخته و با این همه گمان دارند که از دوستان اهل بیت اند و نمی دانند در اثر

ص: 88

1- رایت و لائی آل طه فریضة *** علی رغم اهل البعد یورثی القربی / فما طلب المبعوث اجراً علی الهدی *** بتبلیغه الا المودة فی القربی

2- ال طه یا آل خیر نبی *** جدکم خیرة و انتم خیار / اذهب الله عنکم الرجس اهل البیت *** قدما فأنتم الاطهار / لم یسل جدکم علی الدین اجرا *** غیرود القربی و نعم الاجار

3- سال 1297 ه ق در قسطنطنیه

بیچارگی سرگردان بیابان هاینده...

در مقصد ثالث از کتاب مذکور گوید:

گروهی را دیده ایم که چون مزیتی را که اهل بیت بدان ممتازند یا منقبتی را که به آنان نسبت داده شود بشنوند؛ یا خدا و رسول یا صلحای گذشته و علما و اولیای امت، اهل بیت را بدان وصف کنند، رخ در هم کشند و حالشان تغییر کند و به زبان حال آرزو کنند که این امتیاز مخصوص آنان نمی بود و گاهی به زحمت سخنان واهی و اخبار مجعول و احادیث ساختگی فراهم می آورند تا نور خدا را بدان ها خاموش کنند (وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ ۖ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).

این ها جملات نبهانی ست. آری! حقیقت منصف و معاند هر دورا به سخن در می آورد.

از خداوند برای خود و جمیع مسلمین توفیق و هدایت می طلبیم.

بمَنِّه و کَرَمِه انه ارحم الراحمین

ص: 89

خداوند - عز اسمہ - در سوره دھر آیات 5 - 7 می فرماید:

(إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا) * (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا) * (يُوفُونَ بِالنَّذْرِ...) (1)

دوستان اهل بیت به پیروی از کافئه امامانشان متفقند که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گشته است. در این معنی احادیث صحیحہ به تواتر از طریق عترت طاهرین رسیده است و این مطلب نزد آنان از ضروریاتی ست که کسی از ایشان بر آن جاهل نباشد.

گروهی از بزرگان اهل سنت نیز همین مطلب را از ابن عباس روایت کرده اند، مانند امام واحدی در کتاب البسیط و امام ابی اسحاق ثعلبی در تفسیر کبیرش و امام ابی المؤید موفق بن احمد در کتاب الفضائل وعدّه دیگری از حفاظ اهل ضبط احادیث.

اکنون سخنان زمخشری را از کشاف در تفسیر این سوره نقل می کنیم که می گوید:

از ابن عباس - رضی الله عنه - روایت شده که حسن و

ص: 91

1- و نکوکاران عالم (که حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسنین - علیهما السلام - و شیعیانشان باجماع خاصه و اخبار عامه مقصودند) در بهشت از شرابی نوشند که طبعش (در لطف و رنگ و بوی) کافور است (برخی گفتند شراب یقین بشهود جمال الهی ست) از سر چشمه گوارائی آن بندگان خاص خدا می نوشند که به اختیارشان هر کجا خواهند جاری می شود. که آن بندگان نیکو به عهد خود وفا می کنند....

حسین مریض شدند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همراه عده ای به عیادتشان آمده و گفتند:

یا ابا الحسن! خوب بود برای فرزندان نذر می کردی

پس علی و فاطمه و خدمتکارشان «فضّه» نذر نمودند که اگر آن دو بهبودی یابند، سه روز روزه بگیرند.

حسین - علیهما السلام - شفا یافتند، چون چیزی با آن ها نبود، علی از شمعون خیبری یهودی سه صاع گندم وام گرفت. یک صاع آن را فاطمه آسیاب کرد و پنج قرص نان به تعداد اهل خانه پخت و آن ها را در سفره نهاد تا افطار کنند.

سائلی به در خانه آمد، صدا کرد:

سلام بر شما! ای اهل بیت محمد! مسکینی از مساکین مسلمینم، اطعام کنید که خدایتان از مانده های بهشتی اطعام کند.

او را بر خود مقدم داشتند و (نان ها را به او دادند). آن شب چیزی جز آب نجشیدند و فردا روزه دار بودند.

چون شب شد و کنار سفره نشستند یتیمی به درب خانه نزدیک شد، او را مقدم داشتند (و غذای خود را به او دادند).

روز سوم نیز اسیری به آنان روی آورد، اینان نیز به رسم معهود عمل کردند.

صبحگاهان علی - رضی الله عنه - دست حسن و حسین بدستش، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد.

چشم پیامبر بر آنان افتاد که از شدت گرسنگی چون جوجه ها می لرزیدند. فرمود:

چقدر ناراحت می شوم که شما را این چنین ببینم.

حضرت برخاست و همراه آنان آمد. فاطمه را در محرابش دید در حالی که شکمش به پشت چسبیده و چشمانش گود رفته، ناراحت شد.

جبرئیل - علیه السلام - نازل گشته و گفت: بگیر ای محمد! خداوند تو را درباره اهل بیت تهنیت می گوید.

پس او را به خواندن سوره وا داشت.

ما نه نیازی به صرف وقت در نشان دادن سند های این حدیث و طرق روایت آن از ابن عباس و مجاهد و ابی صالح و عطا و دیگران داریم و نه نیازی به برشمردن ناقلان آن و حفاظ حدیث و ائمه تفسیر. چرا که این معنی به تواتر از ائمه طاهرین به ما رسیده است و هیچ شبهه ای در آن نمی باشد. تنها به قسمتی از اسرار بلاغت که این آیات روشن، متضمن آن است اشاره می کنیم تا اصحاب عقل را سبب بیداری گردد و گوش های شنوا بدان گوش فرا دهند.

علمای علم بیان و دیگر اهل زبان شک ندارند که اگر «ال» تعریف بر سر لفظ «جمع» در آید، همه افراد آن جمع را در بر می گیرد. این مطلبی ست که احدی از ادبای عرب در آن مخالفتی نکرده است.

روشن است که لفظ «ابرار» در آیه، جمع «بر» یا «بار» (1) است و همچنان که دیده می شود «الف و لام» تعریف بر آن داخل شده پس شکی در ظهور شمول این لفظ نیست. و اطلاق آن بر علی و فاطمه و حسن و حسین برای بیان این سخن است

ص: 93

1- کلمه (ابرار) جمع کلمه (بر) به فتح باء است. و کلمه (بر) صفت مشبیه از مصدر (بر) به کسره باء است، که به معنای احسان است. و این معنا در مورد کسی صادق است که عمل خود را نیکو بسازد، و از نیکو ساختن آن هیچ نفعی که عاید خودش بگردد در نظر نگرفته باشد. نه جزائی که در مقابل عملش به او بدهند و نه حتی تشکری را، و خلاصه کلمه (بر) بفتح باء به معنای کسی ست که خیر را بدان جهت که خیر است می خواهد، نه بدان جهت که اگر انجام دهد نفعی عایدش می شود، بلکه حتی در صورتی هم که خودش آن را دوست نمی دارد صرفاً بخاطر این که خیر است انجام می دهد، و بر تلخی آن که مخالف با خواش نفسش است صبر می کند. و عمل خیر را بدان جهت که فی نفسه خیر است انجام می دهد، هر چند به زحمت و ضرر خود تمام شود، نظیر وفای به نذر و یا بدان جهت که برای دیگران نافع است انجام می دهد مانند اطعام طعام به بندگان مستحق خدا. (مترجم، به نقل از تفسیر المیزان)

که اینان کاملترین ابرارند و اعلان این که اینان بهترینانند، و دلیلی بر این که برگزیده برگزیدگانند و حجتی که انتخاب شده از انتخاب شدگانند.

دیگر گویندگان در وصف نیکی این ها چه توانند گفت و توصیف کنندگان، وصف بزرگی آنان چسان کنند؟ چه مدحی هم تراز مدح قرآن تواند بود؟ و چه ثنائی هم وزن ثنای کتاب حکیم تواند شد؟ و کدام عبارت شریف و مقدّسی برابری با قول خداوند تعالی تواند کرد که می فرماید:

(إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا) (1)

هر آینه ابرار (علی و فاطمه و حسن و حسین) از ظرف بلورین (2) نوشابه ای نوشند (نوشابه طیب و طاهر را روز عطش اکبر) که طبعش کافور (3) است.

(عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا) (4)

چشمه ای (5) که می نوشد با آن بندگان خاص خدا (علی و فاطمه و حسن و حسین و امثال آنان از کاملین در عبودیت خداوند سبحان، کسانی که روی زمین آرام راه می روند و چون نادانان آنان را مورد خطاب قرار دهند می گویند: «سلام»). و آنان که شب ها را در حال سجده و قیام برای پروردگار خود به روز آرند... (6) تا آخر، صفاتی که

ص: 94

1- سوره دهر 67 / 4

2- کأس: ظرف بلورینی ست که در آن نوشابه باشد و به خود نوشابه نیز این کلمه گفته می شود.

3- در توصیف این نوشابه خداوند - عَزَّوَجَلَّ - می فرماید: «مخلوط آن» (چیزی که در آن می آمیزند، آب چشمه ای ست در بهشت که نام آن) کافور است (چون آب آن به سفیدی و عطر و خنکی کافور را ماند). [معنای کلمه «کافور» معروف است، و هر چیز خنک و خوشبوئی را به آن مثل می زنند، ولی بعضی گفته اند: در این جا نام نهری است در بهشت. (مترجم؛ به نقل از تفسیر المیزان)]

4- سوره دهر 67 / 5

5- اینکه «کافور» اسم چشمه ای است در بهشت بدلیل لفظ «عیناً» است. این کلمه چون عطف بیان یا بدل از «کافور» می باشد، منصوب شده است.

6- (الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا) * (وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا) [فرقان 25 / 64 -

[63]

آیات قرآن برای آنان بر می شمرد) می شکافندش و به اختیارشان هر کجا جاری شود، چه شکافتنی (به راحتی و آسانی که هیچ زحمت و خستگی به آنان نرسد).

علّت این که در آیهٔ اوّل فعل «یشربون» را با کلمه «من» که به معنی شروع و ابتداست آورده، و در آیهٔ دوّم با «باء» که معنی چسباندن را می رساند. چون نوشیدن از «کأس» آغاز می شود و نوشابه را با آب چشمه مخلوط می کنند، پس معنی چنین خواهد بود: «نوشابه را با آب این چشمه می نوشند» به همانسان که گفته می شود «آب را با عسل نوشیدیم». آن گاه خداوند جهت سزاواری، این ها را به این کرامت بیان می فرماید که:

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ (1) ...

روشن است که غرض از توصیف «وفای به نذر»، مبالغه در کوشش برای ادای واجبات است. چه؛ کسی که بر آن چه خود با اختیار بر خویشان واجب کرده عمل کند، در عمل بدان چه خداوند بر او واجب گردانیده است کوشا تر خواهد بود. این خداست که درباره شان چنین گواهی می دهد و چه کسی از خدا راستگوتر می تواند بود؟

و خداوند به تعهد آنان در ادای واجبات به این مقدار گواهی بسنده نرموده، بلکه با توصیف آنان به ترس از خدا و خوف از روز قیامت، کمال مبالغه را در بیان دوری ایشان از محرمات و شبهات نموده و او که راستگوترین گویندگان است چنین می فرماید:

(و يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا.) (2)

کسی که در قرآن حکیم تدبیر کند و در ژرفنای اسرار آن غوطه ور شود، در

ص: 95

-
- 1- به نذر وفا می کنند (این جواب سئوالی ست که به ذهن می رسد: این ها چه کرده اند تا سزاوار چنین پاداشی شده اند؟) [دهر 7 / 76]
 - 2- و از قهر خدا در روزی که شرّ و سختی اش همهٔ اهل محشر را فراگیرد می ترسند (منظور این که این ترس عظیم ایجاب می کند همواره طبق امر و نهی او باشند، و این مقام معصومین علیهم السّلام است). [دهر 7 / 76]

این آیات روشنگر، عنایات عظیمی از خداوند را بر این ابرار در می یابد که توصیف آن نتوان نمود و اندازه آن را نتوان سنجید.

نمی بینی! گواهی ها برای دفع شبهه ها در مورد تزکیه آن ها چگونه مرتب چیده شده است، آن چنان که هر شهادتی از شهادت پیش بزرگتر است. آن گاه که گواهی می دهد: «اینان به نذر وفا می کنند» سپس شهادت می دهد که: «از روزی می ترسند که شرّ آن همه گیر است». که این بزرگتر از گواهی اوّل است؛ چرا که به عبارت صریح دلالت به رسوخ ایمان به خدا و روز قیامت دارد.

بار سوّم شهادتی بالاتر داده می شود که:

(وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَأَسِيرًا.) (1)

ظاهر آیه این است که ضمیر در «دوستی او» به طعام بر می گردد، و معنی چنین می شود:

اطعام می کنند طعام را با دوستی آن (بخاطر شدّت گرسنگی به سبب سه روز روزه داری که در شب ها هم بجز آب افطار ننمودند)...

این عبارت نظیر این آیه شریفه است: (وَ أَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ) (2) و آیه دیگر: (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) (3) و همچنین آیه دیگر: (وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ.) (4)

جز این نیست که این شهادتی بالاتر از قبل است زیرا دلالت بر تکامل نفوس اینان دارد و این که در «دوستی خیر» و «ایثار بر نفس» و در «شفقت بر مسکین» و «رافت بر یتیم» و «عطوفت بر اسیر» به اوج آن چه ممکن است رسیده اند.

ص: 96

1- غذا می دهند بر دوستی او، مسکین و یتیم و اسیر را. [دهر 8/76]

2- و می دهد مال را با دوستی آن. [بقره 2 / 177]

3- به نیکی دست نمی یابید مگر این که اتفاق کنید از آن چه که دوست دارید. [آل عمران 3 / 92]

4- و هرگاه به چیزی نیازمند باشند باز دیگران را برخویش در آن چیز مقدّم می دارند. [حشر 59 / 9]

روشن است که اگر (به فرض محال) این ایشارها را هم نمی کردند گناهی مرتکب نشده بودند، لیکن آنان با وجودی که چنین تکلیف و مسئولیتی نداشتند، به بارزترین مظاهر رحمت و عطوفت تجسم بخشیدند، و این از بالاترین صفات مقربین است.

حال می ماند، بیان بالاترین گواهی و قویترین دلیل بر پاکی ایشان. این گواهی را خداوند به زبان حال ایشان بیان می کند وقتی که از اعماق درونشان خبر می دهد:

(اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِأَتُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا) * (اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا.) (1)

از این به بعد با تدبّر در بشارت هایی که در مورد امنيّت آن ها در این روز داده می شود، عنایت فراوان خداوندی را در مورد ایشان - علیهم السلام - در می یابیم. چه به یک بشارت تنها، اکتفا نشده است بلکه بشارت ها را یک یک و پشت سر هم آورده است. به طوری که هر کدام بزرگتر از قبلی ست.

اولاً:

(فَوَفِيهِمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ) (2)

آن گاه بالاتر رفته می فرماید:

ص: 97

1- و گویند ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می دهیم و از شما نه پاداشی می طلبیم (به این که برای ما کاری کنید) و نه سپاسی می پذیریم (به این که سخنی بگوئید) ما می ترسیم از قهر پروردگار خود روزی را (به طور مجاز تشبیه شده است) که بسیاری ترش روی سخت است. [دهر 9/76 - 10] این روز به جهت سختی و ضررش به «شیر عبوس» و یا به «حاکم بدخلق ترش روی» تشبیه شده است و ممکن است این وصف، صفت اهل آن روز باشد که به «روز» نسبت داده شده است. چه در این روز مردمان از «شدت احوال» ترش روی می شوند. چنان که گفته می شود: «نهارگ صائم»، روزت روزه دار است. و از مجاهد نقل شده است - همان طور که در کشاف و غیر آن نیز - که ایشان - علیهم السلام - هنگامی که إطعام طعام می نمودند سخنی نگفتند و به درستی که علم خدای تعالی بر این (ایشانشان) بود که مدح ایشان را نمود و این از عنایات عظیم الهی بر آنهاست.

2- پس خداوند از شر و فتنه آن روز آنان را محفوظ داشت. [دهر 10/76]

(وَلَقِيَهُمْ نُصْرَةٌ وَسُرُورًا) (1)

آن گاه بشارت بالاتری داده می فرماید:

وَجَزِيهِمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا (2)

سپس بشارت به بهشت را به اجمال بسنده نمی کند، بلکه به تفصیل پرداخته و می فرماید:

(مُتَكَبِّينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا) (3)

و در عین این که از آفتاب دورند به سایه نزدیکند؛ چه خداوند اشاره می فرماید:

(وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا) (4)

ص: 98

-
- 1- و به آن ها روی خندان و دل شادمان (بجای ترش روئی و گرفتگی صورت و اندوه دشمنانشان) عطا نمود. [دهر 10/76]
- 2- و پاداش آن صبر کامل (بر ایثار) شان (با وجود شدت گرسنگی جهت بدست آوردن رضای الهی) باغ بهشت و لباس حریر بهشتی لطف فرمود. [دهر 12/76]
- 3- که در آن بهشت بر تخت ها (ی عزت) تکیه زنند (پس این ها در منتهای راحتی و رفاه و شادی و سرور، بشاش و خوشوقت اند) و آن جا نه آفتابی (سوزان) بینند و نه سرمای زمهریر (بلکه در هوایی خوش و باغی دلکش تفرج کنند). [دهر 13/76] و گفته شده است که زمهریر در این جا همانا «قمر» است بدلیل این که در مقابل شمس ذکر شده است و برای تأیید با این شعر استناد جسته اند: و ليلة ظلامها قد اعتكر *** قطعها و الزمهرير ما زهم / و شبی که تاریکی اش فرا گرفته است *** پیمودم و زمهریر (ماه) بر نیامده بود و بنابراین معنی چنین خواهد شد که: بهشت روشن است؛ بدون احتیاج به شمس و قمر.
- 4- و سایه درختان بهشتی بر سر آن ها نزدیک است. [دهر 14/76] کلمه «دانیه» منصوب خوانده شده است چون عطف بر محل جمله قبلی ست، چه این جمله محلاً منصوب است، زیرا حال کسانی ست که مورد مدحند علیهم السلام، و معنی چنین می شود: تکیه کنان بر تخت ها (ی عزت)، نه آفتاب و نه زمهریری احساس کنند، در حالی که سایه هایش بر آنان نزدیک شده است. و جایز است عطف «دانیه» بر «جنه» و پس چنین خواهد شد: (وَجَزَاهُمْ جَنَّةً وَحَرِيرًا وَجَنَّةً أُخْرَى دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا)، زیرا که آن ها وصف به «خوف از خدا» شده اند در قول خدای تعالی: (أَنَا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا) و به تحقیق که خداوند خائفین از خود را به دو بهشت وعده داده است و فرموده است: (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ). و جایز است که «متکبین»، «لایرون» و «دانیه»، همگی را صفات «جَنَّة» قرار دهیم. و همچنین «دانیه» با رفع نیز خوانده شده است که در آن صورت خبر مقدم از ابتدای مؤخر (ظلالها) که جمله (وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا) در محل حال بوده و چنین خواهد شد که: (لَا يَرَوْنَ شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا وَ الْحَالُ أَنَّ ظِلَالَهَا دَانِيَةً عَلَيْهِمْ).

باز هم خداوند سبحان به بیان این مقدار از کرامت آنان بسنده نمی کند و لذا می فرماید:

(وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا) (1)

اگر خداوند به همین مقدار توضیح به شرافت و کرامت آنان اکتفاء می فرمود برای بیان فضل و شرف آنان کفایت می کرد؛ لیکن به کلام معجزش طول بیشتری داده تا عنایت تام خود را در مورد این ها تجسم بخشد و ایشان را بر دیگران برتری دهد، لذا می فرماید:

(وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ) (2)

خداوند به قدرت با هر وصنع متقن خود خلق کرده و آن ها را از جنس نقره ولی شفاف و بلورین ساخته است، به این جهت می فرماید:

(كَانَتْ قَوَارِيرًا) * (3) (قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ) (4)

ص: 99

1- و میوه هایش در دسترس و به اختیار آنهاست [دهر 14 / 76] اگر جمله در این جا «حالیه» باشد از ضمیر در «دانیه»، مراد از آسان شدن و در دسترس قرار گرفتن این است که: طوری قرار گرفته که میوه چنان به راحتی می توانند بچینند، هر زمان و به هر صورتی که بخواهند. و ممکن است «ذُلِّلَتْ» از ماده «ذَلَّ» به معنی خضوع آمده باشد. برای آسانی چیدن؛ به هر طور که چپنده بخواهد و جایز است که «ذُلِّلَتْ» را عطف بر «دانیه» بدانیم پس چنین خواهد شد (وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ مَذَلَّلًا لَهُمْ قُطُوفُهَا) و اگر کلمات «متکین» و «لایرون» و «دانیه» را صفاتی برای بهشت در نظر گیریم، آن گاه این جمله نیز صفتی دیگر برای آن خواهد بود. این توضیحات زمانی ست که «دانیه» را منصوب بخوانیم و اما اگر «دانیه» با حالت رفع خوانده شود، خبر مقدم از «ظلالها» خواهد شد و لذا جمله (دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا) جمله ابتداییه و جمله بعدی عطف بر آن می باشد.

2- و (ساقیان زیبای حور و غلمان) با جام های سیمین و کوزه های بلورین بر سر آن ها دور میزنند، که آن بلورین کوزه ها به رنگ نقره خام. [دهر 16-15 / 76]

3- در این جا «الف» اطلاق و جهت ایجاد فاصله بین قواریر اول و دوم است و قواریر به دلیل صیغه منتهی الجمع بودن غیر منصرف است (تنوین و کسره نمی پذیرد).

4- و (ساقیان زیبای حور و غلمان) با جام های سیمین و کوزه های بلورین بر سر آن ها دور میزنند، که آن بلورین کوزه ها به رنگ نقره خام. [دهر 16-15 / 76]

- (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ) - که چگونه در این ظرف ها نمای دوشی معدنی متباین را کنار هم جمع کرده است.

باز هم به این مقدار در بیان جنس این بلور ها اکتفا نمی شود و می فرماید:

(قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا.) (1)

آن گاه خداوند تبارک و تعالی به مورد استعمال این قدح ها می پردازد و می فرماید:

(يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا.) (2)

«زنجبیل» نیز اسم چشمه ای در بهشت است. دلیل آن آیه بعد است که می فرماید:

عَيْنًا (3) فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا. (4)

خداوند - عَزَّوَجَلَّ - باز هم به این که گفته شود «به گرد ایشان می گردانند»

ص: 100

1- به اندازه و تناسب (اهلش) مقدر کرده اند (و بر کیفیات خاصی که دوست می دارند و از دیدنش لذت می برند به همین جهت به همان اندازه ای است که آرزوی آنهاست). [دهر 16/76]

2- و آن جا شرابی که طبعش (چون) زنجبیل (آب چشمه ای بهشتی است) گرم و عطر آگین است، بنوشانند. [دهر 17/76]

3- نصب «عیناً» بخاطر عطف بیان یا بدل بودن از «کأساً» باشد به تقدیر حذف مضاف. در این صورت تقدیر آیه چنین خواهد شد: (وَ يَسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا. كَأْسَ عَيْنٍ تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا) می نوشانندشان در آن نوشابه ای که آمیزه آن زنجبیل است. نوشابه چشمه ای که نامش سلسبیل است.

4- در آن جا چشمه ای است که سلسبیلش نامند (چرا که در منتهای گوارائی و روانی است) [دهر 28/76] گفته می شود شراب «سلسل و سلسال» وقتی روان و گوارا باشد و گفته می شود «سلسبیل» وقتی در نهایت روانی و گوارائی باشد.

بسندۀ نفرموده است. بلکه آنان را - که به گرد ایشان می گردند و به خدمتشان ایستاده اند - به بهترین وجه و نیکوترین صورت توصیف نموده است و می فرماید:

(وَيُطَوِّفُ عَلَيْهِمْ وَلِدَانِ مُخَلَّدُونَ) * (إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا) (1)

باز هم خداوند به این تفصیل اکتفا ننموده، بلکه بیان می فرماید که درباره آن چه خداوند برای این عده آماده نموده است چاره ای از اجمال نیست و تفصیل آن ها به سبب تنگی میدان کلمات و عبارات و کوتاهی فهم و درک مردم امکانپذیر نمی باشد و بدین جهت می فرماید:

(وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا) (2)

این آیه در بیان عزت آنان از تمام آیات گذشته رساتر است و باژرف بینی

در می یابیم که احاطه به امتیازاتی که در این مقامات خواهد بود، جز خداوند را میسر نمی باشد. با همه این احوال سخن از این وعده و وعده هایی که به اینان داده می شود، به همین جا تمام نمی گردد و بدنبال آن می فرماید:

(عَالِيهِمْ يَبَابُ سِنْدُسٌ خُضْرٌ وَاسْتَبْرَقٌ وَحُلُوءٌ أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقِيَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا) (3)

برتر و بلند مرتبه این نوشاننده! چقدر عنایت بر اینان عظیم است و چه

ص: 101

1- و به گرد آنان نوجوانانی مخلّد می گردند که چون آن ها را ببینی، گمان ببری (از فرط خوش منظری و کمال خلقت و براقی رنگ ها و زیبایی شلکهاشان) مروارید پراکنده اند. [دهر 19/76] گفته شده است تشبیه آن ها به «مروارید تر و تازه هنگامی که از صدف بیرون افتد» از فرط زیبایی و تر و تازگی آنهاست.

2- چون ببینی آن جایگاه نعمتی عظیم بینی (که دست و هم ها نیز بدو نرسد و سلطنتی بزرگ (که آرزو ها از رسیدن به آن عاجز و توصیف آن جز به همین مقدار نتوان نمود). [دهر 20/76] در این جا ذکری از آن چه دیده خواهد شد نیامده تا متعلق دیدن فراگیر باشد و معنی چنین می شود: «که چشم تو آن جا به هر چه افتد نعمتی عظیم و ملکی کبیر بینی»

3- بر آنان لباس هایی از سندس سبز و استبرق است و به دستبند هایی سیمین زینت یافته اند (به زیور کرامت زینت یافته و در خلعت های سر منزل ابدی دامن کشانند). پروردگارشان شرابی پاک و گوارا بنوشانده اند. [دهر 21/76]

اهتمامی در بیان اکرام ایشان می نماید که خود را - جَلَّ وَ عَلا - به رسم مجاز ساقی خوانده است.

در مقابل این توصیف دیگر سخنوران - سمند سخن تا هر کجا که تا زند - چه توانند گفت، چه تصویری توان داشت در مورد کسی که پروردگارش او را به قدحی چنین «شرابی پاک» بنوشاند، که پس از نوشیدنش عرقی خوشبوتر از مشک از نوشندگان تراوش کند. نه چون شراب دنیا، نجس و ناپاک، خبث و گند بو. از بین برنده عقل و تلف کننده جسم، کشنده مرّوت که با دست های کثیفی فشرده و با پاهای ناپاکی لگد کوب کرده اند، در خمره هایی ریزند که چه بسا از میکرب های گُشنده خالی نیست و در کوزه هایی که به نظافتش اهمّی نمی ورزند و در گیلّاس هایی که دائماً به دست های گناهکار در گردش است و دهان های بد بو از آن جام ها نوشیده است.

حال ای خواننده! - خدایت هدایت کناد - اگر در آن چه خداوند در پایان بشارت های عظیم و مواهب بیکران خویش بر اینان یاد می کند، ژرف بنگری، عنایت خداوند بر ایشان در منظرت تجسّم می یابد و بلندی مقام و مرتبه شان نزد خدا، پیش چشمانت جان می گیرد.

خداوند گفتار خود را در شرح احوال ایشان - علیهم السّلام - در حالی که آنان را مخاطب قرار داده این چنین به پایان می برد:

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا. (1)

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

ذکر نکته دیگری در این سورۀ شریفه باقی مانده و آن این که سورۀ مبارکه در

ص: 102

1- هر آینه این (اکرام عظیم که تفصیلش آن چنان که شاید در قرآن کریم آوردیم و شما را بر عالمیان برتری فراوان بخشیدیم) پاداش شما بود (برای کار های مقدّسی که این اکرام با عظمت را سزاواری بخشید، این مقام را به شفاعت یا به مجرد برتری نیافتید، به سزاواری و عدالت بدست آوردید) و کوشش شما (با همه این احوال) مورد سپاس قرار خواهد گرفت. [دهر 22/76]

مقابل ذکر بشارت های این نیکان، دشمنان ظالم و کافر اینان را نیز به یاد آوری آن چه از «زنجیر ها» و «غُل ها» و «عذاب دردناک» و «آتش سوزانی» که برایشان آماده ساخته ترسانیده است. (1)

با دقت در این آیات دریافت می شود که چگونه به هر دو طرف تصریح شده است همچنان که این معنی بر غواصان اقیانوس قرآن حکیم و متدبرین و جویندگان اسرار آن مخفی نباشد؛ آنان که چون قرآن بخوانند یا بشنوند، با تمامی وجود به آن توجه کنند و در مقابل معانی آن سر فرود آرند، و در برابر او امر و نواهی آن متواضع باشند.

خداوند ما را نیز در زمره کسانی که چنین متتی بر آنان نهاده قرار دهد

بمنه و کرمه

ص: 103

1- لازم به تذکر است که آیات مدح و بشارت در این سوره تماماً مربوط به علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین - علیهم السلام - و آیات وعید و نکوهش و تهدید مربوط به دشمنان آنانست. به قرینه این که سبب نزول تمامی این سوره آنان - علیهما السلام - می باشند. ولیکن الفاظی که بکار گرفته شده فراگیر و شامل تمامی کسانی ست که چنین اوصافی را داشته باشند بنابراین الفاظ اولاً: شامل علی و فاطمه و حسن و حسین است و ثانیاً: شامل کسانی که به صفات اینان متصف باشند. همچنین آیات نکوهش و وعید اولاً: شامل دشمنان این ابرار (نیکان) است که سبب نزول سوره اند و ثانیاً: شامل دیگرانی که این آیات آنان را فراگیرد، چرا که آیات فقط شامل مورد نزول نمی شوند. دقت در این مطلب در موارد بسیاری از تفسیر آیات مورد استفاده می باشد.

دلالت سنت مقدّس: تعداد احادیث صحیحہ و نصوص صریحہ در این بارہ بہ قدری زیادست کہ این رسالہ را مجال ذکر آن ہا نباشد لذا در این جا تنها دوازده حدیث را ذکر می کنیم تا بہ این عدد مبارک تبرّک جوئیم:

ص: 105

1- رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده است:

برترین زنان اهل بهشت «خدیجه» دخت خویلد است و «فاطمه» دخت محمد صلی الله علیه و آله و «آسیه» دخت مزاحم، زن فرعون و «مریم» دخت عمران.

این حدیث را عدّه زیادی از محدّثین روایت کرده اند، مانند امام احمد حنبل (1) که از ابن عباس روایت کرده و ابی داود (2) و قاسم بن محمد (3) و همچنین عدّه دیگر از روات و حفاظ اخبار که این مقام مجال ذکر همه را ندارد.

2- قول پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - :

بهترین زنان دو عالم چهارند: «مریم» دخت عمران و «آسیه» دخت مزاحم و «خدیجه» دخت خویلد و «فاطمه» دخت محمد.

این حدیث را آن چنان که در کتاب استیعاب مذکور است ابو داود با سند خود از «انس» نقل کرده و همچنین به نقل استیعاب در شرح حال زهرا و خدیجه - علیهما السّلام - عبد الوارث بن سفیان به سندش از «ابو هریره» نقل می کند و عدّه دیگری از ثقات و محدّثین بسند های خود از «انس» و «ابو هریره» نقل کرده اند.

3- قول رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - :

و بس است از زنان دو عالم «مریم» دخت عمران و «خدیجه» دخت خویلد و «فاطمه» دخت محمد و «آسیه» زن فرعون.

این حدیث را طبق نقل نبهانی (4)، ترمذی از انس روایت می کند و همچنین طبق نقل استیعاب در شرح حال زهرا علیها السّلام «سراج» از «انس» روایت کرده و به نقل همان کتاب در شرح حال خدیجه علیها السّلام ابو داود نیز روایت را آورده و در شرح حال زهرا علیها السّلام

ص: 107

1- مسند، جزء اوّل ص 293.

2- به نقل استیعاب: ذیل شرح حال خدیجه علیها السّلام.

3- به نقل استیعاب: ذیل شرح حال زهرا علیها السّلام.

4- کتاب الاربعین من احادیث سیّد المرسلین ص 220.

در کتاب اصابه از ثعلبی همین روایت را نقل نموده و اکنون امکان آن نیست که سند های مختلف این حدیث را تا «جابر» و «انس» برشماریم.

البته توجه دارید که این سه روایت و روایات مشابه آن در تفصیل این چهار بانو برهمگی زنان، نصوصی آشکارند و در این ها ذکری از برترین این چهار زن نرفته، لیکن احادیث متواتر صحیح و غیر قابل تأویلی در تفصیل زهرا علیها السلام از عترت طاهرین نقل شده، همچنان که همگی کسانی را نیز که خدا نعمت تسلیم شدن این احادیث را بدانان عطا فرموده بر این معنی گواهند. و کافی ست در تفصیل زهرا علیها السلام این که آن حضرت پاره تن سید انبیاست و ما او و پاره تنش را با احدی از دو عالم برابر نمی کنیم و در اعتقاد به این برتری بیشتر مسلمین با ما موافقت و عده زیادی از محققین بر آن تصریح نموده اند، و این معنی را عده زیادی از علمای کاوشگر و پژوهنده از آنان نقل کرده اند؛ از جمله عالم معاصر ما نبهانی که در احوال زهرا علیها السلام در کتابش «الشرف المؤبد» گوید:

عده زیادی از محققین علما به برتری وی بر دیگر زنان حتی بر حضرت مریم علیها السلام تصریح کرده اند، از آن جمله تقی سبکی و جلال الدین سیوطی و بدر زرکشی و تقی مقریزی است.

گوید:

چون از «سبکی» در این باره پرسیدند چنین گفت:

آن چه ما اختیار می کنیم و به آن متدینیم این که فاطمه دخت محمد برتر است.

گوید:

و همین سؤال از ابن ابی داود شد؛ گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فاطمه پاره تن من است.

و من پاره تن پیامبر خدا را با احدی برابر نمی کنم.

مناوی نیز همین معنی را از گروهی قدما و متأخرین نقل کرده، مراجعه شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بانوی زنان اهل بهشت بعد از «مریم» دخت عمران «فاطمه» دخت محمد و «خدیجه» و «آسیه» است.

این حدیث همچون احادیث گذشته دلالت بر تفضیل این چهار بانو بر دیگر زنان دو عالم می کند، جز این که ممکن است إشعاری به برتری مریم علیها السلام بر فاطمه علیها السلام از این حدیث استفاده شود، ادله دیگری که تعدادشان بیشتر و سندشان معتبرتر و دلالتشان صریحتر از این حدیث است ایجاب می کنند تا به این توهم توجه نشود، علاوه بر آن که این حدیث از طریق اصحاب ما نرسیده است چنان چه مخفی نباشد.

5- حدیثی که بخاری (2) و مسلم (3) و ترمذی در «صحاح» خود روایت کرده اند و همچنین صاحب کتاب الجمع بین الصحیحین و کتاب الجمع بین الصحاح السّنه و امام احمد حنبل (4) در باب احادیث زهرا و ابن عبد البر (5) و محمد بن سعد (6) در شرح حال آن حضرت آورده اند:

موسی بن ابی عوانه روایت کند از فراس، از عامر، از مسروق که عایشه امّ المؤمنین گفت:

ما همسران پیامبر صلی الله علیه و آله همگی نزد او بودیم و هیچ کدامان بیرون نرفته بود، فاطمه قدم زنان آمد. بخدا قسم راه رفتنش با راه رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله فرقی

ص: 109

1- به نقل استیعاب: ذیل شرح حال خدیجه علیها السلام.

2- صحیح بخاری: ج 4 / ص 64 چاپ ملیحیه سال 1332.

3- صحیح مسلم: ج 2 / باب «فضائل فاطمه علیها السلام». این حدیث را بسند های مختلف نقل کرده است.

4- مسند: ج 1 / ص 382.

5- کتاب استیعاب.

6- طبقات ابن سعد جزء 8 و همچنین ج 2 / باب «آن چه که پیامبر در حال مریضی اش فرمود».

نداشت. چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را دید خوش آمدش گفته فرمود:

مرحبا! به دخترم.

آن گاه او را در طرف راست یا چپ خود نشانید، و سخنی در گوش او گفت. فاطمه علیها السلام سخت گریست. چون پیامبر اندوه او را دید بار دیگر سخنی در گوش او گفت که فاطمه خندید.

از میان زن ها من به او گفتم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از میان ما تو را برای سِرِّ خود اختصاص بخشید و تو می گریی؟

چون پیامبر برخاست از او پرسیدم: سخنی که در گوش تو مخفیانه گفت چه بود؟

گفت:

هرگز سِرِّ رسول الله صلی الله علیه و آله را فاش نمی کنم.

چون پیامبر وفات یافت؛ به او گفتم:

بحقّی که من به گردن تو دارم مرا خبرده؟

گفت:

اکنون اشکالی ندارد. پس به من خبر داده گفت:

سخنی که بار اوّل در گوش من فرمود این بود که:

جبرئیل هر سال یک بار (قرآن را) عرضه می کرد ولی امسال دو بار آن را عرضه کرد. جهتی جز این نمی بینم که آجل من نزدیک است، پس از خدا بترس و صبر داشته باش که من سلف نیکوئی برای توام.

فاطمه گفت:

من آن چنان که دیدی گریستم، چون ناراحتی مرا دید بار دوّم در گوش من گفت:

راضیت نمی کند که بانوی زنان مؤمنین باشی یا بانوی

عبارتی که ابن حجر در اصابه و همچنین دیگر محدّثین نقل کرده اند چنین است:

آیا راضی نمی شوی که بانوی زنان دو عالم باشی؟

هر کدام از دو عبارت که باشد حدیث، حدیثی ست صحیح، و نصّی صریح در تفضیل آن حضرت.

ابن سعد (1) از امّ سلمه نقل می کند:

چون (زمان) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا رسید، فاطمه علیها السّلام را فراخواند و با او آهسته سخنی گفت. فاطمه گریست. حضرت آن گاه دوباره مطلبی فرمود که فاطمه خندید. من چیزی نپرسیدم تا رسول خدا وفات یافت. پس از آن علّت گریه و خنده فاطمه را پرسیدم، گفت:

مرا از مرگ خود خبر داد، آن گاه به من گفت تو بانوی زنان اهل بهشتی - تا آخر حدیث - .

همین حدیث را چنان که اصابه در شرح حال حضرت زهرا علیها السّلام می نویسد، ابویعلی بسند خود از امّ سلمه نقل کرده و محدّثین دیگر نیز نقل نموده اند.

6- حدیثی ست که گروهی از حفاظ و ائمه اهل حدیث بسند ها و طرق مختلف نقل نموده اند. از آن جمله ابن عبد البر صاحب کتاب استیعاب که در شرح حال آنان حضرت نقل نموده:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عیادت فاطمه علیها السّلام که مریض بود آمد و پرسید:

دخترکم! چگونه ای؟

گفت:

ناراحتم و ناراحتی ام بیشتر می شود از این که غذائی برای خوردن ندارم.

ص: 111

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

دخترکم! راضیت نمی کند که تو بانوی زنان دو عالمی؟

فاطمه گفت:

پس مریم دختر عمران چه؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او بانوی زنان عالم خود بود و تو بانوی زنان عالم خودی و بخدا قسم تو را به همسری سروری در دنیا و آخرت در آورم.

7- احمد بن حنبل و ترمذی و نسائی و ابن حیان به نوشته ابن حجر (1) از «حذیفه» نقل کرده اند که:

پیامبر به او فرمود:

ندیدی آن کسی را که کمی قبل پیشم آمد؟ او مَلِکی بود که پیش از این به زمین هبوط نکرده بود. از خداوند خواست تا بر من سلام کند و بشارتم دهد که حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند و فاطمه بانوی زنان بهشت است.

و ابن حبان و دیگران نقل کرده اند - بنوشته الشرف المؤبد و دیگران - از ابو هریره که:

رسول خدا فرمود:

مَلِکی از آسمان مرا زیارت نکرده بود، از خداوند اذن خواست تا مرا زیارت کند و پس بشارتم داد که فاطمه بانوی زنان بهشتست.

8- حافظان و حاملان آثار چون عبد الرحمن بن نعیم به نوشته استیعاب در شرح حال زهرا علیها السلام و اصابه و دیگران از ابی سعید خدری روایت کرده اند که:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: 112

فاطمه بانوی زنان اهل بهشت است - تا آخر حدیث - .

9- مسلم و بخاری در کتاب صحیح خود (1) روایت کرده اند از مسور که گفت:

شنیدم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که بالای منبر می فرمود:

فاطمه پاره تن من است. آن چه او را بیازارد مرا می آزارد و آن چه او را نگران کند مرا نگران می کند.

و نهبانی در شرح حال زهرا در کتاب الشرف المؤبد از بخاری بسندش از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

فاطمه پاره ای از تن من است، آن چه او را خشمناک کند مرا خشمناک می کند.

گوید: و در روایتی چنین آمده است:

پس هر که او را بخشم آرد مرا بخشم آورده.

گوید: و در کتاب الجامع الصغیر چنین آمده:

فاطمه پاره ای از تن منست. مرا ناراحت می کند آن چه او را ناراحت کند و مرا شاد می کند آن چه او را شاد کند.

و حضرتش - پدر و مادرم فدایش باد - آن چنان که امام ابن قتیبه در اوائل کتاب الامامة و السیاسة تصریح می کند؛ به ابوبکر و عمر گفت:

شما را به خدای! آیا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که فرمود: رضای فاطمه از رضای منست و خشم فاطمه از

خشم منست، پس هر که دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که او را راضی کند مرا راضی کرده، و هر که او را خشمناک کند مرا خشمناک کرده؟

گفتند:

بله، این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم.

ص: 113

1- به نوشته اصابه - در شرح حال زهرا علیها السلام - و دیگران.

و این حدیث از طریق ائمه عترت طاهرین متواتر است و همین یک دلیل برای برتری آن حضرت بر دیگر زنان عالم کافیت. و آیا شخص دیگری از مردم را با پاره تن پیامبر برابر توان کرد؟!

و عده ای از متفکرین با تعمق در این حدیث اشاره به عصمت آن حضرت را

دریافته اند، چون این سخن دلالت دارد که اذیت و ناراحتی و خشم و غضب و رضا و گرفتگی و خوشی وی بی مورد واقع نمی شود، چنان که اذیت و ناراحتی و رضا و خشم و گرفتگی و خوشی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین است. و این عمق و حقیقت عصمت است چنان که مخفی نباشد.

10- ابن ابی عاصم (1) بسند خود از علی علیه السلام روایت کند که:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود:

خداوند به خشم تو خشناک می شود و به رضای تو راضی می گردد.

این حدیث که طبرانی (2) و دیگران نیز با سند های مورد وثوق نقلش کرده اند چون حدیث سابق دلالت بر تفضیل و عصمت آن حضرت دارد.

11- گروهی از بزرگان و مشاهیر محدثین چون امام احمد حنبل (3) از ابو هریره روایت کرده اند که:

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین - علیهم السلام - نگریست و فرمود:

هر که با شما بجنگد من با او بجنگم و هر که با شما در صلح باشد من با او در صلحم.

و ترمذی (4) از زید بن ارقم روایت کند که:

پیامبر اشاره به علی و فاطمه و حسن و حسین فرمود و

ص: 114

1- به نقل اصابه: در شرح حال آن حضرت.

2- به نقل کتاب الشرف المؤبد و دیگران.

3- کتاب مسند: جزء 2 / ص 442.

4- به نقل کتاب اصابه: ذیل شرح حال زهرا علیه السلام.

گفت:

من در جنگم با هر که با اینان بجنگد و دوستم با هر که با اینان دوستی کند.

این حدیث نیز در دلالت بر عصمت و تفضیل آن حضرت چون حدیث سابق است مضافاً این که این حدیث دلالت بر کفر جنگ کنندگان با آنان را هم دارد.

12- محدثین بسند های خود از علی علیه السلام نقل کرده اند (1):

پیامبر بر من وارد شد و من در رختخواب خوابیده بودم، حسن یا حسین آب خواست. پیامبر به سوی گوسفند کم شیری که داشتیم رفت و او را دوشید - شیر زیادی دوشیده بود - حسن پیش پیامبر آمده پیامبر او را پس زد.

فاطمه گفت:

یا رسول الله! گویا برادرش را دوست تر داری؟

حضرت فرمود:

نه؛ ولی او پیش تر آب خواست.

آن گاه فرمود:

من و تو و این که خوابیده روز قیامت یک جا خواهیم بود.

عجبا! چه نیکوست! اینست فضیلتی که اولین و آخرین در مقابل آن سر فرود آرند و آیندگان بدان نتوانند رسید، و کسی طمع درک آن نکند.

(ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)

در این جا آن چه فرصت امکان می داد و این رساله مجال آن داشت به پایان می رسد که در راه مؤمنین آن چه را در تفضیل اهل بیت - علیهم السلام - بود استقصا کردیم.

ص: 115

1- عبارت نقل شده از مسند احمد ص 101 جزء اول می باشد که از عبد الرحمن بن ازرق از علی علیه السلام نقل کرده است.

و کافی ست در این مورد خصوصاً آن چه طبرانی در کتاب المعجم الاوسط در ضمن شرح حال ابراهیم بن هاشم از عایشه روایت کرده که گفت:

هرگز کسی را از فاطمه برتر ندیدم، جز پدرش (1).

و ابن عبد الله در استیعاب ضمن شرح حال زهرا علیها السلام بسند خود از ابن عمیر نقل می کند که:

بر عایشه وارد شدم و از او سؤال کردم:

رسول خدا چه کسی را دوست تر می داشت؟

گفت: فاطمه.

گفتم: از مردان؟

گفت: شوهرش.

و در همان محل از استیعاب از «بریده» نقل می کند که:

دوست ترین مردم به نزد پیامبر از زنان، فاطمه علیها السلام و از مردان علی علیه السلام بود.

و عایشه گفت:

کسی را راستگو تر از فاطمه ندیدم مگر پدرش صلی الله علیه و آله.

این حدیث را نیز ابن عبد البر در استیعاب نقل کرده است.

(وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا)

به پایان آمد این کتاب

در شهر صور

اول ماه رجب

سال 1346 هـ

به قلم

الاقل عبد الحسين بن الشريف

1- سند این روایت به عایشه طبق شرائط بخاری و مسلم صحیح است و ابن حجر ضمن شرح حال حضرت زهرا علیها السّلام در اصابه بر این معنی تصریح کرده و همچنین در کتاب الشرف المؤبد ص 58.

آدم ... 49 - 61 - 86

آسیہ ... 107 - 109

آقا سیّد صالح ... 15

آقا سیّد محمد ... 15

آل یاسین ... 13 - 16 - 28 - 31

ابا الیمان ... 61

ابراہیم المرتضیٰ ... 5

ابراہیم بن ہاشم ... 116

ابراہیم حربی ... 61

ابن ابی حاتم ... 52 - 54 - 55 - 79

ابن ابی داود ... 108

ابن ابی شیبہ ... 55 - 56

ابن ابی شعیب ... 58

ابن ابی عاصم ... 114

ابن حیان ... 112

ابن حبان ... 112

ابن حجر ہیثمی ... 50 - 56 - 68 - 74 - 87 - 112

ابن حجر = شہاب الدین ... 61

ابی الفضل عسقلانی ابن حجر = شہاب الدین ... 111-116

احمد بن علی بن محمد عسقلانی

ابن حزم ... 62

ابن خلکان ... 61 - 62 - 63

ابن حازن ... 49

ابن دؤیب ... 59

ابن سعد ... 111

ابن عباس ... 42 - 74 - 78 - 79 - 81 - 83 - 91 - 93 - 107 - 109

ابن عبد البر ... 109 - 111 - 116

ابن عبد الله ... 116

ابن عربی ... 70 - 77

ابن عطیه ... 70

ابن عمر ... 59

ابن عمیر ... 116

ابن قتیبہ ... 113

ابن مدینی ... 58

ابن مردویه ... 52 - 56 - 74

ابن مسیب ... 58 - 59

ابن ملجم ... 86

ابن منذر ... 52 - 55 - 56 - 74

ابوبکر ... 113

ابو جعفر طوسی ... 9

ابو جعفر محمد بن جریر طبری ... 50 - 52 - 54 - 55 - 56 - 70

ابو حاتم بن حيان بستی ... 63

ابو حنیفه ... 62

ابو داود ... 107 - 109

ابو سعید خدری ... 49 - 50 - 66 - 112

ابو شیخ ... 77

ابو طالب علیه السلام ... 42

ابو نعیم، حافظ ... 74

ابو هريره ... 107 - 112 - 114

ابو یعلیٰ ... 111

ص: 119

ابی اسحاق ثعلبی ... 50 - 51 - 74 - 79 - 80 - 83 - 91 - 108

ابی الدیلم ... 78

ابی المؤید موفق بن احمد ... 91

ابی امامه باهلی ... 76

ابی حمزه ثمالی ... 79 - 83

ابی زید ... 70

ابی صالح ... 93

ابی علی اهوازی ... 57

احمد ابن حنبل ... 50 - 51 - 54 - 55 - 56 - 58 - 60 - 68 - 74 - 78 - 107 - 109 - 112 - 114

اردو بادی، میرزا محمد علی ... 13 - 16

ازهری ... 70

اسد آبادی، سید جمال ... 18

اصفهانى، شیخ الشریعه ... 6

اصمعی ... 60

امام حسن علیه السلام ... در اکثر صفحات

امام حسین علیه السلام ... در اکثر صفحات

امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشریف ... 34

امام سجاد علیه السلام ... 76 - 78

امام علی بن ابیطالب علیه السلام ... در اکثر صفحات

امام موسی بن جعفر علیه السلام ... 5 - 14 - 34

امام هادی علیه السلام ... 28

امّ سلمه ... 51 - 52 - 53 - 54 - 56 - 67 - 68 - 69 - 111

امّ هانی ... 42

امینی ... 15

انس بن مالک ... 56 - 107 - 108

انصاری ... 30

انصاری، جابر بن عبد الله ... 41 - 108

انصاری، یحیی بن سعید ... 58 - 60

ب

بجلّی، جریر بن عبد الله ... 76

بحر العلوم ... 9

بخری ... 85 - 109 - 113 - 116

بدر زرکشی ... 108

برد ... 59

بریده ... 116

بزاز ... 77

بغوی ... 49 - 74 - 79 - 80 - 83

بقاعی ... 67

بلقیس ... 64

بندار ... 85

بیهقی ... 52 - 55

پ

ترمذی ... 12 - 16 - 65 - 68

تهرانی، شیخ آقا بزرگ ... 5 - 7 - 11 - 17

جزّاز، احمد ... 15

جوزجانی ... 61

جهم ... 62

حاکم نیشابوری ... 52 - 54 - 55 - 56 - 74 - 76

حذیفه ... 112

حرّ عاملی ... 15

حسینی اشکوری، سیّد احمد ... 28

حضرت خدیجه سلام الله علیها ... 107 - 109

حضرت سلیمان علیه السّلام ... 64

حضرت زینب کبری سلام الله علیها ... 29

حضرت عیسی علیه السّلام ... 86

حضرت فاطمه سلام الله علیها ... در اکثر صفحات

حضرت مریم سلام الله علیها ... 107 - 108 - 109 - 112

حضرت موسی علیه السّلام ... 53 - 86

حضرت نوح علیه السّلام ... 86

حضرت یوسف علیه السّلام ... 64

حضرمی، یعقوب ... 57

حفنی داود، حامد ... 20

حکیمی، محمد رضا ... 26

حلی، سید حیدر ... 10

حموینی شافعی ... 74

خ

خالد بن عمران ... 57

خراسانی، ملا محمد کاظم ... 6

خویند ... 107

د

دارقطنی ... 42

ذ

ذهبی ... 59 - 61

ر

ص: 121

ریاشی ... 60

ز

زمخشری ... 45 - 74 - 82 - 91

زید بن ارقم ... 65 - 66

س

سبکی، تقی ... 64

سدى ... 78

سراج ... 107

سفیان بن عیینہ ... 62

سلیمان بن حرب ... 85

سلیمان معبد سنجی ... 60

سلیمان ... 60 - 61

سیوطی، جلال الدین ... 50 - 74 - 108

ش

شرف الدین سیّد صدر الدین ... 15

شرف الدین سیّد عبد الحسین ... 5 - 6 - 7 - 8 - 9 - 10 - 11 - 12 - 13 - 14 - 15 - 16 - 17 - 18 - 21 - 22 - 23 - 24 -

25 - 26 - 27 - 28 - 29 - 30 - 31 - 32

شرف الدین، سیّد محمّد ... 15

شرف الدین، سیّد یوسف ... 5 - 6

شعبه ... 85

شمعون خیبری ... 92

شهرستانی ... 61 - 62

شهید اوّل ... 9

شهید ثانی ... 9

شیرازی، میرزا محمّد تقی ... 9 - 23

ص

صدر، سیّد حسن ... 5 - 6

صدر، سیّد محمّد باقر ... 21

صدر، سیّد محمّد صادق ... 29

صدر، سیّد هادی ... 5 - 6

صدر، زهرا ... 25

صفیه ... 42

ط

طاوس ... 59

طبرانی ... 50 - 52 - 55 - 56 - 74 - 77 - 78 - 114 - 116

طبرسی، امین الاسلام ... 9

طه نجف، شیخ محمّد ... 6

ص: 122

عاملى، سيّد صدر الدّين ... 15

عايشه ... 53 - 54 - 109 - 116

عامر ... 109

عامر بن سعد بن ابى وقاص ... 53

عبد المسيح ... 44

عبد الرحمن بن ازرق ... 115

عبد الرحمن بن نعيم ... 112

عبد الوارث بن سفيان ... 108

عبد الله بن حارث ... 58 - 59

عزيز ... 64

عطا ... 58 - 93

عكرمه ... 56 - 57 - 58 - 59 - 60 - 61 - 63 - 80 - 81

علوى، ابى بكر ... 49 - 54 - 56 - 69

شهاب الدّين ... 87

علم الهدى موسى ... 5 - 9

سيّد مرتضى على بن عبد الله بن عباس ... 56 - 58 - 59

على بن عبد الله بن مسعود ... 59

عمار ياسر ... 86

عمر ... 114

عمران ... 107 - 109 - 111

غ

غندر ... 85

ف

فخر رازی ... 42 - 43 - 46 - 67

فراس ... 109

فراء ... 71

فرزدق ... 76

فرعون ... 107

فضل شیبانی ... 60

فصّه ... 92

فلاس ... 81

ق

قاسم بن محمّد ... 107

قاضی جعابی ... 57

قتاده ... 49 - 66 - 70

قمی، حاج شیخ عباس ... 14

ک

کاشانی ... 24

کثیر عزه ... 60

کربلائی، شیخ حسن ... 6

کمیت ... 77

مالک ... 60

م

مجاهد ... 49 - 66 - 93

ص: 123

محمّد بن ادريس شافعي ... 87

محمّد بن بشار ... 81

محمّد بن جعفر ... 81

محمّد بن سعيد ... 109 - 60

محمّد بن سيرين ... 58

محمود بن حمصي ... 47 - 46

مزااحم ... 107

مسروق ... 109

مسلم ... 116 - 113 - 109 - 85 - 65 - 53

مسور ... 109

مصعب زبيري ... 58

مطرق بن عبد الله ... 60

معاويه ... 53

مقاتل بن سليمان ... 63 - 62 - 61 - 56

مقریزی، تقی ... 74 - 64

مناوی ... 108

موسوی، سیّد رضی ... 9 - 5

موسی بن ابی عوانه ... 109

موسی جار الله ... 27

مَی زیادة ... 10

نافع ... 59

نافع مدنی ... 60

نبهانی ... 49 - 50 - 55 - 56 - 70 - 74 - 78 - 82 - 88 - 89 - 107 - 108 - 113

نجدہ حروری ... 58

نسائی ... 112

نواب صفوی، سیّد مجتبیٰ ... 24

نووی ... 70

و

واثلة بن اسقع ... 55

واحدی ... 41 - 50 - 52 - 56 - 83 - 91

وهیب ... 58

ه

هارون ... 53

ی

یاقوت ... 57 - 59 - 60 - 61

یحییٰ بن بکیر ... 57

یحییٰ بن معین ... 81

یزدی ... 6 - 25

سیّد محمّد کاظم یزید بن زنداد ... 59

یزید بن هارون ... 60

یونس ... 60 - 61

ابو هريره ... 27

اجوبة مسائل جار الله ... 27

ارشاد السارى ... 85

اسباب النزول ... 41 - 43 - 50 - 52 - 56 - 83

اقبال ... 43

الاربعين من احاديث ... 74 - 107

سيّد المرسلين الاستيعاب ... 107 - 109 - 111 - 112 - 116

الاصابه ... 38 - 108 - 111 - 112 - 113

الامامة و السياسة ... 113

البسيط ... 91

التيان ... 9

الجامع الصغير ... 113

الجمع بين الصحاح الستة ... 54 - 109

الجمع بين الصحيحين ... 109

الدر المنثور ... 50 - 74

الشرف المؤبد لآل محمّد ... 49 - 50 - 55 - 56 - 70 - 74 - 78 - 82 - 87 - 88 - 108 - 112 - 113 - 114 - 116

الصواعق المحرقة ... 38 - 50 - 56 - 68 - 74 - 77 - 78 - 79 - 112

العرفان ... 28 - 31

الفصل ... 62

الفصول المهمّة ... 5 - 8 - 15 - 16 - 18 - 27

الفضائل ... 91

الكلمة الغراء ... 5 - 15 - 27 - 37

المجالس الفاخره ... 27 - 29

المجتمع العربى ... 23

المراجعات ... 11 - 13 - 16 - 17 - 18 - 20 - 27 - 29 - 31

المساواة ... 10

المعجم الاوسط ... 116

الموالى ... 57

الميزان ... 93 - 94

التّصووص الجليله فى امامة العترة الزّكيه ... 8 - 30

النصّ و الاجتهاد ... 5 - 9 - 11 - 13 - 14 - 22 - 27 - 29 - 31

الى الجمع العربى بدمشق ... 28

ب

باحثة الباديه ... 10

بغيه الراغبين فى آل شرف الدّين ... 5 - 6

ص: 125

ت

تأسيس الشيعة العلوم الاسلام ... 5 - 28

تحفة المحدثين، فيما اخرج عنه السنة من المضعفين ... 31

تعليقة على الاستصحاب ... 30

تعليقة على صحيح البخارى ... 31

تعليقة على صحيح المسلم ... 31

تفسير كبير ... 38 - 42

تنزيل الآيات الباهرة ... 30

ث

ثبت الاثبات فى سلسله الرواة ... 28

ح

حلية الاولياء ... 74

د

دائرة المعارف فارسى ... 21

ر

رشفة الصادى ... 49 - 54 - 56 - 69 - 87

ز

زكاة الاخلاق ... 31

زينب الكبرى ... 29

س

سبيل المؤمنين ... 8 - 30 - 80

سنن ابن ابى حاتم ... 55

سنن ابن ابى شييه ... 55

سنن ابن جرير ... 52

سنن ابن منذر ... 55

سنن ييهقى ... 52 - 55

سنن حاكم ... 52

سنن طبرانى ... 55

سوانح فتاة ... 10

ش

شرح التبصره ... 30

شرف الدين ... 26 - 31

شهداء الفضيله ... 16

ص: 126

ص

صحیح بخاری ... 81 - 109 - 113

صحیح ترمذی ... 109 - 52

صحیح مسلم ... 53 - 65 - 66 - 67 - 109 - 113

ط

طبقات ابن سعد ... 109 - 111

ف

فتح الباری ... 61

فتوحات ... 70

فرائد ... 74

فلسفة الميثاق و الولاية ... 27

ک

کشاف ... 41 - 69 - 74 - 82 - 84 - 85 - 91 - 97

کلمة حول الروية ... 28

م

مجمع البيان ... 9 - 76 - 83 - 85

مدارک الاحکام ... 7

مسائل خلاقیه ... 27

مسند احمد بن حنبل ... 51 - 54 - 55 - 56 - 68 - 107 - 114 - 115

مصفی المقال ... 29

معجم الادباء ... 57 - 59 - 60

مفاتيح الغيب ... 42

ملل ونحل ... 61 - 62

منتهى الآمال ... 14

مؤلفو الشيعة فى ... 28

صدر الاسلام ميزان الاعتدال ... 59 - 61 - 62 - 81

نقباء البشر ... 8 - 12 - 17 - 26

و

وفيات الاعيان ... 61

ص: 127

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

